

نقدی بر چند دیدگاه در باره  
جنبش کارگری

حشمت محسنی

## حشمت محسنی

نام کتاب: نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

نویسنده: حشمت محسنی

طرح روی جلد: کریم

تاریخ: دی ماه 1383

ناشر: نویسنده

فهرست

- 5 ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری
- 21 ضرورت برپایی اتحادیه سراسری کارگری
- 37 نگاهی به مواضع رفیق آذرین در رابطه با تشکل مستقل کارگری
- 59 "ملاحظات در باره سازمان‌یابی طبقه کارگر ایران"
- 69 نگاهی به طرح تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی علیه سرمایه‌داری!
- 99 در باره منطق مبارزه کارگران در سه عرصه نظری، سیاسی و اقتصادی
- 129 ضرورت مبارزه با انحرافات در جنبش کارگری



## ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

جنبش اعتراضی مردم کشور ما وارد دوره ویژه‌ای از حیات خود شده که لازم است خصلت و ویژگی‌های آن را روشن کنیم تا با اتکا با آن، مسیر حرکت و راهپیمایی‌مان را در جهت درستی تعیین کنیم. واقعیت این است جنبش اعتراضی مردم علاوه بر حرکات مستقل، تا حدودی تا مقطع انتخابات مجلس ششم شورای اسلامی با استفاده از تضاد درون بالایی‌ها، با استفاده از اهرم‌های قانونی در مسیر حرکت خود پیشروی می‌کرد. تقریباً درست از مقطع انتخابات مجلس ششم شورای اسلامی به بعد پیشروی مردم از طریق دامن زدن به شکاف درون حاکمیت و ابزارهای قانونی با مشکلات عدیده‌ای مواجه گشته است. این مشکلات صرفاً به خاطر روی‌آوری جناح تمامیت‌خواه

## حشمت محسنی

به سیاست سرکوب با هدف درهم شکستن مقاومت مردم نیست بل که وحشت اصلاح‌طلبان از مردم نیز بن بست استفاده از اهرم‌های قانونی را نشان می‌دهد. خصلت توازن قوا در شرایط کنونی اما این است که مردم دیگر نمی‌توانند عمدتاً از طریق اهرم‌های قانونی پیشروی کنند اما هنوز توان آن را هم ندارند که اساساً از طریق اهرم‌های فراقانونی به پیش روند. در این شرایط که خصلت آن را می‌توان تعادل استراتژیک نام‌گذاری کرد، حریفان در حال نبرد در یک وضعیت آچمز شده و یا به قول گرامشی "توازن قوای فلج" قرار دارند. در این دوره ارزش‌های اخلاقی - فرهنگی حاکمیت زیر سؤال رفته اما ارزش‌های بدیل در میان مردم شکل نگرفته است. این وضعیت درازمدت نمی‌تواند حالت پایدار داشته باشد.

در این وضعیت انتقالی، توازن قوا ضرورتاً باید به نفع یکی از نیروهای درگیر در صحنه تغییر یابد و توازن قوا را به نفع مردم یا حاکمیت جمهوری اسلامی برهم زند. آنچه در موقعیت سیاسی کنونی کشور ما مشاهده می‌شود همانا خصلت انتقالی، آچمزشدگی و تعادل فلج بین نیروهای درگیر در صحنه نبرد است. این موقعیت عمومی با خودویژگی‌های معینی عیناً برای جنبش کارگری کشور ما نیز صادق است. جنبش کارگری در شرایط کنونی مبارزات خود را از چارچوب اهرم‌های قانونی فراتر برده و درگیری و اعتراضات خود را از محدوده کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی نیز خارج ساخته است، اما هنوز نتوانسته است نبردی سراسری و در مقیاس ملی را در کل کشور علیه جمهوری اسلامی سازمان دهد. اکنون مبارزه موردی، در سطح واحدهای منفرد و به صورت پراکنده دارد بن بست کامل خود را به خوبی نشان می‌دهد، اما

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

درعین حال مقّری نیز در مبارزه کل کارگران دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر مبارزه واحدهای تولیدی منفرد در مرحله اشباع قرار دارد و جز هرز بردن نیروی کارگران، جز عدم کارآیی در عقب راندن جمهوری اسلامی نتیجه‌ای دربر ندارد. در شرایط جدید کارگران بیش از رادیکال شدن حرکات‌شان، به تجمع، به تشکیلات به اتحاد در مقیاس سراسری نیاز دارند. بزرگ‌ترین ضعف مبارزات کارگری در ایران نه سطح نازل اشکال اعتراضی بل که در پراکندگی و در تفرقه حرکات آن‌ها نهفته است. این آن ضعف اساسی است که جنبش کارگری باید بدان فایق آید.

با مطالعه دقیق موقعیت عینی جنبش کارگری در شرایط کنونی می‌توان گفت اولین و مهم‌ترین مشخصه آن در حال حاضر، این است که در یک حالت تدافعی می‌جنگد و حتی فراتر از آن می‌توان گفت این جنبش دارد یک جنگ عقب‌دار را پیش می‌برد. معنای این توصیف این است که جنبش کارگری در شرایطی می‌جنگد که شکست در آن مساوی است با به زانو در آمدن در مقابل دشمن و تسلیم بی قید و شرط به خواسته‌ها و شرایط آن. برای دریافت این مطلب، کافیست در این رابطه به جنبش کارگری مراجعه کنیم. واقعیت این است که کارگران عمدتاً برای افزایش دستمزد یا بهبود شرایط کار مبارزه نمی‌کنند، بلکه عمدتاً برای حقوق معوقه و یا جلوگیری از اخراج‌ها... مبارزه می‌کنند. بنابراین خصلت اساسی مبارزه کارگران در این است که آن‌ها نه برای بهبود شرایط و موقعیت خود، بلکه برای جلوگیری از تخریب بیشتر شرایط زندگی خود دارند دست و پنجه نرم می‌کنند.

## حشمت محسنی

دومین مشخصه کلیدی وضعیت کنونی این است که مبارزات کارگران در شرایطی صورت می‌گیرد که اکثریت بزرگ مردم ایران در حالت یک برانگیختگی عمومی علیه جمهوری اسلامی و مخصوصاً دستگاه ولایت فقیه به سر می‌برند. شکست سیاست‌های جمهوری اسلامی در سال‌های گذشته و برانگیختگی عمومی مردم باعث شده است که شکاف بزرگی در درون رژیم پدید آید و در بسیاری از حوزه‌ها مانع اتخاذ موضعی یک‌پارچه در مقابل مردم گردد. نشانه و نتیجه این وضعیت این است که در شرایط کنونی یک سلسله مبارزات و افشاگری‌ها و اقداماتی در کشورمان به صورت علنی صورت می‌گیرد که قبل از دوم خرداد سابقه نداشت و حتی غیرقابل تصور به نظر می‌رسید. سومین مشخصه کلیدی وضع کنونی این است که جنبش کارگری دارد اهرم‌های بازدارنده در مقابل پیشروی دشمن را یکی پس از دیگری وارد صحنه نبرد می‌کند. نگاهی به کل صحنه مبارزه جنبش کارگری با جمهوری اسلامی نشان می‌دهد، مبارزه فراقانونی نسبت به مبارزه قانونی در حال گسترش است. اعتصاب و راه‌پیمایی، اشکال دیگر مبارزه اعتراضی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و بالاخره مبارزه فراکارخانه‌ای نسبت به مبارزه در سطح واحد تولیدی به نحو چشم‌گیری افزایش می‌یابد. این مختصات مبارزه جنبش کارگری نشان می‌دهد که اقدامات کارگری در محل کار ناکارآمد شده و به ناچار برای تحت فشار قرار دادن دولت و کارفرمایان جنبش کارگری به حرکات شبه سیاسی و بیرون از کارخانه روی آورده است. به علاوه خود همین حرکات نشان می‌دهند که می‌توان از چنین اشکالی فعالانه استفاده کرد، بی آنکه ضرورتاً با سرکوب‌های خشن روبرو شود. در حالی که در دوره قبل هر



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

راه‌پیمائی و تظاهرات و تجمع بلافاصله انگ «سیاسی» و «ضدامنیتی» می‌خورد و سرکوب می‌شد. در واقع این شکل، برآیندی است از حالت تدافعی جنبش مطالباتی و حالت برانگیختگی جنبش وسیع‌تر ضداستبدادی. در چنین شرایطی مهم‌ترین مسایلی که جنبش کارگری باید به آن پاسخ گوید عبارت‌اند از:

1- چه اقداماتی می‌توان انجام داد که جنبش کارگری در شرایط تدافعی تضعیف نشود و تسلیم حریف نگردد؟

2- چگونه می‌توان از مرحله تدافع به شرایطی عبور کند که به مطالبات خود دست یابد و حریف را به عقب‌نشینی وادارد؟

قبل از ارائه پاسخ به این سئوالات باید ابتدا درک‌مان را از دلایل تدافعی بودن جنبش کارگری روشن نمائیم. یکی از علت‌های مهم دفاعی بودن مبارزه جنبش کارگری این است که آرایش نبرد کارگران با میزان نیرویی که دشمنان وارد صحنه کرده‌اند انطباق ندارد. در شرایطی که اردوی مخالف جنبش کارگری به هست و نیست کارگران حمله کرده و بخش اعظم کارگران ایران از دایره شمول قانون کار فعلی محروم شده‌اند؛ بخش قابل توجهی از کارگران از قراردادکار روشنی برخوردار نیستند و به شیوه موقت، روزمزدی، کنتراتی استخدام می‌شوند، بیش از صدها کارخانه کشور در حالت تعطیل و خطر توقف تولید آن‌ها را تهدید می‌کند، در شرایطی که بخش دیگری از واحدهای تولیدی از 3 تا 20 ماه حقوق کارگران را پرداخت نکرده‌اند، و سازمان تامین اجتماعی روز به روز مقررات ضد کارگری تازه وضع کرده و از پاسخ دادن به کارگران طفره می‌رود، جنبش کارگر صفاآرایی خود را متناسب با صفاآرایی حریف خود متحول

## حشمت محسنی

نکرده است، به عبارت دیگر در شرایطی که مخالفان جنبش کارگری آرایش و حمله گزانبیری را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند کارگران به شیوه گذشته و در چارچوب دوره قبل دست به مقاومت زده‌اند. اگرچه در شیوه‌ها و اشکال مقاومت کارگران تغییراتی نسبت به دوره قبل صورت پذیرفته است اما در صف‌آرایی جنبش کارگری می‌توان گفت هیچ تغییر یا تغییر اندکی صورت گرفته است. توضیح علت دفاعی بودن جنبش کارگری از این رو اهمیت دارد که اگر از این مساله تبیین نادرست یا متفاوتی داشته باشیم خواه ناخواه تدابیر و اقداماتی که جنبش کارگری باید در دستور قرار دهد نیز فرق خواهد کرد. از این رو من قبل از آن که نقش سایر عوامل را نادیده بگیرم یا از اهمیت آن‌ها بکاهم می‌خواهم توجه را بر روی این مطلب جلب کنم که در همین ساختار موجود و در همین وضع و فضای سیاسی جنبش کارگری می‌تواند و باید در دل همین وضعیت با تغییراتی در صف‌آرایی خود شرایط خود را متحول سازد و به خاکریز آخر رانده نشود. به نظرم هر تحلیل دیگری به غیر از تمرکز بر روی مساله بالا که بدان اشاره شده راه‌های خروج از بن بست کنونی را مسدود می‌کند. اگر نتوان با مبارزه با به میدان آوردن نیرو و مقاومت فعال در برابر تهاجم حریف تغییراتی در وضع موجود ایجاد کرد پس چگونه می‌توان در وضع موجود تغییراتی را ایجاد کرد؟

قبل از برشماری وظایفی را که اردوی کار و زحمت باید در دستور کار خود قرار دهد لازم است که چنددگم و باور غلط را که در حد خود مانع سازمان‌یابی کارگان می‌گردد مورد نقد قرار دهیم.

## 1- سازمان‌یابی کارگران در بحران اقتصادی

یک روایت در ناخودآگاه بخش قابل توجهی از نیروها وجود دارد که در بحران‌های اقتصادی که با وضعیت تدافعی کارگران متناظر است، سازمان‌یابی کارگران ناممکن است. عضویت در اتحادیه‌ها رو به کاهش می‌گذارد و سطح درخواست‌ها به شدت تنزل می‌کند و شرایط کار مزایا و حقوق کارگران مورد تعرض سرمایه یا دولت حامی آن قرار می‌گیرد. این استدلال نادرست است و در سطح تجربه جنبش کارگری به راحتی می‌توان ابطال آن را نشان داد. تردیدی نیست که در شرایط بحران اقتصادی اشکالی از سازمان‌یابی مخصوصا در محل کار تحت فشار قرار می‌گیرد و پاره‌ای از آرایش جنبش کارگری را درهم می‌ریزد. اشباع شدن حرکات در محل کار و عدم کارآیی حتی اعتصاب در واحدهای تولیدی نشان دهنده این واقعیت است. اما همین شرایط می‌تواند راه خروج و عرصه‌های جدیدی پیش روی جنبش کارگری بگشاید. نگاهی به حرکات، اقدامات و اعتراضات کارگری در کشور ما نشان می‌دهد با بن‌بست حرکات کارخانه‌ای حرکات فراکارخانه‌ای گسترش پیدا کرده و اشکال جدیدی از مبارزه نظیر تجمع در جلوی اماکن دولتی، تظاهرات، راهپیمایی و راهبندان بیرون از کارخانه متولد شده است. پس عدم کارآیی اشکالی از سازمان‌یابی یا مبارزه در شرایط تدافعی لزوما و ضرورتا به این معنا نیست که همه اشکال سازمان‌یابی و یا مبارزه به خودی خود دچار سکتی می‌شوند. در این روایت صرفا شرایط نامساعد و اثرات آن بر جنبش کارگری مورد ملاحظه قرار می‌گیرد ولی واکنش و راه‌های برون رفت از وضعیت توسط جنبش

کارگری نادیده گرفته می‌شود و بدتر از آن با برجسته کردن بخش اول واقعیت به گونه‌ای تسلیم و تمکین به وضعیت موجود را نمایندگی می‌کند.

## 2- اتحادیه‌ها تنها در دوران رونق اقتصادی شکل می‌گیرند.

دیدگاه معکوس دیگری از سازمان‌یابی کارگران وجود دارد که بر این باور است که اتحادیه‌ها تنها در دوره قدرت چانه‌زنی کارگران، در دوره افزایش برای تقاضای کار، در دوره رونق اقتصادی پا می‌گیرند و در چنین شرایطی هستند که اصلاً پا گرفته‌اند. تردیدی نیست که بعضی از شرایط امکان سازمان‌یابی کارگران را مساعد و بعضی از شرایط شکل‌گیری آن‌را نامساعد می‌سازند. اما رابطه سازمان‌یابی کارگران با رونق اقتصادی یک رابطه یک‌طرفه، مستقیم و علت و معلولی نیست. این که رونق اقتصادی علت سازمان‌یابی کارگران و تشکل‌یابی معلول آن است یک تز نادرست و غلط است که از چند تجربه مشخص به تعمیم‌های نادرست مبادرت می‌ورزد. مثلاً در سال‌های 1910 به بعد روسیه با یک رونق اقتصادی مواجه گردید و این رونق اقتصاد موجب شکوفایی حرکات، اعتصابات، اعتراضات کارگری گردید حتی می‌دانیم در سال‌های 1913 با یک موقعیت انقلابی در روسیه روبه‌رو بودیم که با شروع جنگ جهانی اول موقتا فروکش کرد. اما در آمریکا در دهه آخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم در غرب کشور با ظهور و پیدایش و گسترش سرمایه‌داری با رونق اقتصادی در بخشی از کشور که بی‌ارتباط با صنایع شرق توام بوده است خود مانع سازمان‌یابی سراسری کارگران بوده است. پس تعمیم این تز که رونق اقتصادی لزوماً و ضرورتاً به سازمان‌یابی کارگران

### نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

منجر می‌گردد نادرست است. گاهی اوقات همین عامل می‌تواند روحیه همبستگی در میان کارگران را تضعیف کند و مانع سازمانیابی و تشکل کارگران گردد. در همین رابطه می‌توانیم به سالهای قبل از انقلاب در کشور خودمان مراجعه کنیم که بر اثر رونق اقتصادی در نتیجه افزایش قیمت نفت روحیه همبستگی نه تنها در میان کارگران گسترش نیافت بل که همین عامل باعث گردد موقعیت بخشی از کارگران نسبت به وضعیت قبلی‌شان بهبود یابد و اثرات منفی در سازمانیابی کارگران بر جای گذارد کارگرانی که از روستا کنده شده و در شهر به شغل و درآمد ثابتی دست یافته بودند به قول آصف بیات در "بی‌قواره کردن طبقه" نقش معینی ایفا کرده‌اند.

### 3- اتحادیه‌ها در شرایط دموکراتیک پا می‌گیرند.

نگرش دیگری که تا حدودی به باور متعارف تبدیل شده این است که تشکل کارگری برای این که وجود داشته باشد و برای این که بتواند به حیاتش ادامه دهد، محتاج آزادی تشکل است.

این دیدگاه وجود تشکل کارگری را نه از مبارزه کارگران و تحمیل آن به ساخت سیاسی حاکم بل که از فرم دموکراتیک حکومت‌ها و پذیرش حق تشکل کارگران توسط رژیم‌ها استنتاج می‌کند. در چارچوب فکری این روایت، وجود تشکل کارگری در رژیم‌های استبدادی ناممکن است و موجودیت آن را تنها در رژیم‌های که "حق تشکل و آزادی تشکل"<sup>1</sup> را پذیرفته‌اند ممکن می‌داند. در این دیدگاه آن مساله اصلی

---

<sup>1</sup> - بارو شماره 10 و 11 مصاحبه با ایرج آذرین.

که مفقود می‌ماند این است که مسیر دستیابی به "حق تشکل، آزادی تشکل" در پرده محاق می‌ماند. پیش شرط وجود حق تشکل و آزادی تشکل در این روایت غایب است و یک خلا در این روایت وجود دارد که لحظه دستیابی به حق تشکل در آن مفقود است. حق تشکل، آزادی تشکل که نقطه عزیمت این نگرش است نه محصول مبارزه کارگران. بی‌توجهی به لحظه لحظه‌ی مبارزه و پی‌ریزی سنگر به سنگر مبارزات کارگری برای دستیابی به حق تشکل کمترین انتقادی است که می‌توان به این دیدگاه وارد دانست. بی‌دلیل نیست که همه کسانی که بر این تز اعتقاد و باور دارند هیچ طرح و استراتژی برای رسیدن به تشکل کارگری ارائه نمی‌کنند. آن‌ها منتظرند تا لحظه سعد فرا رسد و تشکل کارگری بعد از پذیرش حق تشکل به وجود آید اگر کل ادبیات معتقدان این تز را مطالعه کنید راه‌های رسیدن به سازمان‌یابی کارگران غایب است، مسیر شکل‌گیری تشکل ترسیم نمی‌شود، نیروهایی که سنگر به سنگر موانع را درهم می‌شکنند وجود ندارد.

#### 4- اتحادیه‌ها در شرایط سرکوب و استبداد شکل نمی‌گیرند.

نگرش دیگری وجود دارد که بر این باور است که تحت شرایط استبداد، سرکوب و اختناق و با درو شدن رهبران جنبش کارگری، با شکار فعالین کارگری با دستگیری و زندانی کردن کارگران زمینه‌ی عینی شکل‌گیری اتحادیه از بین می‌رود. این دیدگاه بر این باور است بدون پذیرش حقوق دموکراتیک از جمله حق تشکل سازمان‌یابی کارگران

---

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

ناممکن است. این روایت بر پایه نادرستی استوار است. این روایت بین شرایط نامساعد با شرایط ناممکن فرقی قایل نیست و از دشوار بودن شرایط برای سازمانیابی کارگران به محال بودن سازمانیابی کارگران می‌رسد. من در نوشته‌ها متعددی صحت این تز را به چالش طلبیده‌ام و از تکرار آن در اینجا اجتناب می‌کنم و دستکم می‌توانم بگویم نه از نقطه نظر تئوریک و نه از نقطه نظر تجربی از این تز نمی‌توان دفاع کرد. تنها کافیست به تجربه کوساتو، سولیدارینوش، کمیسیون‌های کارگری اسپانیا دوره فرانکو... مراجعه کرد.

### چه باید کرد؟

هر ساختاری از عناصر و مهم‌تر از آن از رابطه ویژه‌ای در میان این عناصر تشکیل شده است. یک ساختار، یک پدیده ثابت و پایدار نیست بل که با تغییر در روابط بین عناصر یک ساختار، زمینه‌های تغییر آن فراهم می‌شود و دقیقاً با یارگیری و تغییر در صف‌آرایی است که می‌توان تغییراتی را در ساختار موجود فراهم آورد. هر جامعه از ساختار، عاملان و کنش بین عاملان تشکیل شده است. بین ساختار، عاملان و کنش رابطه معینی وجود دارد. هر کنش نمی‌تواند موجب تغییر ساختار گردد به عبارت دیگر در این بحث ما رادیکال‌ترین اقدام و کنش بخشی از کارگران نمی‌تواند به تنهایی رابطه بین عاملان و یا ساختار موجود را تغییر دهد. یک اقدام و کنش بخشی از کارگران زمانی می‌تواند زمینه تغییرات در ساختار موجود را فراهم آورد که با تغییر در روابط بین عاملان و اجزای ساختار به طور اساسی توأم باشد. عین همین مسائل در

رابطه بین عاملان ساختار نیز صادق است هر تجدید آرایشی در عاملان یک ساختار به خودی خود موجب به هم خوردن ساختار نمی‌گردد بل که تنها تحت شرایط معینی است که تغییر در روابط بین عاملان و اجزا یک ساختار به برهم خوردن تعادل ساختار منجر می‌گردد. نکته‌ای که می‌توان بر روی آن انگشت گذاشت این است که رادیکال‌ترین شیوه مبارزه توسط این یا آن بخش از کارگران تحت شرایط معینی شاید به نتایج قابل توجهی نیانجامد حتی بر عکس می‌تواند به فرسوده شدن کارگران و به تضعیف قوای آن‌ها منجر گردد. برای برون رفت از شرایط تدافعی، کارگران به رادیکال کردن هر چه بیشتر اشکال مبارزه، اقدام و کنش اجتماعی نیاز ندارند بل که به یارگیری، ائتلاف، همکاری و اتحاد بخش‌های مختلف اردوی خود احتیاج دارند. به علاوه این اتحاد باید بتواند اردوی رقیب و حریف را پراکنده و منزوی سازد در غیر این صورت تحولی در ساختار موجود ایجاد نخواهد شد و جنگ و نبرد کارگران و زحمت‌کشان در مقابل حریفان خود خصلت فرسایشی پیدا خواهد کرد. شرایط فلاکت‌بار جنبش کارگری یک امر ضروری و مقدور نیست. هیچ حکم و آیه از قبل تعیین‌شده‌ای وجود ندارد که بر طبق آن کارگران همیشه باید در وضعیت دفاعی قرار گیرند. لحظات مختلف سیاسی نظیر تدافع، تعادل، و تعرض محصول توازن قوای بین حریفان در حال نبرد است و صد البته این لحظه‌های سیاسی ناپایدار، انتقالی و گذرا هستند و هیچ گاه به یک امر دائمی، ثابت، و پایدار تبدیل نمی‌شوند. اگر حقیقت این است که هست این توازن قوای موجود محصول آرایش معینی از صف‌بندی‌های طبقاتی است. مختصات هر آرایش طبقاتی نشانگر ائتلاف‌ها و یارگیری‌های معینی



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

است. با تغییر در ائتلافها و اتحادها می‌توان آرایش طبقاتی تعبیر یابد. به همین دلیل می‌توان در توازن قوا تغییراتی ایجاد کرد یا حتی خود توازن قوا را بهم زد. روشن است که تغییر در توازن قوا با تغییر توازن قوا دو مقاله متفاوت هستند و دومی بر بستر اولی متحقق می‌شود. در لحظه کنونی در اردوی کار و زحمت ما با هزیمت، پراکندگی، عدم تشکل مواجه‌ایم، در اردوی حریف از انسجام نسبی و حمایت متقابل با پشتوانه قدرت دولتی روبه‌رو هستیم. به علاوه با انتقال سرمایه‌ها از بخش‌های تولیدی به بخش‌های سوداگرانه و تجارت، که با تغییر مکان درگیری و با انتقال قلمرو نبرد مترادف بوده است بخش‌های از جنبش کارگری از اهرم فشار اقتصادی تا حدود زیادی محروم شده است. قدرت چانه‌زنی بخش قابل توجهی از کارگران که در نقطه تولید متمرکزاند تضعیف شده است. در چنین شرایطی جنبش کارگری باید حوزه درگیری و مکان بازی را عوض کند و از امکانات جدیدی برای تحت فشار قرار دادن حریف سود جوید. نگاهی به اعتراضات، مبارزات، و اعتصابات کارگران نشان می‌دهد که نتیجه این اقدامات نه تنها موجب عقب‌نشینی حریف نشده بل که نیروی کارگران را فرسوده و در مواردی آنان را ناامید کرده است. تهدید به خودسوزی یکم نمونه از اقدامات کارگران است. این امر در عین حال که عصیان کارگران را نشان می‌دهد در همان حال استیصال‌شان را نیز منعکس می‌کند.

اگر اعتصاب شاخه‌های از کارگران ناکارآ شده است این امر برای همه بخش‌های جنبش کارگری صادق است؟ پاسخ منفی است. مثلاً کارگران ترابری و حمل و نقل ایران اگر در واردات کالاهای مناطق تجاری اختلال ایجاد کنند و انتقال کالاها در این

## حشمت محسنی

شاخه‌های سوداگرانه را سد کنند آیا باز هم اعتصاب برای عقب‌راندن حریف غیرموثر خواهد بود. پاسخ قطعاً منفی است. اما سئوالی که مطرح است این است که کارگران بخش ترابری و حمل و نقل از خواسته‌های بی‌واسطه خود حرکت می‌کنند نه برای تأمین منافع بخش‌های دیگر طبقه، مثلاً بخش‌هایی که از معضل پرداخت به موقع حقوق رنج می‌برند. پس مساله اصلی برای جنبش کارگری این است که چگونه می‌تواند از نیروهای خود برای تحت فشار قرار دادن حریف بهره‌برداری کند. تردیدی نیست که هر بخش از جنبش کارگری قبل از هر چیز و پیش از هر چیز از منافع صنفی، بی‌واسطه و رسته‌ای خود حرکت می‌کند. نادیده گرفتن این حقیقت آب در هاون کوبیدن است. مخصوصاً در شرایطی که به قول اخوان "وای جغدی هم نمی‌آید به گوش".

اگر هر بخش از جنبش کارگری همیشه و در هر شرایطی صرفاً و فقط از منافع رسته‌ای، صنفی و مختص به خود حرکت کند، و منافع مشترک، عمومی و کل کارگران را نادیده بگیرد، حتی نمی‌تواند از منافع ویژه خود به خوبی دفاع کند. در بعضی شرایط و در موقعیت‌های خاصی ایجاب می‌کند که بخش‌های مختلف کارگران علاوه بر مبارزه برای منافع ویژه خود از منافع کلی یک‌دیگر نیز دفاع نمایند. این پدیده در جنبش کارگری به "حرکات حمایتی" موسوم هستند و کیفیت نوینی از آگاهی کارگری را منعکس می‌کنند. حرکات حمایتی در جنبش کارگری در شرایط کنونی اهمیت وافری دارد. حرکات حمایتی قبل از هر چیز بیان همبستگی کارگران است. در حرکات حمایتی است که هر بخش و لایه از کارگران احساس می‌کند که

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

تنها نیست بل که اگر در پیوند با دیگر کارگران قرار گیرد تحولی در شرایط موجود ایجاد کند. اما اهمیت حرکات حمایتی را نمی‌توان صرفاً در مساله همبستگی محدود کرد. بل که نقش آن فراتر می‌رود. حرکات حمایتی قوای طبقه کارگر را متحد می‌نماید و توان مقابله رژیم را تجزیه می‌کند. واقعیت این است که در هر حرکت حمایتی رژیم ناگزیر است نیروهای خود را تقسیم کند و در چند جبهه به نبرد بپردازد. بنابراین اگر حرکات حمایتی در جنبش کارگری گسترش یابد، امکان پیروزی در هر جبهه نبرد برای هر بخش طبقه کارگر افزایش می‌یابد. حرکات حمایتی با توان سرکوب رژیم نسبت معکوس دارد. یعنی افزایش آن، کاهش قوای دشمن را به دنبال می‌آورد. هر حرکت حمایتی علاوه بر خصوصیات فوق، موقعیت نیروهای حمایت‌کننده را نیز تقویت می‌نماید. هر نیروی حمایت‌کننده ضمن تقویت نیروهای حمایت‌شونده، موقعیت خود را نیز مستحکم می‌کند. از این رو حرکات حمایتی را نباید پشتیبانی یک طرفه یک بخش از کارگران از بخش دیگر قلمداد کرد. این حمایت منجر به تقویت کل اردوی کار و زحمت می‌شود. بنابراین برای غلبه بر وضعیت تدافعی کنونی لازم است بخش‌های مختلف اردوی کار و زحمت از یکدیگر حمایت و پشتیبانی کنند. اگر پرستاران دست به مبارزه می‌زنند معلمان نباید خاموش بنشینند. اگر کارگاه‌های بزرگ دست به مبارزه می‌زنند کارگاه‌های کوچک باید از طریق گردآوری نیرو نه در اماکن کار بل که در محلات کار از آن‌ها حمایت کنند، زحمت‌کشان و زنان خانه‌دار باید وارد میدان شوند و در محیط زندگی کارگران پشتیبانی آشکاری از آن‌ها به عمل آورند. کارگرانی که در معرض اخراج قرار دارند باید توسط بیکاران حمایت شوند و

## حشمت محسنی

شاغلان نیز باید اشکال مختلف حمایت از بیکاران را در دستور کار خود قرار دهند. حمله به یک بخش از اردوی کار و زحمت، حمله به کل اردوی ما باید تلقی شود. تضعیف یک شاخه از جبهه ما موجب تضعیف شاخه‌های دیگر می‌گردد.

## ضرورت بر پایی اتحادیه سراسری کارگران

اکنون مدتی است که بحث جامعه مدنی هم چون اکسیر حیات در حل پاره‌ای از معضلات مردم، فضای فکری جامعه‌مان را فرا گرفته است. با هر دیدگاهی که به این مساله نگاه کنیم یعنی چه از دیدگاهی که جامعه مدنی را صرفاً قلمرویی می‌بیند که دولت از طریق آن سلطه خود را تامین می‌کند و چه از دیدگاهی که جامعه مدنی را فضایی می‌بیند که می‌توان در آن "خرده فرهنگ آلترناتیو" را سازمان داد و در برابر قدر قدرتی دولت‌های توتالیتر از حق حاکمیت مردم دفاع کرد، نمی‌توانیم منکر این امر شویم که وجود نهادها و تشکل‌های رنگارنگ و متنوع در آن یک ضرورت اساسی به شمار می‌رود.

مرور بحث‌هایی که پیرامون جامعه مدنی در کشورمان جاری است نشان می‌دهد چالش بر سر درک‌های مختلف پیرامون آن، بر نحوه‌ی ساختن نهادهای جامعه مدنی غلبه دارد. این ادعا نه تنها برای سایر نهادهای عمومی صدق می‌کند بلکه به نحو

دردناکی در عرصه سازمان‌یابی کارگران نیز صادق است. با تاسف می‌توان گفت جز یک مقاله در هفته نامه عصر ما و یک مقاله در روزنامه عصر آزادگان از ضرورت تشکیل مستقل کارگری در مطبوعات کشورمان حرفی در میان نبوده است.

در پاسخ به این ضرورت باید مقاله آقای پیمان صنعتکار در مجموعه مقالات "کار مزد" را به فال نیک گرفت و به آن خوش آمد گفت. من در این نوشته ملاحظاتی را که بر دیدگاه نویسنده دارم با خوانندگان در میان می‌گذارم و از دیگران دعوت می‌کنم که به طور جدی در این بحث شرکت کنند.

آقای پیمان صنعتکار، در مقاله خود تلاش می‌کند یک تصویر از "تشکل‌های تاکنونی کارگران" از اوایل سال 1270 تا 1342 ارائه دهد. آنگاه در ادامه مقاله به دوران اصلاحات ارضی می‌پردازد و تشکل‌های کارگری این دوران را نیز معرفی می‌کند. بعد از معرفی این تشکل‌ها، به تشکل کارکنان نفت در مقطع پیروزی انقلاب می‌پردازد و ظهور شوراها را در دوران پیروزی انقلاب به طور اجمال بیان می‌کند. سپس بحث خود را پیرامون "نظراتی که در مورد سازمان‌یابی کارگران در موقعیت کنونی" وجود دارد ارائه می‌کند و در آخر برای شکل‌گیری تشکل مستقل کارگری "انجمن‌های صنفی" را پیشنهاد می‌کند. طبق دیدگاه پیمان صنعتکار، هم طرفداران سندیکای غیرعلنی، هم طرفداران تشکل سراسری بر مبنای فراخوان عمومی و هم طرفداران مجمع عمومی "بی‌تشکلی" را در میان کارگران تبلیغ و ترویج می‌کنند. "به نظر ایشان آن ظرف مناسب سازمان‌یابی کارگران در شرایط کنونی انجمن‌های صنفی است که در قانون کار (ماده 131) به آن اشاره شده است. مسیری که انجمن‌های صنفی باید طی کند

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

عبارت است از اول تشکیل آن در محیط‌های کارگری، دوم از به هم پیوستن این تشکلهای در شهر و استان و سوم از اتحاد آنها تشکل سراسری کارگران بنیان گذارده می‌شود.

## انتقاد به روش برخورد پیمان صنعتکار

نگاهی به روند شکل‌گیری تشکل مستقل کارگری در دیدگاه صنعتکار قبل از این که بر ویژگی و مختصات مشخص موقعیت کارگران در راه سازمان‌یابی آنها متمرکز باشد، بر یک پیش‌فرض و یک نگرش خاص استوار است که می‌توان آن را دیدگاه تکاملی نام گذاری کرد. به نظر می‌رسد صنعتکار آن جا که مسیر شکل‌گیری تشکل کارگری را ترسیم می‌کند و می‌گوید "در مرحله اول کارگران باید به تدریج تشکل را در سطح کارخانه و کارگاه خود به وجود بیاورند و از این طریق منتخبین کارخانجات در ارتباط با یکدیگر و با ایجاد هماهنگی لازم، فراخوان ایجاد یک تشکل سراسری را بدهند، نه این که بدون آشنایی قبلی و بدون برنامه‌ای جمعی از عموم کارگران بخواهند که به فراخوان آنها جواب مثبت دهند." دارد از این روش پیروی می‌کند. این روش که در بین ما رایج است و آبخشور آن در تفکر "کائوتسکی" نهفته است با فورمول‌های منسجم‌تری توسط افراد و جریان‌های دیگر در توضیح خیلی از پدیده‌های اجتماعی به کار می‌رود. وجه مشخصه این دیدگاه این است "جوامع، نهادها، سازوکارها و فرآیندهای اجتماعی و در این بحث مشخص جنبش کارگری ناگزیرند در یک روند خطی، تکاملی و مرحله به مرحله حرکت کنند. بر طبق این دیدگاه که می‌توان آن را

## حشمت محسنی

تئوری " آسیاب به نوبت" هم نام‌گذاری کرد هر پدیده‌ای از ساده به پیچیده در حرکت است و بدون گذار از مرحله قبلی نمی‌توان به مرحله بعدی عبور کرد در این دیدگاه گویا همه جوامع و نهادها و فرآیندها ناگزیرند به سمت غایتی حرکت کنند که این مسیر و نهایت، قبل از حرکت وجود دارد و تنها باید مرحله به مرحله طی شود و به آن سمت گذار کرد. این دیدگاه غایت‌گرایانه روشن نمی‌کند که این مسیر توسط چه کسی تعیین شده است؟ چرا کارگران باید این مسیر خطی را طی کنند؟ سرنوشت و تقدیر این مسیر توسط چه کسی تعیین شده است؟

دیدگاه فوق، طبعاً بازتاب کل حرکت جوامع انسانی، نهادها و فرایندها نیست. در غالب کشورها مسیر حرکت مردم از این قاعده پیروی نکرده است، بخش قابل توجهی از جوامع در دنیا وجود دارند که از یک روند خطی، تکاملی و از ساده به پیچیده عبور نکرده‌اند. پرش و جهش‌های اجتماعی را اگر از تاریخ حرکت انسانی حذف کنیم در توضیح تجربه و حرکت آنان‌ها جز حرف یاوه چیزی نگفته‌ایم. این دیدگاه فقط توضیح نادرست روندهای اجتماعی نیست بلکه علاوه بر آن متکی بر توضیح دلخواهی تجربه انسانی است. در حرکت جوامع نه علت از پیش تعیین شده‌ای وجود دارد و نه غایتی. به علاوه هیچ عامل، آفریننده و سوژه‌ای نظم تکامل را پیشاپیش و از روی نقشه به سمت یک غایت مشخص تعیین نکرده است. انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند در بستر زمان و مکان. به قول ویتگنشتاین: "جهان چیزی است که روی می‌دهد." میشل لووی درست می‌گوید که این دیدگاه "پیشادیاکتیکی" است او می‌گوید: "تلاش برای تقلیل دیالکتیک به تکامل داروینی که مطابق با آن مراحل متفاوت تاریخ بشر (برده‌داری،



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

فئودالیسم، سرمایه‌داری، سوسیالیسم) از ترتیبی پیروی می‌کنند که بر اساس "قوانین تاریخ" به دقت تعیین شده است" به خوبی وجه مشخصه این دیدگاه را عیان می‌کند. به علاوه ضعف اساسی دیگر این بینش این است که در مسیر حرکت جامعه، نهادها، فرآیندها و تشکل‌های اجتماعی یک راه، یک مسیر و یک حرکت به سوی تکامل را می‌بیند. این بینش تنوع جوامع، شرایط و تنوع فرآیندهای اجتماعی را نادیده می‌گیرد و عناصر و عوامل درگیر در صحنه را نه به صورت پویا و در حال حرکت، بلکه در حالت ایستا و سکون مورد تحلیل قرار می‌دهد. روزا لوکزامبورگ در پاسخ به چنین بینشی جمله نغزی دارد، وی می‌گوید: "تنها یک جهت در تکامل" و تنها یک "مسیر برای تحول" وجود ندارد بلکه چندین مسیر و جهت وجود دارد." بنابراین شکل‌گیری تشکل مستقل کارگری محصول "اجتناب ناپذیر" یک مسیر از قبل تعیین شده نیست، سرنوشت آن از پیش مشخص نشده است، از قوانین آهنین تبعیت نمی‌کند بلکه چگونگی ایجاد و شکل‌گیری آن به "اقدام آگاهانه و اراده" کارگران کشورمان بستگی دارد. تشکل مستقل کارگری یک "گزینه" و یک "امکان عینی" است. البته راهی که پیمان صنعتکار به آن اشاره می‌کند یکی از مسیرهای تکوین تشکل کارگری است. همان طور که راه‌ها و جهت‌های دیگر نیز در محدوده امکانات کارگران قرار دارد. هم اکنون کارگران کشورمان به طور مشخص با مسایلی دست و پنجه نرم می‌کنند که از جنس مسایل کلان و سراسری‌اند. مسئله تورم، دستمزد، تامین اجتماعی، کاهش تعهدات اجتماعی دولت، طرح تعدیل نیروی انسانی... مسایلی نیستند که در سطح کارخانه و واحد تولیدی منفرد بتوان آن‌ها را حل و تفصل کرد.

## حشمت محسنی

این شرایط عینی و مشخص است که ضرورت تشکل ملی را مورد تاکید قرار می‌دهد. و بر مبنای این ضرورت است که پی‌ریزی تشکل سراسری امکان واقعی دارد. اما اینکه از کدام راه و از کدام مسیر تشکل سراسری کارگران ایرانی ساخته می‌شود به آگاهی، اراده و عمل خود کارگران بستگی دارد. جنبش کارگری می‌تواند از جهات مختلف ظرفیت‌های خود را متحقق سازد. تحقق ظرفیت جنبش کارگری اما به معنای این نیست که نتیجه آن از همان ابتدا تعیین شده و روند حرکت آن اجتناب‌ناپذیر است و محصول، از قبل در بطن آن وجود دارد. هر فرآیندی از مجموعه بی‌شماری از امکان‌ها برخوردار است و بسته به رشد و زوال پاره‌ای عناصر می‌تواند نتایج مختلفی در مسیر حرکت خود به وجود آورد. بنابراین یک نقد اصولی باید گسست و عدم ارتباط بین گزینه‌ها و امکانات عینی طرح تشکل سراسری بر مبنای اقدام کارگران معتمد و ریش سفیدان را نشان دهد که متاسفانه نویسنده حتا به مساله نزدیک هم نشده است.

### دیدگاه "صنعتکار" در محک تجربه

دیدگاه "پیمان صنعتکار" تنها مشکل روش‌شناسانه ندارد بلکه علاوه بر آن در بوته تجربه نیز صحت چنین نگرشی مورد تردید قرار گرفته است. نگاهی به شکل‌گیری غالب تشکل‌های مستقل کارگری نشان می‌دهد که همه آحاد طبقه، آمادگی و ظرفیت سازمان‌یابی ندارند. برخی از کارگران همیشه "شروع کننده" هستند برخی دیگر "حمایت کننده" و برخی دیگر "دنباله رو" و برخی هم بی تفاوت. نادیده گرفتن سطوح مختلف آمادگی و ظرفیت کارگران و ساختن تصور اسطوره‌ای از آن‌ها ربطی به

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

واقعیت زنده و سوخت و ساز زندگی کارگران ندارد. نگاهی به تشکلهای موجود کارگران در دنیا بیافکنید متوجه می‌شوید که آحاد طبقه از آحاد اتحادیه گسترده‌تر است و آحاد اتحادیه از افراد حزبی بیش‌تر. چرا؟ برای این که همه افراد طبقه در یک زمان در یک شرایط از آمادگی و توانایی فعالیت و اقدام برای تامین منافع کارگران برخوردار نیستند. اما برای این که از بحث مجرد اجتناب کنیم و تصور تجربی و ملموسی از مساله داشته باشیم بگذارید چند نمونه را مورد مطالعه قرار دهیم.

محقق فقید م. سوداگر در جلد دوم کتاب خود "رشد روابط سرمایه‌داری در ایران" نحوه تشکیل شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران را چنین توضیح می‌دهد: "دوره سوم 32-1321، دوره سوم دوران اعتلای جنبش کارگری است. با سرنگونی رضا شاه و ورود نیروهای متفکین به ایران 1250 زندانیان سیاسی، از جمله کلیه سازمان‌دهندگان جنبش کارگری از زندان آزاد شدند. آنان بلافاصله پس از آزادی دست به تشکیل اتحادیه‌های کارگری شهرهای تبریز، رشت، مشهد و اصفهان زدند. شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری از 1321 از علاقه‌مندان به جنبش کارگری و نمایندگان کارگران تشکیل شد. شورا در بسیاری از شهرها به تشکیل اتحادیه‌های کارگری اقدام کرد. به طوری که تا پایان سال 1321 حدود 30 هزار کارگر را در نقاط مختلف کشور در صفوف خود متشکل کرد.

شورای مرکزی در اردیبهشت 1323 با اتحاد چهار اتحادیه مستقل کارگری شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران را بنیاد نهاد و از روشنفکران و کارگران برای عضویت در آن دعوت کرد. چنان که می‌بینیم تجربه شکل‌گیری شورای

متحدہ مرکزی نشان می‌دهد این تشکل ابتدا به ساکن از طریق اتحادیه‌های کارگری در تک تک کارخانه‌ها و یا در تک تک شهرها، به وجود آمده باشد شکل نگرفته است، بلکه به ابتکار عناصر کارگری که از زندان آزاد شده، و در "شورای مرکزی" متشکل شده بودند تکوین یافته است. بین شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران که در سال 1321 توسط "علاقه‌مندان" به جنبش کارگری و شورای متحدہ مرکزی که در سال 1323 شکل گرفت، 2 سال فاصله است که در این دوره با اراده و ابتکار کارگران از بالا در این یا آن شهر و یا در این رشته یا آن صنف، اتحادیه‌ها در پایین تکوین می‌یابند و پایه‌های توده‌ای یک تشکیلات سراسری را پی‌ریزی می‌نمایند، اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها، داروسازان، کفاشان، گرمابه‌ها، نانو‌ها، ساختمانی، کارکنان شهرداری، دوزندگان و کارگران کارخانه چیت‌سازی تهران از جمله اتحادیه‌های پایه شورای متحدہ را تشکیل می‌دادند. شورای متحدہ مرکزی اتحادیه‌های کارگران با اتحادیه‌های پایه، مجموعاً یک تشکل سراسری کارگری بوده که شکل‌گیری و پیدایش خود را مدیون تلاش "شورای مرکزی" که از علاقه‌مندان جنبش کارگری بودند، می‌باشد.

در تجربه قبلی شورای متحدہ را که یکی از نمونه‌های موفق سازماندهی تشکل سراسری با تاکتیک "ابتکار از بالا" شکل گرفته بود مشاهده کردیم در این جا یکی دیگر از نمونه‌های جالب "ابتکار از بالا" را مورد بررسی قرار می‌دهیم. یوسف افتخاری در خاطرات خود نحوه‌ی تشکیل اتحادیه کارگران و برزگران را چنین شرح می‌دهد: "بعد از دو ماه استعفا دادم و به تهران برگشتم. ولی علیزاده و هم‌داد در شرکت دیبا و بیات یک سال مشغول کار بودند. در آن دو ماه چون در بیابان بودیم از تحولات خبر

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

نداشتیم. کمی مطالعه کردم دیدم هنوز سندیکایی تشکیل نشده و همه دنبال حزب رفته‌اند. احزاب مختلف زیاد بودند ولی حزبی که ملی باشد و آدم با اطمینان وارد آن حزب بشود پیدا نکردم. اما زمینه برای سازماندهی فراهم بود، چون رفقای ما همه جا بودند. مثلاً یک عده از رفقای ما که از آبادان تبعید شده بودند و بعد از تمدید قرار داد نفت.... یک عده‌شان به سرکار برگشته بودند. در تهران جایی نداشتیم. پولی هم نداشتیم که اتاقی تهیه کنیم. مع هذا اولین کاری که کردم با مهندس عتیقه‌چی که یکی از 53 نفر بود صحبت کردم. مهندس گفت ما یک شرکت داریم و شما می‌توانید شب‌ها به آن جا بیایید. به سرایدار می‌سپارم که شما را راه بدهد تا جلسه تشکیل بدهید. یک ماه در آن جا جلسه داشتیم و رفقا را جمع کردیم. از جمله کسانی که می‌آمدند عباس آقا نامی بود. حیران بود که معلم بود و حالا فوت کرده و عده ای دیگر. بعد آمدیم در لاله‌زار پاساژ بهرامی یک اتاقی اجاره کردیم و با نصب تابلویی تشکیل اتحادیه کارگران و برزگران ایران را اعلام کردیم. رفقا جمع شدند. عده‌ای از آن‌ها کارگر بودند و چند نفر از گروه پنجاه و سه نفر هم مانند فریدون منو و حکمی که وکیل دادگستری بود و خود مهندس عتیقه‌چی به ما پیوستند. از کارگران هم داداش بخشی و عده‌ای دیگر دور ما جمع شدند تشکیلاتی داخلی به وجود آمد. البته نه وزارت کار بود که تشکیلات به ثبت برسد و نه دولت چنین مقرراتی داشت که اتحادیه را به ثبت برساند. حالا احتیاج داشتیم که در شهرستان‌ها تشکیلات بزنیم. من و خلیل انقلاب.... به تبریز رفتیم و در آن جا تشکیلاتی به وجود آوردیم. تشکیلات هم به سرعت توسعه پیدا کرد.... از مازنداران تا گرگان را نیز تشکیلات دادم بیش‌تر اعضای

تشکیلات ما از کارگران وزارت راه و اکثراً متخصص بودند. و در میان کارگران نفوذ داشتند... یکی از کارگران نفت جنوب به نام علی امید که با ما تبعید و در حبس بود به اهواز فرستادم تا در آن جا تشکیلاتی راه اندازد. او هم در آن جا شروع به کار کرد و تشکیلاتها در ظرف دو سال توسعه پیدا کرد."

بررسی شکل‌گیری اتحادیه کارگران و برزگران نیز نشان می‌دهد که تکوین آن از جمع ساده تشکل‌های کارگری در این یا آن کارخانه به وجود نیامده است، بلکه بر عکس تشکل‌یابی کارگران با مداخله و ابتکار از بالا و توسط نیروهای پیشرو کارگری صورت می‌گیرد. حلقه مقدم شکل‌گیری اتحادیه کارگران و برزگران، عناصر کارگری بودند که به هم اعتماد داشته و در تشکیل اتحادیه هم رای بوده‌اند. ویژگی "ابتکار از بالا" این تجربه اعلان اتحادیه در یک پاساژ بوده است که در آن جا سازمان‌یابی سراسری نطفه می‌بندد. به علاوه برای شکل‌گیری تشکیلات سراسری تنها عناصر کارگر دخالت نداشته‌اند بلکه روشنفکران طرفدار جنبش کارگری نیز نقش مهمی داشته‌اند. اتحادیه در تهران اعلان می‌شود اما کم‌کم از طریق همین هسته اولیه پایه‌های اتحادیه شهرستان به وجود می‌آید و دامنه اتحادیه را گسترش می‌دهد. البته منظور از طرح این مثال‌ها الگو سازی از این تجارب نیست، بلکه منظور ملموس کردن تاکتیک ابتکار از بالا و تلاش برای به کارگیری چنین ابتکاراتی توسط کارگران در شرایط مشخص کنونی ایران است.

در بررسی تجارب تشکیل شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان واتحادیه کارگران و برزگران که یوسف افتخاری در آن نقش موثری داشت، نمونه‌های

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

موفق " ابتکار از بالا" را مشاهده نمودیم. در اینجا دو تجربه دیگر از ابتکار از بالا را مورد بررسی قرار می‌دهیم، اما قبل از آن به انتقادی در همین رابطه که از طرف برخی کارگران مخالف مطرح شده است پاسخ می‌دهیم. این انتقاد چنین است از آن جا که سازمان‌یابی سراسری از طریق " ابتکار از بالا" ساخته می‌شود، در نطفه خود بوروکراتیزم را پرورش می‌دهد، چرا که این طرح بر مبنای ابتکار از پایین متحقق نمی‌شود. در پاسخ به این انتقاد باید گفت: نحوه سازمان‌یابی تشکل کارگری چه از طریق ابتکار از بالا و یا پایین مستقیماً و لزوماً ربطی اساسی به شکل‌گیری بوروکراتیزم در تشکل کارگری ندارد. گاهی شاید شکل‌گیری بوروکراتیزم دقیقاً در تشکلی به وجود آید که از پایین ایجاد شده باشد از بوروکراتیزه شدن سازمان‌یابی کارگران چه از بالا و چه از پایین نباید نتیجه غیر منطقی استنتاج کرد. تکوین بوروکراسی در اتحادیه اساساً ریشه در یک سری عوامل پایه‌ای دارد که به طور مشخص مثلاً در اروپا با شکست انقلاب کارگری متناظر است. تکوین جامعه رفاه و انطباق جامعه سرمایه‌داری با شرایط جدید و خرید بخشی از طبقه کارگر و عوامل مهم دیگر منشاء پیدایش بوروکراتیزم در اتحادیه‌هاست اما ترس از شکل‌گیری بوروکراسی، به راستی در ایران چه قدر پایه واقعی دارد؟ در جامعه‌ای مثل ایران که اتحادیه‌ای وجود ندارد، ترس از شکل‌گیری بوروکراسی، به راستی چه قدر مبنای عینی دارد؟ مبارزه علیه بوروکراسی در اتحادیه، مقدمتاً منوط و مشروط به وجود اتحادیه است. در شرایطی که اتحادیه‌ای در ایران وجود ندارد، معنای مبارزه علیه بوروکراتیزم در اتحادیه، تنها مبارزه با یک دشمن خیالی می‌تواند تلقی شود.

پس از این توضیح نگاهی می‌افکنیم به دو تجربه شکل‌گیری اتحادیه مستقل معدنچیان روسیه و اتحادیه کارگران گواتمالا.

در ابتدا تشکل معدنچیان روسیه را شرح می‌دهیم. در سال 89 در ناحیه کورباس اعتصاب معدن چیان آغاز می‌گردد. کارگران که فاقد اتحادیه مستقل از دولت بودند، در طی اعتصاب دست به تشکیل کمیته‌های اعتصاب می‌زنند. پس از خاتمه اعتصاب رهبران کمیته‌های اعتصاب در ماه ژوئن سال 90 در شهر دونتسک کنگره‌ای را فرا می‌خوانند، در همین زمان دولت، کارگران را از شرکت در این کنگره منع می‌کند، اما نیروی اصلی کنگره کمیته‌های اعتصاب کورباس بودند. در این کنگره بود که اتحادیه معادن زغال مستقل از دولت تشکیل می‌گردد. در گواتمالا صنایع نساجی نقش مهمی در صنعت این کشور ایفا می‌کند. کارگران این کشور نیز مثل کشور ما فاقد اتحادیه مستقل از دولت بودند. در یک مقطع دو کارخانه ریسندگی اعتصاب می‌کنند. زنان در این دو کارخانه نقش موثری به عهده داشتند. از طریق ارتباط رهبران این دو اعتصاب، ضرورت تشکل مستقل کارگری اعلام می‌گردد و اتحادیه کارگران گواتمالا از بالا شکل می‌گیرد. بررسی شکل‌گیری اتحادیه‌های کارگری روسیه و گواتمالا نیز نشان می‌دهد که هر دو تشکل از دل یک اعتصاب در محدوده معین شکل گرفته است. در روسیه اعتصابیون کورباس نقش تعیین‌کننده‌ای در سازمان‌دهی اتحادیه مستقل از دولت داشته‌اند و در گواتمالا زنان ریسنده دو کارخانه این نقش را ایفا کردند. در روسیه ارتباط بین اتحادیه‌ها از طریق کنگره ایجاد می‌گردد در گواتمالا نه به شکل کنگره بلکه از طریق اعتماد و مبارزه کارگران ریسنده رابطه بین اتحادیه‌ها شکل می‌گیرد.



### نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

خلاصه کنم "ابتکار از بالا" یعنی اقدام پیشروان کارگری برای سازماندهی تشکیلات سراسری. "ابتکار از بالا" یعنی اقدام بخش متشکل یعنی فعالین پیشروی کارگری در جهت بسیج و سازماندهی توده طبقه. "ابتکار از بالا" یعنی در شرایط فقدان تشکل توده‌ای طبقه، عناصری چه از درون طبقه یا بیرون از آن تلاش می‌کنند تشکیلات سراسری کارگری را با اتخاذ تدابیری مناسب با محیط خود سازمان دهند. ابتکار از بالا به معنای آن نیست که عده‌ای چتر باز از خارج در میان کارگران پیاده شوند و برای کارگران اتحادیه درست کنند.

### تشکل پیشنهادی صنعتکار

دیدگاه صنعتکار را از نقطه نظر روش‌شناسی و تجربی مورد بررسی قرار دادیم اکنون ضروری است بدیل او را از نزدیک مورد مطالعه قرار دهیم.

تشکلی که صنعتکار با "توجه به شرایط فعلی جامعه" و با توجه به "قانون کار و قانون اساسی" و مخصوصاً "ماده 131 قانون کار" به کارگران ایران پیشنهاد می‌کند انجمن‌های صنفی است. صنعتکار معتقد است انجمن‌های صنفی در مقطع فعلی با "توان و ظرفیت" کارگران انطباق دارند و با تبلیغ و ترویج در محیط‌های کارگری در "چشم‌اندازی دورتر" با به هم پیوستن این تشکل‌ها در یک شهر و استان "نطفه سراسری کارگران" را بنیان می‌گذارند. پیشنهاد صنعتکار برای سازما یابی کارگران چند نکته را نشان می‌دهد:

## حشمت محسنی

1- تا نطفه‌بندی تشکل سراسری کارگران که معلوم نیست در چه زمانی بسته می‌شود صنعتکار طرحی در شرایط کنونی برای سازمان‌یابی سراسری کارگران ندارد. بنابراین کسی که بی تشکلی را تبلیغ می‌کند قبل از هر کس خود مدافعان سازمان‌یابی در مقیاس خرد و کوچک هستند.

2- بر طبق قانون کار فعلی که صنعتکار حرکت کارگران را در محدوده آن زندانی می‌کند در واحد تولیدی که شوراها یا نماینده کارگری داشته باشد انجمن‌های صنفی نمی‌توانند تشکیل شوند. معنای این دیدگاه صنعتکار این است که با اهرم قانون کار می‌توان دست و پای کارگران را بست.

3- تشکیل انجمن‌های صنفی تناقضی با اتحادیه کارگری ندارد. وجود انجمن‌های صنفی می‌تواند به پایه اجتماعی اتحادیه‌های کارگری در ایران تبدیل شود و آن را به یک نیروی موثر برای چانه‌زنی با کارفرما تبدیل کند.

4- در غالب کشورها کارگران از طریق اهرم‌های قانونی به تشکل دست نیافته‌اند، بلکه عمدتاً از طریق مبارزه توانسته‌اند نهاد اتحادیه کارگری را در سطح قانون تحمیل کنند. نگاهی به تکوین تشکل‌های کاری مخصوصاً در کشورهایی که از جامعه مدنی قوی برخوردار نیستند نشان می‌دهد که نهادهای کارگری از طریق یک مبارزه فرسایشی و طولانی دولت را وادار کرده‌اند موجودیت آن را به رسمیت بشناسند. وجود قوانین لزوماً و ضرورتاً به منزله اجرایی بودن آن نیست. وجود قوانین به طور عام و قانون کار به طور ویژه در هر کشوری می‌تواند ورق پاره‌ای بیش نباشد اگر ضمانت اجرایی آن در بیرون از قانون وجود نداشته باشد. آن چه که به قوانین خصلت اجرایی می‌بخشد

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

نیروی مادی‌ای است که پشت قوانین عمل می‌کند. به قول معروف به میزان گوشتی که می‌برید کوفته به دست می‌آورید یعنی به درجه‌ای که کارگران کشورمان متشکل شوند و وارد میدان شوند می‌توانند از قوانین به نحو مناسبی استفاده کنند. بنابراین محدود کردن کارگران به حرکت در چارچوب قانون کار چشم بستن به منطق استفاده از توان و ظرفیت کارگران است.

5- سازمان‌یابی کارگران در سطح واحدهای تولیدی یک امر تثبیت شده است و گرنه این همه حرکات کارگری بدون سطح معینی از تشکل متناسب با شرایط ایران چه گونه صورت گرفته است؟

گرامشی می‌گوید: "در هر جنبش "خود به‌خودی" عنصر ابتدایی رهبری آگاهانه و عنصر ابتدایی نظم و انضباط موجود است" معنای این عبارت این نیست که در حرکات کارگران تنها رهبری آگاهانه نقش بازی می‌کند بلکه علاوه بر آن گرامشی دارد بر عنصر نظم و انضباط یعنی حد معینی از سازمان‌یابی کارگران نیز انگشت می‌گذارد. هم اکنون ما شاهد انبوهی از حرکات فراکارخانه‌ای در کشورمان هستیم آیا در عالم واقعیت می‌توان بدون حد معینی از سازمان‌یابی کارگران این اقدامات را انجام داد؟ تردیدی نیست که این سطح از سازمان‌یابی هنوز رسمی و محکم و دارای دفتر و دستک نیست، اما مگر اشکال سازمان‌یابی صرفاً در این شکل از سازمان‌یابی خلاصه می‌شود؟ به علاوه نویسنده معتقد است: "هم اکنون صنف‌هایی هم چون کفشان، ناوایی‌ها، نقاشان ساختمانی، بافنده سوزنی‌ها، کارگران بازنشسته صنعت نفت، کارگران چاپخانه‌ها، کارگران شهرداری‌ها و نظایر آن‌ها اقدام به انجمن‌های صنفی

## حشمت محسنی

کرده‌اند" بگذریم از ابعاد واقعی این انجمن‌ها مساله این است چرا نویسنده ضرورت کانون سراسری انجمن‌های صنفی را طرح نمی‌کند؟ مگر ابتدا در سطح هر رشته انجمن‌ها شکل نگرفته‌اند؟ چرا صنعتکار اتحاد بین این انجمن‌های صنفی هم اکنون موجود را تبلیغ نمی‌کند؟ آیا منتظر است که انجمن صنفی در صنایع شکل بگیرد سپس روند اتحاد انجمن‌های صنفی شروع شود؟ به نظر می‌رسد که صنعتکار تشکل را در یک شکل خاص که با دفتر و دستک و ثبت شده است به رسمیت می‌شناسد. در شرایط مشخص کشور ما بحث بر سر وجود نهادها و تشکل‌ها در سطح واحد تولیدی نیست بلکه بر سر چگونگی اتحاد و همبستگی بین آنها است. این آن مسئله است که باید بدان پاسخ داد.

## نگاهی به مواضع رفیق آذرین در رابطه با تشکل مستقل کارگری

نگاهی به بحث‌های میان طرفداران جنبش کارگری نشان می‌دهد که پیرامون چند موضوع دارد اشتراک نظر به وجود می‌آید. این نکات اشتراک البته پس از یک دور مجادله و کاملاً بطئی و کُند به دست آمده است. در شرایط کنونی مهم‌ترین موضوعات مورد توافق میان طرفداران جنبش کارگری عبارتند از:

- 1- کمک به سازمان‌دهی صنفی - اقتصادی کارگران
- 2- ضرورت مبارزه در سطح سراسری
- 3- استفاده از امکانات قانونی - علنی
- 4- ضرورت مبارزه برای تشکل مستقل از دولت
- 5- ارزیابی از خانه کارگر و ضمائم آن به عنوان نهادهای وابسته به دولت و خصلت ارتجاعی ضد کارگری آن.

## حشمت محسنی

علاوه بر این نقاط اشتراک در بین طرفداران جنبش کارگری اختلافاتی هنوز وجود دارد که به سهم خود کمک به سازمان‌یابی کارگران را با اختلال مواجه می‌سازد. این موارد اختلاف عبارتند از:

الف- عدم پذیرش استقلال تشکل کارگری از احزاب

ب- ارزیابی متضاد از تجدید آرایش خانه کارگر

ج- سیاست‌های متضاد در کمک به سازمان‌یابی سراسری

د- ارزیابی‌های مختلف بر سر فقدان تشکل در ایران.

نوشته‌های رفیق ایرج آذرین تحت عنوان "چشم انداز و تکالیف" و "تشکل‌های کارگری، آزادی‌های دموکراتیک، جامعه مدنی" غالب این اختلاف نظرات را نشان می‌دهد. مطالعه دو سند یاد شده نشان می‌دهد که چند معضل اختلاف‌برانگیز کماکان وجود دارد که باید حول آن‌ها استدلال، جدل و روشن‌گری به عمل آید. این معضلات عبارتند از:

### رابطه تشکل با آزادی‌های سیاسی

یکی از محورهای اختلاف بر سر برداشت رفیق آذرین از رابطه تشکل کارگری با آزادی‌های سیاسی است. او معتقد است: "توده‌ای شدن به معنای واقعی کلمه تنها در شرایط وجود آزادی‌های سیاسی امکان دارد" (1) یا در جای دیگری می‌گوید: "این که تشکل‌های کارگری متناظر با وجود درجه‌ای از آزادی‌های دموکراتیک در جامعه است از جانب هیچ کس مورد مجادله نیست ... رابطه تشکل‌های کارگری و آزادی‌های

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

دموکراتیک از نظر منطقی روشن است: بدیهی است که وجود تشکل کارگری به معنای وجود عملی آزادی تشکل است." (2)

من در نوشته‌های متعددی رابطه استبداد، سرکوب و اختناق با جنبش کارگری را مورد بررسی قرار داده‌ام و از تکرار آن‌ها در اینجا اجتناب می‌ورزم. اما چکیده استدلال من در نفی این روایت این است که:

1- استبداد، سرکوب و اختناق سازمان‌یابی کارگران را دشوار می‌سازد اما ناممکن نمی‌کند. دشوارترین شرایط برای سازمان‌یابی کارگران تحت هیچ شرایطی نباید و نمی‌تواند با شرایط ناممکن یکسان تلقی شود. دشواری شرایط استبدادی را نمی‌توان انکار کرد و نه باید در برابر آن تمکین کرد بلکه باید با تبیین درست از این رابطه راه‌های سازمان‌یابی کارگران را در بطن چنین شرایطی جستجو کرد.

2- این تز به لحاظ تجربی نادرست است. کسی که تنها با فاکتور استبداد مساله سازمان‌یابی کارگران را تبیین می‌کند از توضیح سازمان‌یابی کارگران در شرایط استبدادی نظیر همبستگی لهستان، کوساتو، امریکای جنوبی، کنفدراسیون اتحادیه کارگری کره جنوبی ناتوان می‌ماند.

3- این تز منشاء شکل‌گیری کارگری را نه مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داران و دولت‌های مدافع آن‌ها، بلکه در نتیجه مختصات دموکراتیک رژیم‌های سیاسی یا پذیرش آزادی‌های سیاسی توسط رژیم‌های بورژوازی می‌داند. در این تز تکوین سازمان‌یابی کارگران نه نتیجه برانگیختگی و یا فعال شدن احساس همبستگی میان کارگران بلکه با شُل شدن سلطه طبقات حاکم تبیین می‌شود.

4- طبقات حاکم نبوده‌اند که با پذیرش حق قانونی آزادی تشکل، تشکل‌های کارگری را به وجود آورده‌اند بلکه بر عکس مبارزات کارگران و در نتیجه وجود تشکل‌های کارگری - بوده است که حق قانونی آزادی تشکل را تحمیل کرده‌اند. کارگران برای تثبیت آزادی تشکل از میان آتش و خون عبور کرده‌اند و حق تشکل نتیجه این مبارزه بوده است نه منشاء آن.

رفیق آذرین البته در آخر نوشته خود سعی کرده است فرمول‌بندی خود را تا اندازه‌ای تعدیل دهد و یک رابطه متقابل بین مبارزه برای تشکل کارگری و پذیرش قانونی آن در سطح سیاسی برقرار کند. مثلاً می‌گوید "نکته این است که این درجه آزادی که با وجود اتحادیه ملازمه دارد چگونه به دست می‌آید؟ هیچ‌کس چنین ادعائی را نمی‌کند که اول باید این آزادی را به دست آورد و بعد اتحادیه یا شورا تشکیل داد، بلکه مبارزه برای ایجاد اتحادیه یا شورا در عین حال خودش به طور غیر مستقیم مبارزه برای آوردن دموکراسی برای جامعه است. کارگران برای مطالبات اقتصادی‌شان اتحادیه تشکیل می‌دهند، ولی این در عین حال مبارزه‌ای است برای تحمیل کردن دو فاکتو درجه‌ای از آزادی‌های دموکراتیک، تامین آن‌ها در جامعه". (3)

چنان‌که مشاهده می‌کنیم در این فرمول‌بندی تشکیل اتحادیه یا شورا به وجود آزادی مشروط نمی‌شود و حتی از نقطه نظر زمانی اول "آزادی" و بعد "اتحادیه" را مردود اعلام می‌کند. معهدنا با وجود این که در این فرمول آخری از نظر زمانی وجود اتحادیه به وجود آزادی منوط نشده ولی بقای آن به نحوی به وجود "دموکراسی" و "وجود آزادی‌های دموکراتیک" گره خورده است "به نظر می‌رسد در چارچوب منطق و نگرش



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

رفیق آذرین در شرایط سرکوب و استبداد، تشکل توده‌ای نمی‌تواند بقا و دوام داشته باشد. در این چارچوب فکری فقدان تشکل کارگری صرفاً با سرکوب دولت توضیح داده می‌شود و به سایر مختصات دولت یا بافت طبقه بهایی داده نمی‌شود. فقدان تشکل مخصوصاً در ایران تنها با عوامل سیاسی صرف قابل توضیح نیست.

به علاوه رفیق آذرین به یک رشته عواملی که مانع سازمان‌یابی کارگران شده اصلاً اشاره‌ای نمی‌کند این عوامل به قرار زیر هستند:

در ایران ویژگی رانتی بودن رژیم‌های حاکم بر سازمان‌یابی کارگران اثرات نامساعدی بر جای گذاشته که از دو لحاظ برجستگی خاصی دارد. اولاً از طریق دامن زدن به اقتصاد انگلی که امکانات اشتغال مولد را پائین می‌آورد و در نتیجه موقعیت عمومی مزد و حقوق بگیران را تضعیف می‌کند. ثانیاً از طریق به وجود آوردن گروه نسبتاً بزرگی از مزد و حقوق بگیران که گمان می‌کنند از حق کار برخوردارند و شغل‌های شان را نوعی حق مکتسب تلقی می‌کنند.

برای این که تصور روشنی از مساله به دست داده باشیم توزیع تولید ناخالص داخلی و میزان سرمایه‌گذاری روشن‌تر است. "آمارها نشان می‌دهند که حدود 60 درصد تولید ناخالص داخلی در اقتصاد ایران صرف مصرف شده و تنها 15 درصد آن سرمایه‌گذاری می‌گردد. این در حالی است که نرخ سرمایه‌گذاری در کشورهای شرق آسیا در حدود 30 درصد تولید ناخالص داخلی است. یکی از دلایل بالا بودن نرخ مصرف در اقتصاد ایران به وجود آمدن عادات مصرفی غیر متناسب با سطح جامعه در اثر وجود

درآمدهای سرشار نفتی در گذشته و نیز ارائه یارانه‌های مصرفی که از محل آن درآمدها تامین می‌شده بوده است." (4)

ویژگی دیگری که باید مورد ملاحظه قرار گیرد نقش تخریبی این رژیم‌ها در قبال توسعه اقتصادی است که عوارض و نتایج پردامنه‌ای بر روی سازمان‌یابی کارگران دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. هر دولت استبدادی، بناپارتیستی و حتی هر دولت رانتی لزوماً و ضرورتاً ضد صنعت و تولید و مخالف با توسعه اقتصادی نیست. تاریخ نمونه‌هایی سراغ دارد که برخی از استبدادی‌ترین رژیم‌ها نیز توانسته‌اند تولید و صنعت را توسعه و گسترش دهند. برای نمونه می‌توانیم به تجربه فاشیسم و حتی به خود رژیم لویی بناپارت مراجعه کنیم. در ایران نگاهی به سیاست‌ها، جهت‌گیری‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که در دو دهه گذشته این رژیم نه تنها فاعل و عامل "توسعه اقتصادی" کشور نبوده، نه تنها نسبت به اقتصاد جامعه در نقش خنثی و بی طرف ظاهر نشده بلکه به طور فعال در جهت تخریب آن عمل کرده است. کفایت در این رابطه به شرایط ناامن سرمایه‌گذاری، به اتلاف سرمایه انسانی، به هدر دادن بیش از 500 میلیارد دلار بابت جنگ هشت ساله، به اتخاذ سیاست‌های ضد و نقیض نظیر اولویت کشاورزی، تعدیل اقتصادی ... اشاره کرد تا ابعاد و میزان خرابی در عرصه اقتصادی را مشاهده کرد. نگاه رژیم اسلامی و رفتار تخریبی آن در عرصه اقتصادی کشور عوارض و آثار منفی گسترده‌ای برای سازمان‌یابی طبقه کارگر بر جای گذاشته است که عبارتند از: اولاً تضعیف جایگاه کارگران در برابر رژیم اسلامی و سرمایه‌داران. مبارزه برای تامین منافع کارگران و دستیابی به تشکل کارگری قبل از

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

هر چیز و بیش از هر چیز مستلزم وجود جایگاه معینی در تولید و عرصه اقتصادی است. زمانی که کارگران از جایگاه معینی در تولید برخوردار نیستند، در نتیجه نمی‌توانند از ابزار لازم برای ایراد فشار و برای تامین مطالبات کارگران برخوردار شوند. تشکل کارگری در مقیاس عمومی مقدم بر جایگاه کارگران نیست بلکه منوط و مشروط به وجود و جایگاه کارگران در عرصه تولیدی و اقتصادی است. وقتی هستی کارگران بر اثر تخریب تولید و صنعت و سایر عرصه‌های اقتصادی جامعه در معرض نابودی قرار می‌گیرد، در شرایطی که فقط "در تهران 55 درصد (بیکاران) به دلیل تعطیلی کارخانجات و موسسات اقتصادی کارشان را از دست دادند... و بین 1/5 تا 2/5 میلیون نفر در طی همان اتفاقات چند ماهه انقلاب" (5) بیکار می‌شوند، وقتی بر اثر ورود بی‌رویه منسوجات، بیش از 500 کارخانه نساجی در آستانه ورشکستگی کامل قرار می‌گیرند وقتی بر اثر اجرای طرح تعدیل انسانی یا به قول ناطق نوری "جراحی بزرگ" بیش از 500 هزار کارگر اخراج می‌شوند، طبیعتاً قدرت چانه‌زنی و مبارزه برای سازمان‌بایی و تامین منافع آن‌ها در چنین توازن قوایی به حالت تدافعی سقوط می‌کند. ثانياً در چنین توازن قوایی آن بخش‌هایی که از جایگاه معینی در تولید برخوردارند بنا به مجموعه شرایط مبارزه به فاعل و سوژه برپایی تشکل کارگری تبدیل نمی‌شوند چرا که به خاطر انبوه بیکاران و محرومان خطر از دست دادن شغل، آنها را مورد تهدید جدی قرار می‌دهد. بیهوده نیست که در سال‌های گذشته بخش‌های قابل توجهی از کارگران حتی امتیازات به دست آمده در دوره شاه و حتی دوره نخست وزیری موسوی را از دست داده‌اند. حذف و یا محدود شدن بن‌های کارگری، عقد

قراردادهای موقت، عدم پرداخت به موقع دستمزد، خارج کردن کارگاه‌های کوچک از دایره شمول قانون کار، زورگویی‌های سازمان تامین اجتماعی نظیر حذف برخی از اقلام دارویی، فروش بیمارستان‌های کارگران بی توجه به خواست و اراده کارگران... همگی بر بستر چنین وضعیت مشخص تخریب اقتصادی اتفاق افتاده است.

سیاست کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم نیز یکی از موانع مهم سازمانیابی مستقل کارگری در ایران بوده است. سیاست کورپراتیستی نهادهای کارگری البته به دوره رژیم جمهوری اسلامی محدود نمی‌شود. در کشور ما قبل از به قدرت رسیدن رژیم ولایت فقیه نیز ما با یک اقتصاد نفتی، با نقش فائده دولت در اقتصاد مواجه بوده‌ایم که از یک طرف استقلال و ابتکار طبقه بورژوازی را محدود می‌کرد و از طرف دیگر با ارائه بخشی از خدمات به کارگران آن‌ها را به عناصری از پیکر کارخانه تبدیل می‌ساخت. این عوامل باعث می‌گشت نهادهای کارگری‌ای شکل بگیرند که خصلت سازش طبقاتی داشته باشند. در خصلت‌بندی این نهادها باید گفت که آن‌ها دقیقاً ویژگی کورپراتیستی دارند و نقش موثری در منحرف کردن جدال بین طبقات ایفا می‌کنند. کورپراتیسم به نظریه‌ای اطلاق می‌شود که کارکرد جامعه را به پیکر و اندام بدن تشبیه می‌کند. کورپراتیست‌ها معتقدند اندام بدن در ارتباط و هماهنگی با هم به دوام و بقای خود ادامه می‌دهد، پس جامعه نیز برای تداوم حیات به سازش و همکاری طبقات نیاز دارد. بر مبنای همین نظریه بود که در دوره شاه شورایی به نام "شورای سهامی کردن" در کارخانه‌ها شکل می‌گیرد که به قول شاه وظیفه "علاقمند کردن کارگران به محیط کار" را به عهده دارد.

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

در دوره بعد از سقوط شاه نیز خصلت بناپارتیستی - مذهبی رژیم اسلامی گرایش کورپراتیستی در جامعه ما را تقویت کرده است. مبنای اعتقادی جمهوری اسلامی مرزبندی بین مسلمانان و غیر مسلمانان است که مرزهای طبقاتی را آلوده می‌کند و این تمایز را تحت شعار "وحدت امت اسلامی" محو می‌سازد. درهم‌آمیزی مرز طبقه کارگر با سرمایه‌دار کمک می‌کند تا زمینه سازش و هم‌سازی طبقات تقویت شده و هویت مستقل کارگران در سایه قرار گیرد. به علاوه رژیم اسلامی با استفاده فعال از مفهوم "امت اسلامی" سعی کرده است تجمعی از طرفداران خود سازمان دهد تا تشکل غیر "امتی‌ها" را در هم شکند. مفهوم "امت" برای رژیم اسلامی کارکردی شبیه "ملت" در رژیم‌های فاشیستی یا شبه فاشیستی در بر دارد. رژیم از این طریق توانست با تعبیه نهادهای کارگری خاص خود نظیر خانه کارگر و شوراهای و انجمن‌های اسلامی در اوائل انقلاب، شوراهای اتحادیه‌های کارگری را درهم شکند و بعدها نیز از شکل‌گیری مجدد آن‌ها جلوگیری به عمل آورد. این نهادها صرفاً سازش طبقاتی را هدف محوری خود قرار نمی‌دادند، بلکه علاوه بر آن از خصلت پلیسی نیز برخوردار بودند. این نهادها دقیقاً نهادهایی بودند که نماینده کارگران نزد دولت نبودند بلکه نماینده منافع دولت نزد کارگران محسوب می‌شدند.

اشتباه فاحشی است که در تبیین فقدان تشکل کارگری در ایران فقط بر روی خود ویژگی‌های سیاسی و مشخصات رژیم‌های حاکم متمرکز شویم یک سری عوامل اقتصادی نیز در این رابطه نقش موثری ایفا کرده‌اند که نباید آن‌ها را نادیده گرفت. اولین عاملی که باید به آن اشاره کرد وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران است. از

لحاظی این عامل را باید یکی از نتایج دولت نفتی تلقی کرد، اما به لحاظ دیگری می‌توان آن را عاملی مستقل به حساب آورد. حقیقت این است که هر دولت نفتی ضرورتاً به گسترش سوداگری دامن نمی‌زند. سوداگری محصول شرایط خاصی است. در ایران، قبل از انقلاب نیز سوداگری وزن سنگینی در اقتصاد داشت. بعد از افزایش جهش آسای درآمد نفت در سال 1352، سوداگری به صورتی جهش آسا گسترش یافت. زیرا بستر مناسبی برای توزیع درآمد نفت در میان تمام عناصر انگلی رژیم شاهنشاهی فراهم می‌آورد. اما بعد از انقلاب گسترش سوداگری به دو دلیل دامنه‌ای پیدا کرد که قبلاً هرگز سابقه نداشت. اولاً محاصره اقتصادی کشور یک دهه تمام، در ایران اختلالات اقتصادی عظیمی به وجود آورد که در طول آن نه تنها سوداگری به نحوی جهش آسا گسترش یافت، بلکه بخش اعظم بورژوازی ایران را به سوداگری کشاند و در حفظ و گسترش آن ذی نفع ساخت. ثانیاً در نتیجه همین اختلالات، کاهش ارزش پول ملی (بیش از صد برابر در طول دو دهه) همراه با کنترل نرخ ارز توسط دولت (و مخصوصاً تعیین نرخ‌های مختلف برای معاملات مختلف) به اضافه درآمد نفت، بستر مناسبی برای رشد سرطانی سوداگری به وجود آورد و بورژوازی ممتاز (یعنی سرمایه‌داران پیوند خورده با قدرت‌مندان سیاسی) را به نیرومندترین عامل و حامل سوداگری تبدیل کرد. این سوداگری گسترده از چند جهت اثرات نامساعد روی سازمان‌یابی کارگری دارد: اولاً از طریق مسدود کردن فرصت‌های اشتغال و در نتیجه افزایش عرصه نیروی کار در مقایسه با تقاضای آن، که قدرت چانه زنی کارگران شاغل را در مقابل سرمایه کاهش می‌دهد.

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

ثانیا از طریق در هم شکستن کشاورزی در داخل ایران و بنابراین، بالا بردن بهای کالاهای دستمزدی در طول زمان.

ثالثا از طریق گسترش فاصل طبقاتی.

یکی دیگر از این عوامل نامساعد اقتصاد سایه یا زیرزمینی است که عوارض و نتایج زیان بخشی بر کل حیات جامعه بر جای می‌گذارد. تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود این اقتصاد سیاه است که کارگران را وادار می‌کند و هم به آن‌ها امکان می‌دهد که در آن واحد چند جا کار کنند. این که بخش مهمی از مزد و حقوق بگیران کشور در آن واحد چند کار دارند بدین معناست که اولاً مرز میان کارگر رسمی و غیررسمی و مرز میان کارگر و مثلاً فروشنده دوره گرد به هم بریزد و مثلاً کارگر کارگاه صنعتی بزرگ در عین حال کارگر یک کارگاه کوچک غیر مشمول قانون کار باشد، ثانیا همبستگی میان کارگران ضعیف‌تر گردد و هر یک از آن‌ها برای شکار شغل دیگری به رقابت با او برخیزد، ثالثاً قدرت چانه زنی همه کارگران در مقابل سرمایه سقوط کند، رابعا وضع کارگران غیر ماهر و غیر منعطف بدتر و بدتر شود.

نقش دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارفرمای کشور نیز یکی از عواملی است که در مجموع، بر سازمان‌یابی کارگران اثرات نامساعدی می‌گذارد. دولت در ایران مالکیت غالب بخش‌های کلیدی اقتصاد را به عهده دارد. این پدیده امر تازه‌ای نیست و در دوره شاه نیز ما با دولت به مثابه بزرگ‌ترین کارفرمای کشور روبرو بوده‌ایم. به علاوه بعد از انقلاب مالکیت دولت گسترش نیز پیدا کرده است. بورژوازی ممتاز، در هر حکومت استبدادی سرمایه‌داری به نحوی وجود دارد. اما در ایران دو عامل دیگر به استبداد

## حشمت محسنی

سرمایه‌داری افزوده شده است. دولت نفتی و دولت مذهبی. و مجموعه این سه یک بورژوازی ممتاز نیرومند و بسیار مهاجم به وجود آورده است که تمام شریان‌های اصلی اقتصاد کشور را در دست دارد و شیره حیاتی آن را می‌مکد. وجود این بورژوازی ممتاز و پدیده آفازادگی نیروی بسیار نامساعدی در مقابل سازمان‌یابی کارگران ایران به وجود آورده، اولاً از طریق دامن زدن به سوداگری و خفه کردن اقتصاد مولد و ناامن کردن سرمایه‌گذاری. ثانیاً از طریق برخورداری اقتدارات یک دولت استبدادی که همه قوانین و ساختارهای مربوطه را در جهت حفظ وضع موجود و مقابله با شکل‌گیری یک جنبش طبقاتی نیرومند به کار می‌گیرند.

در تبیین رفیق آذرین از معضل سازمان‌یابی متاسفانه به هیچ یک از این عوامل نامساعد اشاره‌ای کوتاه هم نشده است.

### درک آذرین از دولت

یکی از دلایلی که باعث می‌شود رفیق آذرین در تبیین فقدان تشکل به سایر عوامل اشاره نکند درک او از مقوله دولت است. او معتقد است: "از نظر تئوریک، آشکارترین نقطه ضعف پارادایم جامعه مدنی تبیین غیرطبقاتی از دولت است. در این‌جا دولت به عنوان سازمانی قائم بذات، پدیده‌ای برفراز جامعه و مستقل از طبقات موجود در جامعه درک می‌شود" (6) یا "در ایران امروز، تلاش بسیاری از نظریه‌پردازان برای تثبیت تبیین از حکومت ایران به مثابه دولت مستبد آسیایی یا دولت رانت‌خوار نفتی در این راستاست. و یا نزد نظریه‌پردازان مدرنیست پیگیر، تبیین‌های غیرطبقاتی از دولت



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

ایران که آن را صرفاً حاکمیت ولی فقیه، حکومت آخوندها، یا انواع حاکمیت اسلامی می‌شمرد. خاصیت اصلی‌اش این است که رابطه ساختاری حکومت موجود با نظام اقتصادی سرمایه‌داری ایران را از دیدها پنهان می‌کند". (7)

به نظر می‌رسد در دیدگاه رفیق آدرین تحلیل از ماهیت دولت و تأکید بر خصلت طبقاتی آن در توصیف حکومت‌ها و رژیم‌های سیاسی کافی است. بر طبق این دیدگاه روشن کردن خصلت طبقاتی و در این بحث ما سرشت بورژوازی دولت حاکم بر ایران همه حقایق مربوط به توصیف دولت‌ها را عیان می‌سازد و احتیاجی به تحلیل ویژگی‌ها، و مختصات هر حکومت نباشد. تردیدی نیست که یک تحلیل مارکسیستی نمی‌تواند به رابطه دولت با طبقه مسلط اقتصادی نپردازد و بر این مناسبات روشنایی نیاندازد. اما بسنده کردن تحلیل دولت‌ها و تشریح خصوصیات آن‌ها به رابطه دولت و طبقه، تحلیل مارکسیستی را از غنا و سرزندگی و بغرنجی آن محروم می‌کند. در این دیدگاه فرق بین رژیم شاه و رژیم اسلامی محو می‌شود نیرویی که بر دستگاه دولت می‌نشیند فقط در نقش یک "ابژه" ظاهر می‌شود و حالت منفعل دارد. تغییر سیاست‌ها و تغییر روش‌های حکومتی در این دیدگاه یا نادیده گرفته می‌شود یا با یک تحلیل ساده‌گرایانه به عوامل طبقاتی صرف فروکاسته می‌شود. در نتیجه رابطه دولت با طبقه به یک رابطه ساده تقلیل داده می‌شود و تمایز و تفاوت حکومت‌های درون اردوی بورژوازی نادیده گرفته می‌شود. مشاهده اختلافات و تمایزات درون اردوی بورژوازی یا اشکال مختلف فرمان‌روایی بورژوازی نباید لزوماً به معنای ائتلاف یا حمایت از یک جناح فهمیده شود و در این سطح از بحث ما در مرحله تبیین مساله قرار داریم

## حشمت محسنی

و نباید از آن مستقیماً و ضرورتاً سیاست تاکتیکی استنتاج کرد. ما در این سطح از بحث با رفیق آذرین بر روی مختصات حاکمیت ایران متمرکز هستیم و تبیین او را از جمهوری اسلامی نادرست می‌دانیم. جوهر انتقاد ما بر نظر رفیق آذرین این است که در تبیین خصلت دولت‌های ایران اگرچه روشن کردن "رابطه ساختاری حکومت موجود با نظام اقتصادی سرمایه‌داری"، لازم است اما کافی نیست این تبیین باید گسترش یابد و فاکتورهای مبارزه طبقاتی، سیاسی و سنت‌های فرهنگی جامعه به علاوه شرایط بین‌المللی را نیز در بر گیرد. متأسفانه رفیق آذرین با مخالفت خود با استقلال دولت از طبقات، با مخالفت خود با ویژگی رانتی بودن رژیم یک تبیین اکونومیستی از رابطه سیاست با اقتصاد و یک نگاه عوامانه از مارکسیسم را به نمایش می‌گذارد. بی‌اعتنایی به این فاکتورها باعث آن می‌شود که نقش تخریبی رژیم اسلامی در بازتولید متعارف سرمایه‌داری نادیده گرفته شود و مختصات مشخص مبارزه طبقاتی در ایران با نیازها و روندهای بین‌المللی توضیح داده شود.

### مدل اقتصادی جدید و جایگاه تشکل مستقل کارگری

این نوع تبیین اکونومیستی از مسأله را بهتر از هر جا می‌توانیم در نگاه او پیرامون سیاست‌های نهادهای بین‌المللی سرمایه با رژیم ایران مشاهده کنیم. در روایت رفیق آذرین طبق برنامه بانک جهانی (طرح انطباق ساختاری) کشورهای نظیر ما باید از مدل اقتصادی دولت محور به سمت اقتصاد بازار محور حرکت کنند. این چرخش اقتصادی که با کمک سرمایه‌گذاری خارجی توأم است نیاز دارد که با بخشی از طبقه

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

کارگر وارد مذاکره شوند و قراردادهای کار ببندند. بر طبق این مدل، کارگران این بخش از حق اتحادیه برخوردار خواهند شد تا بقیه کارگران از تشکل محروم بمانند. پایه مادی رفرمیسم جدید در این بخش از کارگران نهفته است. "اصطلاح اتحادیه‌های کارگری مستقل" در همین رابطه طرح شده، اصطلاحی که متأسفانه بسیاری بدون اطلاع از منشاء و محتوایش از سر ساده دلی تکرارش می‌کنند". (8)

در رابطه با این دیدگاه چند نکته را باید مورد ملاحظه قرار داد:

1- روندهایی که در سطح جهانی اتفاق می‌افتد باید توضیح دهیم در سطح ملی چگونه اتفاق می‌افتد. با تحلیل مشخص می‌توان نشان داد که سناریو آن‌گونه پیش نرفته است که رفیق آذرین بیان می‌کند. نگاهی به روند خصوصی سازی نشان می‌دهد این پروژه اساساً با شکست مواجه شده است. این روند که قرار بود توسط مرد نیرومند رژیم رفسنجانی اجرا شود به خاطر مختصات رژیم حاکم، دفرمه و مسیر دیگری طی کرده است. پس از شکست خصوصی سازی سیاست دیگری در پیش گرفته شد که وجه مشخصه آن را می‌توان غارت اموال عمومی - دولتی توسط "طبقه سیاسی حاکم" برشمرد. البته این حرف نباید به این معنا فهمیده شود که اصلاً هیچ بنگاه دولتی به بخش خصوصی واگذار نشده است.

2- روند سرمایه‌گذاری خارجی در ایران نه تنها سیر رشد و گسترش نداشته بلکه سیررشد نزولی داشته است. "خارجیان به جز چند رشته نفت و گاز و پتروشیمی، به رشته‌های دیگر چندان رغبت نشان نمی‌دهند. وضع سرمایه‌گذاری خارجی در کشور به گونه‌ای است که در هفت سال اخیر میانگین سرمایه‌گذاری خارجی در ایران سالانه

در حدود 220 میلیون دلار و در سال 78، فقط 50 میلیون دلار بوده است... استدلال خارجی‌ان معمولاً بر آن است که هر گاه ایرانیان مقیم خارج که ثروتمند هم هستند در ایران سرمایه‌گذاری کردند آنگاه ما هم خواهیم آمد". (9) به قول آقای علوی "سرمایه‌گذاران خارجی البته با دقت روند خروجی سرمایه را زیر نظر دارند. چرا که یکی از شاخص‌های مورد توجه سرمایه‌گذاران خارجی رفتار سرمایه‌گذاران داخلی است. سرمایه‌گذاران خارجی با آگاهی از این روند خروجی سرمایه و با این کیفیت اساساً تمایلی به سرمایه‌گذاری در زمینه‌های اساسی و به طور بلند مدت را ندارند." (10)

3- سرمایه‌داری در ایران هم مهاجرت شاخه‌ای دارد و هم مهاجرت مکانی. بخش قابل توجهی از سرمایه‌ها به علت سودآوری واردات قاچاق از شاخه صنعت به تجارت مهاجرت کرده است. به علاوه بخش دیگری به ترکیه و شیخ نشین‌ها و جاهای دیگر مهاجرت کرده است. به گفته رئیس کل بیمه مرکزی ایران، "ایرانی‌ها سال گذشته 12 میلیارد در ترکیه سرمایه‌گذاری کرده‌اند و... بیش از 1000 شرکت یا دست‌کم 500 میلیون دلار سرمایه‌گذاری در امیر نشین دبی تشکیل داده‌اند." (11)

4- نقش تخریب‌گر رژیم اسلامی در گذار از مدل دولت محور به مدل بازار محور، در تفکر آذرین نادیده گرفته شده است. بنا به نوشته روزنامه همبستگی از قول بانک مرکزی "طی 5 سال گذشته شانزده و نیم میلیارد دلار سرمایه از کشور خارج شده است به گزارش همین نشریه تورم دورقمی، سست بودن حق مالکیت، تنش‌های سیاسی داخلی و خارجی، مقررات متعدد و دست و پاگیر، حضور رقیب قدرتمند و

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

خطرناکی هم‌چون دولت... اقتصاد ایران را به جهنمی برای سرمایه‌ها تبدیل کرده است". (12) خروج سرمایه از داخل ایران 85 درصد بیشتر از ورود سرمایه در اقتصاد ایران بوده است. خلاصه کنم سناریو آن‌گونه که ر. آذرین تدوین کرده است در مناسبات سرمایه جهانی و رژیم اسلامی پیش نرفته است.

اکنون بحث را از زاویه استقلال تشکل کارگری دنبال می‌کنیم. رفیق آذرین می‌گوید: "اصطلاح اتحادیه‌های کارگری مستقل در همین رابطه طرح شده، اصطلاحی که متأسفانه بسیاری بدون اطلاع از منشاء و محتوایش از سر ساده دلی تکرارش می‌کنند". رفیق مقدم نیز می‌گوید: "از نظر ما اینکه یک تشکل کارگری تحت نفوذ یک حزب باشد و یا یک رابطه تنگاتنگ سیاسی، تشکلاتی و مالی با یک و یا چند حزب داشته باشد به خودی خود اشکالی ندارد" (13) به نظر می‌رسد رفقای انشعابی از حزب کمونیست کارگری با درک قیّم‌مابانه و اتوریتر این حزب گسست نکرده‌اند. امروزه یکی از شاخص‌های روایت دموکراتیک و آزادی‌خواه از مارکسیسم پذیرش استقلال تشکل‌های توده‌ای منجمله کارگران از احزاب حتی احزاب چپ و کمونیستی است. این روایت هم ریشه در سنت مارکسیستی دارد و هم از تجربه تلخ و ابزاری رابطه احزاب حاکم با تشکل‌های کارگری. منطق آن نیز روشن است: منطق تشکل اتحادیه‌ای عیناً از منطق یک حزب سیاسی برخوردار نیست، احزاب برای جابه‌جایی در سطح سیاست فعالیت می‌کنند در حالی که اتحادیه‌ها برای بهبود شرایط فروش نیروی کار. آیا رفقا آذرین و مقدم با مبارزه برای بهبود شرایط فروش نیروی کار که سلطه سرمایه را زیر سؤال نمی‌برد مخالفند؟ آنگاه چه توضیحی برای مخالفت مارکس با موضع پردون

ناظر بر مخالفت با اتحادیه در فقر فلسفه ارائه می‌کنند؟ به تجربه شوراهای روسیه چگونه می‌نگرند؟ به علاوه اعضای طبقه کارگر از اعضای اتحادیه بیش‌تر است و اعضای اتحادیه از اعضای احزاب. در منطق فکری رفقا چرا این سه سطح با هم متفاوتند و در منطق مبارزه چه مابه‌ازای برجای می‌گذارند؟ کارگرانی که از توانایی و ظرفیت مبارزه برای افزایش دستمزد برخوردارند آیا الزاما حاضرند برای اهداف سیاسی یک حزب هم مبارزه کنند؟ اگر نه چه سطح از سازماندهی برای این نوع کارگران لازم است؟ آیا رابطه "تنگاتنگ سیاسی، تشکیلاتی و مالی" اتحادیه‌ها به احزاب نقطه قوت آن‌ها است یا نقطه ضعف‌شان؟ از نظر رفقا حتی با تعداد قابل ملاحظه‌ای کارگران کمونیست می‌توان بهتر برای خواست‌های تدافعی کارگران مبارزه کرد یا با همه کارگران که در این مبارزه منافع مشترک دارند؟ (14)

### درک آذرین از جامعه مدنی

رفیق آذرین در مقاله‌ای که در بارو شماره 3 نوشته است دو دیدگاه مارکس و جامعه مدنی را در مقابل هم قرار داده و به نقد دیدگاه جامعه مدنی پرداخته است. او آن روایتی از جامعه مدنی را نقد کرده که در اوایل "دهه 1980 در کشورهای اروپای شرقی" و معضل "توسعه با جرح و تعدیلاتی به کشورهای جهان سوم بسط داده شد. این روند از تحقق جامعه مدنی در کشور نوعی تشکل‌های صنفی کارگری بر پا می‌کند که به آن‌ها "اتحادیه به منزله بیزنس" می‌گویند" جایگاه عمومی تشکل‌های کارگری

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

در این دیدگاه چیزی جز همان نقش عمومی ان. جی. اوها نیست، هر چند ویژگی‌های بیشتر دارد". (15)

در این محور به چند مساله باید توجه کرد:

اولا نقد رفیق آذرین بر جامعه مدنی بر درک لیبرالی از آن صادق است نه بر همه روایت‌های دیگر از جامعه مدنی. عدم اشاره به روایت‌های دیگر و مخدوش کردن درک‌های مختلف از جامعه مدنی نادرست است. مثلا درکی که گرامشی از جامعه مدنی ارائه می‌دهد با روایت نئولیبرالی ارائه شده توسط رفیق آذرین یکسان است؟ (16)

ثانیا NGOها را باید به طور مشخص مورد بررسی قرار داد و از یک حکم عمومی پرهیز کرد. تردیدی نیست که غالب NGOها ساخته و پرداخته طبقات و رژیم‌های حاکم‌اند، اما تعمیم این حکم به همه آن‌ها نادرست و در سطح تجربی غلط است. مثلا آیا نقش آن‌ها را می‌توان در حرکت سیاتل نادیده گرفت؟ جیمز پتراس در مقاله با ارزش خود درباره NGOها که خود ماهیت و ساختار آن‌ها را افشا می‌کند اما لازم می‌بیند که از ارائه یک حکم عام پرهیز کند او می‌گوید: "در حالی که انبوه سازمان‌های غیر دولتی به گونه‌ای فزاینده به ابزار نولیبرالیسم تبدیل می‌شوند، اقلیت کوچکی از این سازمان‌ها می‌کوشند تا با پرداختن به پیشبرد نوعی استراتژی جایگزین، از سیاست‌های طبقاتی و ضد امپریالیستی پشتیبانی نمایند. این دسته از (ان. جی. او)ها، هیچ گونه بودجه‌ای از کارگزاران بانک جهانی، دولت‌های اروپایی یا ایالات متحده آمریکا دریافت نمی‌کنند. آن‌ها بر این تلاش‌اند تا نیروهای منطقه‌ای را

## حشمت محسنی

در مبارزه علیه قدرت دولتی پیوند دهند. این دسته از سازمان‌های کم شمار، پروژه‌های منطقه‌ای را به جنبش‌های اجتماعی-سیاسی پیوند می‌زنند، اشغال املاک کلان، دفاع از دارایی‌های اجتماعی و ملی در برابر سرمایه‌های چندملیتی و ایجاد همبستگی بین جنبش‌هایی که درگیر مصادره اراضی می‌باشند." (17)

ثالثاً راست جدید موافق اتحادیه‌ها نیست بلکه مخالف اتحادیه‌هاست. در نگرش رفیق آذرین مساله به گونه‌ای طرح می‌شود که گویا راست جدید موتور ایجاد اتحادیه‌هاست. حمله مارگارت تاچر به اتحادیه معدن چیان هنوز از خاطرمาน محو نشده است.

### رابطه فعالیت قانونی با علنی

رفیق آذرین می‌گوید: "هیچ سندیکائی را نمی‌توان به طور زیرزمینی ایجاد کرد. منظور از "قانونی" نیز طبعاً پذیرش فالیته در نهادها و سازمان‌های قانونی فی‌الحال موجود نیست، بلکه مبارزه برای رسمیت قانونی دادن به تشکل‌های صنفی کارگران است که در پروسه این تلاش‌ها ایجاد می‌شوند".

در رابطه با درک رفیق آذرین از مسایل علنی و قانونی باید به چند نکته توجه کرد:

1- استفاده از امکانات قانونی و علنی تردیدبردار نیست، اما این دو مقوله یکسان نیستند. مبارزه قانونی مبارزه‌ای است در چارچوب قانون موجود اما مبارزه علنی الزاماً در چارچوب قانون مقید نیست. به نظر می‌رسد در دیدگاه رفیق آذرین این دوهم تفکیک نشده است.



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

2- اتحادیه‌های کارگری نمی‌توانند زیرزمینی ایجاد شوند. هر مبارزه توده‌ای بنا به تعریف یک مبارزه علنی است مبارزه توده‌ای در زیر زمین یک تناقض مضحک است. بدون فعالیت علنی و حتی بدون فعالیت قانونی نمی‌توان از گسترش دامنه فعالیت توده‌ای سخنی به میان آورد.

3- ارزیابی من اما این است که جمهوری اسلامی اتحادیه مستقل را به لحاظ قانونی بر نمی‌تابد، مگر در شرایطی که تعادل رژیم به هم بخورد. اما تشکل علنی به صورت دو فاکتو می‌تواند در دل همین شرایط به وجود آید. مدلی که ما پیشنهاد می‌کنیم بیشتر به اتحادیه‌های ثبت نشده افریقای جنوبی یا به کانون نویسندگان ایران شباهت دارد. خلاصه کنم در تحلیل رفیق آذرین چند حفره وجود دارد که لازم است توضیح داده شود: آن بخش از سرمایه که در ایران می‌خواهد به سودآوری دست یابد کدام است؟ آن بخش از کارگران که از امتیاز برخوردارند کدامند؟ چهره رفرمیسم جدید را کجا باید شناسایی کرد و نمایندگان آن‌ها چه کسانی هستند؟ آن بخش از سرمایه‌داران، کارگران و رفرمیست‌ها به عنوان بازیگران مدل جدید اقتصادی آیا هم اکنون وجود دارند یا قرار است بعداً شکل بگیرند؟

منابع:

- 1- ص 45 چشم انداز تکالیف نوشته ایرج آذرین.
- 2- ص 6 بارو شماره 3 تشکل‌های کارگری نوشته ایرج آذرین.
- 3- جنبش طبقه کارگر و جنبش بورژوازی، هارمونی یا ستیز؟ نوشته ایرج آذرین.
- روابط متغیرهای کلان در اقتصاد ایران، فصلنامه تامین اجتماعی سال دوم شماره اول ص 45.
- 5- سیاست‌های خیابانی، آصف بیات ص 202.
- 6- منبع شماره 2.
- 7 - همانجا.
- 8- ایرج آذرین، چشم انداز و تکالیف ص 68.
- 9- بحران بیکاری، مشکل‌ها، امیدها، ع. وحیدی، ص 220 اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره 171-172.
- 10- اقتصاد ایران و سرمایه‌گذاری خارجی، ی. علوی ص 9.
- 11- فتح روز ص 4، شماره 36 - 4 بهمن 1378.
- 12- همبستگی 27 مرداد 1381.
- 13- کارگر امروز شماره 66.
- 14- من به طور مفصل منطق استقلال تشکل کارگری را توضیح داده‌ام متن کامل این بحث‌ها در سایت راه کارگر موجود است.
- 15- منبع شماره 2.
- 16- مراجعه کنید به بیدار شماره 6، ویژه جامعه مدنی که در آن روایت‌های مارکسیستی معرفی شده‌اند.
- 17- امپریالیسم و تشکل‌های غیردولتی در آمریکای لاتین، جیمز پتراس ترجمه ع. منصوران ص 130 جنس دوم جلد نهم.

## "ملاحظاتی در باره سازمان‌یابی طبقه کارگر ایران" (در حاشیه بحث رفیق پولاد)

رفیق پولاد به مناسبت اول ماه مه در پالتاک سخنانی با عنوان "ملاحظاتی در باره سازمان‌یابی طبقه کارگر ایران" ایراد کرده که جا دارد پیرامون آن به بحث و بررسی به پردازیم.

رفیق پولاد در ابتدا از مبارزات کارگران بهشهر تجلیل کرده، با جریاناتی که تشکل‌های دست ساز رژیم را تشکل کارگری می‌نامند مرزبندی نموده و آنها را به درستی تشکل‌های سیاه می‌نامد و سپس با " سنت نادرستی که در صفوف نیروهای مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر رایج گشته" تصفیه حساب می‌کند. او می‌گوید "سال‌ها است که هر کس بنا به سلیقه‌اش شکلی از اشکال متنوع تشکل‌های کارگری را برای طبقه کارگر پیشنهاد می‌کند. از سندیکا و اتحادیه تا کمیته کارخانه و شورا مطرح می‌شوند بدون اینکه این اشکال را از عینیت خود مبارزات طبقه کارگر کسب کرده باشند و بدون اینکه راه‌های مشخص این پیشنهادها را با روشنی و صراحت توضیح دهند"<sup>1</sup> انتقاد دیگری که رفیق پولاد بر پیشنهاد دهندگان تشکل کارگری وارد

---

<sup>1</sup> - ص 7 پیام فدایی 48 تاکید از من است.

می‌کند این است که "هنوز هیچ تشکلی شکل نگرفته کسانی بر سر ضرورت علنی یا مخفی بودن این تشکل‌ها و یا حتی ضرورت استقلال آن‌ها از سازمان‌های سیاسی به بحث می‌پردازند".

از نظر رفیق پولاد" اشکال همه این بحث‌ها این است که نیروهای پیشنهاد دهنده متوجه این واقعیت نیستند و یا به صلاح‌شان نیست که به آنها توجه کنند که اساسا اشکال مشخص تشکل کارگران از دل مبارزات عینی خود طبقه بیرون می‌آید و روشنفکران انقلابی نمی‌توانند بدون توجه به واقعیات عینی جنبش در ذهن خود اشکالی را تعیین و آنرا به طبقه کارگر تحمیل نمایند". به علاوه رفیق پولاد در ادامه انتقادات خود می‌گوید "ممکن است در شرایطی مبارزات طبقه کارگر اتحادیه را به عنوان شکل اصلی تشکل اقتصادی طبقه کارگر الزامی سازد و در شرایط دیگری کمیته‌های کارخانه را. به واقع این روشنفکران انقلابی نیستند که شکل تشکل‌های اقتصادی را تعیین می‌کنند این عینیت مبارزه کارگران است که تعیین می‌کند کدام شکل از تشکل با توجه به توازن قوای موجود امکان تحقق و بقا دارد".

مطالعه نظرات رفیق پولاد و بررسی آن‌ها نشان می‌دهد که از نظر او اولاً پیشنهاد دهندگان تشکل‌های کارگری نظیر اتحادیه، شورا یا کمیته کارخانه از روی "سلیقه" این نهادها را طرح می‌کنند". اما رفیق پولاد برای این ادعای خود دلیلی ارائه نمی‌کند. معلوم نیست بین این تشکل‌های کارگری و سلیقه پیشنهاددهندگان چه رابطه‌ای وجود دارد؟

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

ثانیا رفیق پولاد می‌گوید پیشنهاددهندگان "این اشکال را از عینیت خود مبارزه طبقه کارگر کسب" نکرده‌اند. تا آن‌جا که به مدافعان تشکل کارگری نظیر اتحادیه یا کمیته‌های کارخانه بر می‌گردد آن‌ها مدعی‌اند که این نهادها دقیقا پاسخ‌گویی عینیت خود مبارزه طبقه کارگر است و از دل همین شرایط عینی استنتاج شده است. (هر چند مدافعان شورا از ایده خود تا حدی عقب نشسته‌اند). ممکن است که رفیق پولاد بگوید ادعای مدافعان تشکل‌های کارگری ناظر بر رابطه اتحادیه‌ها و کمیته‌های کارخانه با عینیت مبارزه کارگران دلیل بر صحت مدعای آن‌ها نیست. این نکته درستی است که اما خود رفیق پولاد دلیلی ازایه نکرده است که این تشکل‌ها چرا با عینیت مبارزه کارگران بی ارتباط است. این یک حکم کلی است که هنوز احتیاج دارد ثابت شود و تعیین بیش‌تری پیدا کند.

ثالثا رفیق پولاد می‌گوید: "هنوز تشکلی شکل نگرفته کسانی بر سر ضرورت علنی یا مخفی بودن این تشکل‌ها یا حتی ضرورت استقلال آن‌ها از سازمان‌های سیاسی به بحث می‌پردازند".

در پاسخ این ایراد رفیق پولاد تذکر دو نکته لازم است. تا آن‌جا که به ما بر می‌گردد ما از هسته مخفی کارگری سخن می‌گوئیم، نه اتحادیه مخفی. هسته مخفی تشکل توده‌ای نیست، بلکه نقش سازمان‌گرانه برای تکوین تشکل توده‌ای ایفا می‌کند. به علاوه تشکل توده‌ای بنا به تعریف نمی‌تواند مخفی باشد و ضرورتا یک تشکل علنی است. در جنبش چپ کشور ما بحث بیش‌تر ناظر بر قانونی بودن یا علنی بودن تشکل کارگری متمرکز بوده تا مخفی یا علنی بودن آن. برخی از چپ‌ها معتقدند زمانی

تشکل توده‌ای به وجود می‌آید که در سطح قانونی این امر پذیرفته شده باشد. این بحث البته در شرایط مشخص کشور ما حرف نادرستی است چرا که تشکلی می‌تواند به لحاظ عینی و عملی موجودیت داشته باشد، اما هنوز در سطح قانونی پذیرفته نشده باشد. حتی گاهی ثبت تشکل‌های توده‌ای نه تنها گام مثبتی تلقی نمی‌شود بلکه می‌تواند دست و پای رهبران عملی آن را در پوست گردو بگذارد. بررسی تجربه کانون نویسندگان کشور ما از این نظر نمونه جالبی است. بحث ضرورت استقلال تشکل از سازمان‌های سیاسی یک بحث پرنسیپی است. و در سطح پایه‌ای و اصولی‌تری از رابطه نهادهایی توده‌ای با سازمان‌ها و احزاب برمی‌خیزد. چپ ایران وارث درک معینی از رابطه این دو نهاد بوده که ضروری است همه نحله‌ها و گرایش‌ها چپ یکبار دیگر درک خود را درباره این مساله بازتعریف کنند. امروزه تجدید آرایش چپ نیاز دارد که با مفاهیم و مقولات چپ یک برخورد انتقادی و نقادانه مخصوصا در پرتو تجربه سوسیالیسم روسی صورت دهد. در همین رابطه سئوالی که مطرح است این است که رفیق پولاد این تز استالین را که اتحادیه‌های کارگری "تسمه نقاله" حزب کمونیست است را قبول یا به آن انتقاد دارد. بحث استقلال تشکل کارگری دقیقا بحثی است اصولی یعنی در سطح باورها و اعتقادات یک جریان. برای اینکه بحث خوب پیش برود فرض می‌کنیم در ایران تشکل کارگری وجود داشته باشد آیا این تشکل باید وابسته به یک حزب سیاسی باشد و از آن حزب دفاع کند؟ و بدتر از آن وابستگی به آن حزب یک وابستگی مالی، اداری، تشکیلاتی باشد؟ پاسخ ما به این مساله منفی است. ما فکر می‌کنیم این نظر چه به لحاظ سنت مارکسیستی و چه به لحاظ تجربی غلط و

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

خطرناک است. کافیسست در سنت مارکسیستی به لنین مراجعه کنیم که به درستی می‌گوید "این عاقلانه نیست که آن طور که لارین پیشنهاد می‌کند اتحادیه‌های کارگری را به درون حزب بکشانیم. این امر فقط به محدود کردن جنبش کارگری و کوچک شدن پایگاه آن خواهد انجامید. همواره شماره کارگرانی که ما می‌توانیم برای مبارزه علیه کارفرمایان بسیج کنیم به مراتب بیش از شمار کارگرانی است که به حمایت از سوسیال دموکراسی بر می‌خیزند. بدین ترتیب (به رغم سخن نادرست لارین مبنی بر آن که بلشویک‌ها مخالفت خود را با اتحادیه‌های کارگری غیر حزبی اعلام داشته‌اند) ما از اتحادیه‌های کارگری غیر حزبی پشتیبانی می‌کنیم. همان‌طور که نویسنده رساله "ژاکوبنی" (ژاکوبنی به عقیده اپورتونیست‌ها) چه باید کرد، مدت‌ها پیش، در سال 1902 چنین کرد"<sup>1</sup>.

به لحاظ عملی نیز این نظر نه تنها غلط، بلکه خطرناک است. در این رابطه هم کافیسست به تجربه انقلاب بهمن مراجعه کنیم که چگونه سازمان‌های مدافع جنبش کارگری بیش از اینکه کارگران را به مثابه کارگران سازمان دهند به جمع‌آوری حواریون خود می‌پرداختند و به شقه شقه شدن کارگران کمک می‌کردند. تاریخچه فعالیت سازمان‌های سیاسی مدافع کارگران به راستی در این دوران تاریخ غم‌انگیزی است که ضروری و خوبست که درس‌های لازم از این تجربه جمع‌بندی گردد و راهنمای فعالیت ما قرار گیرد.

---

<sup>1</sup> - لنین، بحران منشویسم.

رفیق پولاد در افشای خانه کارگر به مثابه یک تشکل سیاه و دولتی به درستی مرزبندی قاطع و درستی با این نهاد ارتجاعی به عمل می‌آورد. اما هنوز این مرزبندی کافی نیست. رفیق پولاد باید موضع خود را در قبال رابطه تشکل‌های کارگری با حزب و سازمان‌های سیاسی نیز روشن کند. به راستی رفیق پولاد در این رابطه چگونه می‌اندیشد. چه مرزبندی با تئوری "تسمه نقاله" استالین دارد. در جنبش چپ کشور ما جریان اتحاد سوسیالیستی و به طور مشخص رفیق رضا مقدم از این تئوری جانبداری می‌کند نظر رفیق پولاد در سطح اصول و مبانی اعتقادی در این باره چه هست؟

رباعا رفیق پولاد می‌گوید "اشکال مشخص تشکل کارگران از دل مبارزات عینی خود طبقه بیرون می‌آید" مگر کسی از طرفدان تشکل توده‌ای کارگران خلاف این تز را طرح کرده است. در همه سال‌های گذشته بحث بین طرفداران جنبش کارگری نه حول شکل تشکل بلکه بر سر نوع تشکل بوده است. غالب چپ‌های ایران تا مدت‌ها مبارزه صنفی - اقتصادی کارگران را به قول سازمان اقلیت "اکونومیستی" می‌دانستند و ضرورت برپائی تشکل و نهادی که از این مطالبات دفاع کند را انکار می‌کردند. در همه این سالها رفقای چریک به طور اثباتی وارد این بحث نشده‌اند به خاطر این تز که اشکال تشکل از دل مبارزه خود کارگران به وجود می‌آید. اما این تز بر روی یک سوء تفاهم بنا شده است. جوهر بحث‌های طرفداران چپ حول نوع تشکل متمرکز بوده نه بر روی شکل تشکل. به علاوه هیچ کس تاکنون در میان چپ‌ها ادعا نکرده است که تشکل کارگری نباید از طریق خود کارگران ایجاد گردد، بلکه باید توسط سازمان‌های



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

سیاسی برپا گردد. و کسی تاکنون نخواستہ است کہ تشکل پیشنهادی خود را به کارگران تحمیل کند به این دلیل ساده کہ از چنین توانی برخوردار نبوده است. رفیق پولاد می‌گوید: "در شرایط مبارزات طبقه کارگر اتحادیه را به عنوان شکل اصلی تشکل اقتصادی طبقه کارگر الزامی می‌سازد" در باره این نظر رفیق پولاد چند سؤال مطرح است این شرایط مشخص مبارزه کارگران ایران در ایران امروز با آن شرایطی کہ رفیق پولاد بر می‌شمارد هیچ شباهتی ندارد. وجه مشخصه آن شرایطی کہ اتحادیه شکل اصلی تشکل است کدامند؟ این شرایط یک شرایط عمومی‌اند یا مختص این آن کشور مشخص‌اند. اصلاً رفیق پولاد تشکل اتحادیه‌ای را به عنوان یک تشکل پایدار و عمومی برای کارگران قبول دارد یا نه اگر نه دلایل انکار این امر کدام است؟

### رابطه تشکل کارگری با سرکوب

رفیق پولاد انتقادی کہ به برخی از گروه‌های چپ وارد می‌کند فقط این نیست کہ "اشکال مشخص تشکل کارگران کہ از دل مبارزات عینی خود طبقه بیرون می‌آید" را نادیده می‌گیرند. رفیق پولاد می‌گوید: "یکی از اصلی‌ترین عواملی کہ جلوی شکل‌گیری تشکل‌های مستقل کارگری را در ایران گرفته است قدرت دولتی و اختناق است". این دو فرمول البته کمی با هم فرق دارند رفیق پولاد در یک جا "مانع اصلی" و "عامل اصلی" پراکندگی و عدم سازمان‌یابی طبقه را "قدرت دولتی و اختناق" می‌داند و در جای دیگری می‌گوید "یکی از اصلی‌ترین" عوامل پراکندگی دیکتاتوری ذاتی سلطه سرمایه‌داری است. پرسیدنی است عوامل دیگر کدامند کہ مانع سازمان‌یابی کارگران می‌گردد. در فرمول دوم راه برای مشاهده پیچیده از مساله تا

حدودی باز می‌ماند و ظرفیت آن را دارد که از فقدان تشکل کارگری تبیین درست‌تری ارائه کند. در فرمول "اول که مدت‌ها است به باور تغییر ناپذیر برخی از چپ‌ها تبدیل شده راه برای هرگونه تحلیل که مساله را فقط به سطح سیاست محدود نکند بسته می‌شود. اما بگذارید این‌تر را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم این‌تر که با سرکوب سیاسی دولت‌ها مشخص می‌شود و این عامل را "مانع اصلی" فقدان تشکل کارگری می‌داند نمی‌تواند شرایط مشابه خود را تبیین کند. مثلاً در آفریقای جنوبی، یا کره جنوبی یا تجربه سولیدارینوش لهستان که همگی با سرکوب دولتی روبرو بوده‌اند این‌تر وجود تشکل کارگری را چگونه توضیح می‌دهد؟ تردیدی نیست که سرکوب تاثیرات معینی بر سازمان‌یابی کارگران بر جای می‌گذارد که نمی‌توان با آن مخالفت کرد و آنرا نادیده گرفت. در این جا حق با رفیق پولاد است و ندیدن این عامل می‌تواند گمراه‌کننده باشد. اما از این نکته درست به این نتیجه برسیم که فقط سرکوب باعث می‌شود که سازمان‌یابی کارگران مخدوش شود آنگاه به درک ساده از مساله در می‌غلتیم.<sup>1</sup> خصلت استبدادی رژیم سیاسی نمی‌تواند سازمان‌یابی کارگران را ناممکن سازد. تأکید بر این نکته به معنای انکار نقش منفی خصلت استبدادی رژیم‌های سیاسی در سازمان‌یابی نیست. "ناممکن" بودن سازمان‌یابی با "دشوار شدن" آن یک سان نیست. در رژیم‌های استبدادی هر نوع سازمان‌یابی و از جمله سازمان‌یابی کارگری دشوار است. اما حتی دشوارترین شرایط را نیز نمی‌توان و نباید شرایط

---

<sup>1</sup> من این مساله را در مقالات متعددی بررسی کرده‌ام و از توضیح مجدد اجتناب می‌کنم خواننده علاقه مند می‌تواند هم‌چنین به مقاله سودمند آصف بیات، مجید محمدی که در این باره نگارش یافته‌اند نیز مراجعه کند.

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

ناممکن برای سازمان‌یابی تلقی کرد. سرکوب بود و نبود تشکل را تعیین نمی‌کند بلکه شکل تشکل را تعیین می‌کند. در شرایط سرکوب و استبداد، سازمان‌یابی کارگران نمی‌تواند به شکل قانونی، نهادینه شده، با دفتر و دستک، با رهبران شناخته شده و به لحاظ قانونی به رسمیت شناخته شده همراه باشد. اما رفیق پولاد این تبیین از مساله را قبول ندارد. او معتقد است که هر گاه "دیکتاتوری تضعیف یا شکاف برداشته امکان بروز و شکل‌گیری تشکل‌های توده‌ای و مستقل مهیا گردیده است". معنای این عبارت آن است که در فقدان چنین شرایطی تشکل کارگری نمی‌تواند بر پا شود. رفیق پولاد در این رابطه به تجربه فراز و فرود تشکل کارگری در این باره مراجعه می‌کند و از آن‌جا به این نتیجه می‌رسد که تا "سد دیکتاتوری"، "شکاف" بر ندارد "امکان جاری شدن سیل مبارزه توده‌ای و شکل‌گیری تشکل‌های مستقل" فراهم نمی‌شود. پیشنهاد رفیق فولاد برای شکافتن سر دیکتاتوری البته "قهر انقلابی" است چرا که "تجربه نشان داده که تنها با اعمال قهر انقلابی است که امکان حفظ تشکل‌های کمونیستی و ادامه‌کاری آنها و در همان حال تضعیف دیکتاتوری و تسهیل شرایط جهت شکل‌گیری تشکل‌های مستقل کارگری و امکان ارتباط‌گیری این سازمان‌ها با طبقه کارگر و پایان دادن به جدایی غم‌انگیز روشنفکران کمونیست از طبقه مهیا می‌گردد". پیشنهاد رفیق پولاد چه چیزی را نشان می‌دهد:

اولا تا زمان شکاف برداشتن دیکتاتوری تشکل کارگری تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند برپا گردد.

ثانیا در این پیشنهاد فاعلی که می‌خواهد "قهر انقلابی" را اعمال کند مبهم می‌ماند آیا این امر به عهده روشنفکران و طرفداران جنبش کارگری است که قهر انقلابی را در دستور قرار دهند یا جنبش کارگری باید آن را انجام دهد؟

ثالثا رفیق پولاد در ابتدای نقد خود به سازمان‌های چپ انتقاد کرده است که "عینیت خود مبارزات طبقه کارگر" را نادیده می‌گیرند. پرسیدن نیست خود این اشکال به رفیق پولاد وارد نیست که با تجویز "قهر انقلابی"، "عینیت خود مبارزات طبقه کارگر" را نادیده گرفته است؟ جایی که رفیق پولاد باید پیشنهاد خود را تبلیغ کند و به سهم خود به سازمان‌یابی کارگران کمک کند از این امر خودداری می‌ورزد آن جا که حوزه و قلمرو مبارزه کارگران است توصیه می‌کند که به "قهر انقلابی" مبادرت ورزند. مارکس و انگلس می‌گویند: "کمونیست‌ها... از لحاظ نظری، امتیازشان بر بقیه توده پرولتاریا در روشن‌بینی شرایط، مسیر، و نتایج عمومی حرکت پرولتاریائی است".<sup>1</sup> چنانکه مشاهده می‌کنیم وظیفه چپ‌ها مبارزه به جای توده‌ها به طور عام و توده کارگران به طور ویژه نیست بلکه ارائه تصویر روشن از مسیر راهپیمائی کارگران است. دل‌مشغولی چپ‌ها باید بر این امر استوار باشد که مدام منطق به میدان آمدن کارگران، راه‌های اتصال بخش‌های مختلف آنان، راه‌کارها و اشکال مبارزه و درخواست‌ها و مطالبات‌شان را تبلیغ و ترویج نمایند.

---

<sup>1</sup> مانیفست کمونیست، مارکس و انگلس، مترجم شهاب برهان.

## نگاهی به طرح تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی علیه سرمایه‌داری!

در یک نگاه اجمالی به طرح‌های سازمان‌یابی معطوف به جنبش کارگری می‌توان آن‌ها را به چهار رده تقسیم کرد. از این طرح‌ها دو تای آن‌ها از طرف جناح‌های حاکمیت ارائه شده و دو تای دیگر مستقل از حاکمیت و توسط مدافعان جنبش کارگری مطرح شده است. این طرح‌ها عبارت‌اند:

1- روی آوری به سیاست صنفی: خانه کارگر و نهادهای وابسته به آن که پس از دو خرداد تا حد معینی دچار بحران هویت شده بودند به تجدید آرایش خود پرداخته و به سیاست صنفی، کم رنگ کردن خصلت ایدئولوژیک فعالیت خود روی آورده‌اند. اینان نماینده رژیم اسلامی نزد کارگران هستند و سیاست‌های رژیم را متناسب با شرایط مبارزه در میان آن‌ها به پیش می‌برند.

2- روی آوری به انجمن‌های صنفی: نهادهای کارگری وابسته به اصلاح‌طلبان نظیر برخی انجمن‌های صنفی با خانه کارگر نه به خاطر استقلال تشکل‌های کارگری از

دولت بلکه به خاطر منافع جناح خود در تضاد قرار دارند و به فعالیت در میان کارگران می‌پردازند. این گرایش می‌خواهد در نزد نهادهای بین‌المللی چهره مقبول‌تری از خود نشان دهد بنابراین انجمن‌های صنفی مصرح در قانون کار را تبلیغ می‌کند.

3- طرفداران جنبش مستقل کارگری که نه تنها استقلال تشکل از دولت را نمایندگی می‌کنند و خواهان عدم مداخله نهادهای کارگری رژیم هستند بلکه استقلال از احزاب را هم طرح می‌کنند. این گرایش اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری را تبلیغ می‌کنند.

4- طرفداران تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری. این 4 گرایش را می‌توان اصلی‌ترین جریان‌های تلقی کرد که سیاست‌های معینی را در میان طبقه کارگر تبلیغ می‌کنند.

من در نوشته‌های دیگری ماهیت تجدید آرایش خانه کارگر و شیوه برخورد به انجمن‌های صنفی را مورد بررسی قرار داده‌ام. در این نوشته قصد دارم نظریه تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری را مورد بررسی قرار دهم. پس بگذارید ببینیم مبنا و مشخصات این نوع تشکل کدام است؟

### مشخصات تشکل کارگری به مثابه

#### جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری

تزهایی که تحت عنوان "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری" اساساً توسط آقای حکیمی فرموله شده در سه سند توضیح و تشریح شده است. این سه سند عبارت‌اند از تزهایی که در روز اول ماه مه سال 1382 در کرج

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

قرائت شد، دومین سند مقاله‌ای است به نام "سندیکا بی بدیل نیست" که در روزنامه شرق انتشار یافته و بالاخره متن سخنرانی آقای حکیمی در پالتاک که بعداً به صورت نوشته انتشار یافته است. آقای حکیمی البته تنها مدافع تشکل مورد نظر نیست بلکه آقای مراد عظیمی نیز در نوشته‌ای تحت عنوان "تشکل فراگیر ضد سرمایه‌داری و شیوه‌ها" از این طرح سازمان‌یابی دفاع کرده است. من در این نوشته البته به اسناد آقای حکیمی مراجعه کرده‌ام و فکر می‌کنم بررسی آن‌ها به نحوی نقد نوشته آقای عظیمی نیز محسوب شود.

مشخصات تشکل کارگری بر طبق این اسناد تا آن‌جا که من فهمیده‌ام به قرار زیر است:

الف: این تشکل یک تشکل موقت نیست بلکه بر عکس به قول آقای حکیمی "منظور من از تشکل، سازمان غیر حزبی و دایمی طبقه کارگر است". (1) یعنی با شوراهای انقلابی کارگران فرق دارد و چیزی شبیه شوراهای کنترل در مقطع انقلاب ایران است. آقای حکیمی در برابر این نظر که "شورا تشکل دائمی کارگران نیست و فقط در دوران انقلاب به وجود می‌آید و نه در هر شرایطی" می‌گوید: "در مقابل این پاسخ باید گفت آن نوع سازمان کارگری که فقط در اوضاع انقلابی به وجود آمد شورای انقلابی کارگران برای کسب قدرت است و نه آنچه در مقطع انقلاب ایران نام "شورا" به خود گرفت. بی شک، شوراهای کارگری اوایل انقلاب ایران خصلت ضد سرمایه‌داری داشتند. بارزترین نمونه این خصلت، کنترل کارگران بر تولید و توزیع بود. اهداف آن‌ها به هیچ وجه کسب قدرت سیاسی نبود، بنابراین، نفس پیدایش این نوع تشکل در ایران نشان

می‌دهد که تشکل کارگری می‌تواند ضد سرمایه‌داری باشد اما هدف آن نه مقطعی و برای کسب قدرت سیاسی بلکه مبارزه دائمی با سرمایه‌داری باشد. یا دست کم هدف اولیه آن کسب قدرت سیاسی نباشد". (2)

ب- فلسفه وجودی این تشکل از "خاستگاه کارگران در مبارزه طبقاتی" و "به علت وجود تضاد عینی کار و سرمایه" استنتاج شده است. آقای حکیمی در پیوند با این مساله می‌گوید "مبنای عینی این تشکل جنبش اجتماعی طبقه کارگر است که خاستگاه آن مبارزه طبقاتی کارگران به علت وجود تضاد عینی بین کار و سرمایه است. سرمایه، مستقل از آگاهی، خواست و اراده این یا آن فرد و جریان سیاسی، به تعبیر مارکس، حامل گورکن خویش یعنی طبقه کارگر است. بنابراین، جنبش اجتماعی طبقه کارگر به طور عینی ضد سرمایه است حتی اگر قادر نشده باشد که به این ضدیت شکل آگاهانه بدهد".

ج- تشکل مورد نظر آقای حکیمی با این که از خصلت ضد سرمایه‌داری برخوردار است اما هم با حزب کمونیست تفاوت دارد و هم با اتحادیه. آقای حکیمی در این باره می‌گوید "مرز این تشکل از یک سو با حزب کمونیست و از سوی دیگر با تریدیونیون‌های موجود مشخص می‌شود. تشکل کارگری ضد سرمایه‌داری حزب کمونیست نیست ... اما این تشکل تریدیونیون هم نیست، زیرا با آن که از مبارزه صنفی- اقتصادی عزیمت می‌کند اما در ادامه حرکت خود از چارچوب سرمایه‌داری فراتر می‌رود. و برای الغای آن مبارزه می‌کند".



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

مشخصات بالا اساسی‌ترین خصلت‌های تشکل کارگری مورد نظر آقای حکیمی را روشن می‌کنند. این تشکل از ویژگی‌های دیگری برخوردار است که برخی جنبه حاشیه‌ای دارند و برخی به نحوی شکل‌گیری یا گسترش آن اشاره دارند. در رابطه با تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی علیه سرمایه‌داری چند ملاحظه وجود دارد. اولاً این تنها شوراهای کارگران معطوف به قدرت نیستند که در دوران انقلاب شکل می‌گیرند بلکه شورای کنترل تولید و توزیع نیز در شرایط انقلابی شکل می‌گیرند و تکوین آن‌ها بیان‌گر نوعی قدرت دوگانه در عرصه اقتصادی است. آیا آقای حکیمی یک نمونه از شورای کنترل سراغ دارد که در شرایط غیرانقلابی شکل گرفته باشد. اگر شرایط سال‌های 57 تا 59 که شرایط تولد شوراهای کنترل بر تولید در ایران است دوران انقلابی نبودند خصلت این دوران از چه مختصاتی برخوردار بوده است؟ به علاوه در شکل شورایی تشکل کارگری ماده‌ی مخصوصی وجود ندارد که آن را به طور خود به خودی در برابر مخالفان آن واکسینه کند کفایت در این باره تجربه جنبش کارگری روسیه را مدنظر قرار دهیم. شوراهای کارگری روسیه در انقلاب 1917 در فاصله فوریه تا ژوئیه از دولت موقت بورژوازی حمایت کرده بود یا شوراهای کارگری در انقلاب ایران با وجود تعرض به حریم سرمایه از رژیم برآمده از انقلاب بهمن پشتیبانی نمودند.

ثانیاً تشکل مورد نظر آقای حکیمی در کجا شکل گرفته و نمونه آن مشاهده شده است؟ آقای حکیمی از "سازمان شوالیه‌های کارگری امریکا" و "اتحادیه کارگران کره جنوبی" نام می‌برد. در رابطه با نمونه اول باید گفت که تشکل شوالیه‌های کارگری یا

سلحشوران کار که در سال 1869 توسط یوریا استفنز خیاط برشکار فیلادلفیائی شکل گرفته بود، در ابتدا به شکل مخفی فعالیت می‌کرد و سپس با گسترش اعضای خود که در سال 1878 که به ده هزار عضو رسید پلاتفرمی ارائه کرد که برای خصلت‌بندی این تشکل از نقطه نظر بحث ما حائز اهمیت است. پلاتفرم این تشکل خواست‌های زیر را مطرح کرده بود: "حکمیت به جای اعتصاب، هشت ساعت کار روزانه در هر جا که امکان‌پذیر باشد، پایان دادن به نظام کار پیمانی و کار اجباری محکومان داده‌گاه‌ها و کار بچه‌ها، تصویب قانون بهداشت و ایمنی، و دستمزد مساوی برای کار مساوی" (3).

نگاهی به مواد پلاتفرم شوالیه‌های کار نشان می‌دهد که این مطالبات نمونه‌وارترین مضمون فعالیت اتحادیه‌ای است و همه اتحادیه‌های دنیا بر مبنای این خواست‌ها تشکیل شده‌اند. چرا این تشکل که برای بهبود وضعیت طبقه کارگر در چارچوب همین مناسبات موجود فعالیت می‌کرد یک تشکل ضد سرمایه‌داری محسوب شده است؟

نمونه کره جنوبی را مورد مطالعه قرار دهیم. الگزاندر ایروان در مقاله‌ای با عنوان " دستمزدهای واقعی و مبارزه طبقاتی در کره جنوبی " مبارزات کارگری و مطالبات آنان را چنین بر می‌شمارد: "تشکیل اتحادیه دموکراتیک کارگران، حداقل دستمزد، افزایش دستمزد، هشت ساعت کار در روز (ساعت کار روزانه در کره جنوبی هنوز یکی از طولی‌ترین ساعت کار کارگران در جهان است) پایان دادن به سرکوب وحشیانه پلیس، وضعیت بهتر کار و تامین درمانی." (4) یا همه می‌دانند که شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی که یک تشکل رزمنده به شمار می‌رود اساساً در چالش با مساله

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

نقض قراردادهای جمعی و جایگزینی آن با "مناسبات فردی کار" بر آمد کرده است. این اتحادیه توانست دولت کره جنوبی را که قصد داشت قانون کار را به نفع سرمایه‌داران کره جنوبی تغییر دهد تا حد معینی به عقب نشینی وا دارد. همین چالش بر سر قانون کار بود که کره جنوبی را به عرصه مبارزه طبقاتی آشکار تبدیل کرد. هو چول سون به درستی در مقاله‌ای تحت عنوان "شکوفایی دیرآمد جنبش کارگری کره جنوبی" مضمون مبارزه شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی را چنین بیان کرده است: "دولت کره جنوبی امیدوار بود که در زمینه مناسبات کار مشارکت جمعی دموکراتیک به روش غربی را به اجرا بگذارد، و برای این کار می‌خواست قانون کار جدید را با مشارکت و توافق کارگران و سرمایه تنظیم کند. (kctu) شورای اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی، در واکنش خود اعلام کرد که حاضر به پذیرش "مناسبات فردی کار" نیست و از طرف دیگر سرمایه نیز با مناسبات جمعی کار جدید مخالفت کرد، به این ترتیب مضمون قانون کار جدید به عرصه یک مبارزه طبقاتی تمام عیار بدل شد". (5) مضمون مطالبات و خواست‌های شوالیه‌های کار و شورای اتحادیه‌های کارگری چه چیزی را نشان می‌دهد؟ نمونه‌های فوق نه تنها با مشخصات ساختار تشکیلی که آقای حکیمی تبلیغ می‌کند انطباق ندارد بلکه به خوبی نشان می‌دهند که اتحادیه‌های کارگری رزمنده می‌تواند شکل بگیرد و خصلت رزمنده و اعتراضی خود را علیه سرمایه‌داری حفظ کند و در سیستم سرمایه‌داری ادغام نگردد. نمونه‌های دیگر از این دست اتحادیه‌ها را می‌توان کوساتوی افریقای جنوبی یا سولیدارنوش لهستان نام برد.

ثالثاً تشکل مورد نظر آقای حکیمی تشکلی است که از مبارزه برای رفرم شروع می‌کند و به مبارزه ضد سرمایه‌داری فرا می‌روید. سؤال این است که فرارویی تشکل کارگری از مبارزه برای مطالبات رفاهی در چارچوب سیستم به مبارزه ضد سرمایه‌داری چگونه صورت می‌گیرد و یا در متن هر توازن قوایی، تشکل کارگری از چه طریقی می‌تواند هر مبارزه برای مطالبات رفاهی را به مبارزه ضد سرمایه‌داری ارتقاء دهد؟ دست یابی به خواست افزایش دستمزد، یا پرداخت به موقع آن، یا کاهش ساعت کار، یا مخالفت با زورگویی‌های سازمان تامین اجتماعی ضرورتاً، و بی واسطه در هر شرایطی مستلزم چالش با خود نظام سرمایه‌داری است؟ روشن است که بحث ما ناظر بر امکانات و توانایی‌های جنبش کارگری است و از آرزوها و باید‌های آن صحبت نمی‌کنیم. برخی از مدافعان جنبش کارگری به این سئوالات پاسخ مثبت می‌دهند و این امر را ممکن می‌دانند. مثلاً ناصر پایدار در این باره می‌گوید "طبقه کارگر تاریخاً و از همان جنینی‌ترین دوره‌های شکل‌گیری و ابراز وجود خود، علیه استثمار و ستمکشی و ادبار فرا رسته از وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار فریاد سر داده است. مبارزه کارگران از اساس و در نقطه ظهور خود مبارزه‌ای ضد کار مزدی بوده است". (6)

چنان‌که مشاهده می‌کنیم ناصر پایدار نه تنها مدافع سرسخت و پیگیر تشکلی از کارگران است که وظیفه مستقیم، بی واسطه و اساس آن مبارزه برای لغو کار مزدی است، بلکه معتقد است کارگران در "جنینی‌ترین دوره‌های شکل‌گیری" خود و اصلاً به لحاظ "تاریخی" این مبارزه را به پیش برده اند. او در نوشته‌های خود مدام این

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

ایده را تبلیغ می‌کند. از همین روست که او هیچ مبارزه‌ای را در سطوح دیگر از نبرد بین کار و سرمایه به رسمیت نمی‌شناسد و همه اشکال دیگر مبارزه را در خدمت بقای کارمزدی می‌پندارد. او معتقد است تفکیک مبارزه اقتصادی از مبارزه سیاسی، مبارزه خودانگیخته از مبارزه سیاسی - حزبی در خدمت ادامه سلطه سرمایه بر کارگران قرار دارد. او در هر مبارزه صنفی - اقتصادی به خاطر تمایز کار با سرمایه اتوماتیک و فی نفسه لغو کارمزدی را مشاهده می‌کند. او مبارزه در سطح حداقل را بر نمی‌تابد و اگر هر مبارزه‌ای نتواند به سطح حداکثر دست یابد رفرمیستی، پوپولیستی، بورژوازی و انعکاس منافع بورژوازی در میان کارگران است. ناصر پایدار در رابطه با سطح توانایی جنبش کارگری هیچ لحظه، مرحله و دورانی را به رسمیت نمی‌شناسد. از نگاه او جنبش کارگری در هر لحظه، در هر زمان، در هر توازن قوای طبقاتی و در هر شرایطی تاریخی ظرفیت، و امکان مبارزه برای لغو کارمزدی برخوردار است. از نظر او جنبش کارگری صخره‌ای است یکدست، آماده نبرد، بدون هیچ گونه تخلخل و شکافی در میان لایه‌های کارگری، متحد و دارای انسجام آهنین بزخو کرده است که علیه سرمایه به نبرد تعیین کننده دست زند. این روایت از مبارزه کارگران با روایت مارکس تفاوت دارد. مارکس مراحل معینی را در مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داری تشخیص می‌دهد و نتیجه نهایی مبارزه را با نقطه عزیمت آن مخدوش نمی‌کند. مارکس در مانیفست می‌گوید "پرولتاریا از مراحل مختلف رشد می‌گذرد. مبارزه او علیه بورژوازی با موجودیت‌اش آغاز می‌شود. در ابتدا کارگران یک کارخانه، سپس کارگران یک شاخه صنعتی در یک منطقه، علیه سرمایه‌داری که مستقیماً استثمارشان می‌کند مبارزه

می‌کنند. آنان نه مناسبات بورژوازی تولید بلکه خود ابزارهای تولیدی را مورد حمله قرار می‌دهند، کالاهای رقابت‌کننده بیگانه را نابود می‌کنند، ماشین‌ها را می‌شکنند، کارخانه را آتش می‌زنند و در حسرت آن‌اند که موقعیت از دست رفته کارگر قرون وسطائی را بازیابند. در این مرحله، کارگران یک توده پراکنده در سراسر کشور و تکه پاره در نتیجه رقابت را تشکیل می‌دهند... اما با رشد صنعت، فقط شمار پرولتاریا نیست که افزایش می‌یابد، بلکه او در توده‌های بزرگ متراکم می‌شود؛ نیرویش فزونی می‌گیرد و خود نیز آن را بیش از پیش احساس می‌کند منافع و اوضاع معیشتی در درون پرولتاریا روز به روز همسان‌تر می‌شود... درگیری‌های کارگران منفرد با سرمایه‌داران منفرد، هر چه بیش‌تر خصلت درگیری‌های دو طبقه را به خود می‌گیرد. چنین است که کارگران شروع می‌کنند ائتلاف‌هایی (اتحادیه‌ها) را علیه سرمایه‌داران به وجود می‌آورند و در دفاع از مزد کارشان متحداً عمل کنند. آنان خودشان انجمن‌هایی دائمی تاسیس می‌کنند تا در خیزش‌های احتمالی، توشه و آذوقه‌ای داشته باشند. اینجا و آنجا هم مبارزه تبدیل به شورش می‌شود." (7)

شاید شناسایی مراحل مختلف رشد مبارزه کارگران توسط مارکس تا حدودی شماتیک باشد و نتوان این مراحل رشد را بر تجربه جنبش کارگری این یا آن کشور، عیناً انطباق داد. مثلاً کارگران کشور ما پس از تجربه شورای متحده در سالهای دهه بیست به مدت طولانی فاقد تشکل اتحادیه‌ای چشمگیر بوده‌اند و در دوران انقلاب مستقیماً دست به تجربه ساختن شوراها و کارگری زده‌اند. اما در مقیاس بزرگ و در

سطح تجربه عمومی جنبش کارگری بین‌المللی حرف مارکس صحت خود را ثابت کرده است.

برگردیم به بحث آقای حکیمی در باره رابطه مبارزه صنفی- اقتصادی با مبارزه ضد سرمایه‌داری. آقای حکیمی می‌گوید: "تشکل کارگری ضد سرمایه‌داری حزب کمونیست نیست ... اما این تشکل تری‌دیوونیون هم نیست، زیرا با آن که از مبارزه صنفی- اقتصادی عزیمت می‌کند اما در ادامه حرکت خود از چارچوب سرمایه‌داری فراتر می‌رود. و برای الغای آن مبارزه می‌کند". در این تز به نحو آشکاری مبارزه صنفی- اقتصادی کارگران بدون فرارویی آن به مبارزه ضد سرمایه‌داری انکار شده است. انکار تشکل اتحادیه‌ای و ضرورت سطح مبارزه صنفی- اقتصادی در چارچوب سرمایه‌داری با وجود صداقت و رادیکالیزمی که در اندیشه آقای حکیمی وجود دارد نتیجه‌ای جز کاهش دامنه حرکت کارگران، ابعاد تجمع آنان، و گستردگی و ژرفی نیروی طبقاتی‌شان در بر ندارد. استقلال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر منطق و الزامات و امکاناتی دارد که نمی‌توان به آن‌ها بی‌توجهی کرد. در مبارزه اقتصادی کارگران با همه تفاوت‌های فکری و قومی و جنسی و غیره که با هم دارند در نقطه تماس بی‌واسطه کار و سرمایه در مقابل سرمایه قرار می‌گیرند و بنابراین اشتراک منافع خود را مستقیماً در می‌یابند. مبارزه اقتصادی جایی است که کارگر راحت‌تر و سریع‌تر اولاً کارگر و مزدبگیر بودن خود را حس می‌کند و ثانیاً تقابل منافع خود را با سرمایه‌دار به عنوان طرف مقابل خود لمس می‌کند و ثالثاً اشتراک منافع خود را با دیگر کارگران مثل خود در می‌یابد. در واقع در سطح اقتصادی، کارگر بودن است که کارگر را به

## حشمت محسنی

اتحاد با هم سنخ خود در تقابل با حریف وا می‌دارد. تردیدی نیست که مبارزه اقتصادی همان‌طور که امکاناتی برای اتحاد گسترده کارگران در بردارد از محدودیت‌هایی نیز برخوردار است زیرا پایه‌های تسلط سرمایه بر کار فقط در نقطه تماس بی‌واسط کار با سرمایه قرار ندارد. سیستم تسلط سرمایه بر کارگر در سطوح مختلف تولید و بازتولید می‌شود. باتوجه به این امکانات و نیز محدودیت‌ها است که ضرورت مبارزه در سطح اقتصادی لازم است اما کافی نیست. در سازمان‌یابی طبقه کارگر باید از مبارزه اقتصادی به نحوی استفاده کرد بی آن که از محدودیت‌های آن ضرر ببینیم. در نگاه آقای حکیمی اما مبارزه در چارچوب سرمایه‌داری چون با محدودیت مواجه است متأسفانه ضرورت آن انکار می‌شود. در حالی که هیچ مبارزه‌ای به اندازه‌ی مبارزه اقتصادی نمی‌تواند ابعاد تجمع و اتحاد کارگران را چنین پر دامنه و گسترده سازد.

### نظر آقای حکیمی در باره اتحادیه

آقای حکیمی در پیوند با اتحادیه یکرشته مسایل طرح کرده است که برخی از آن‌ها به واقعیات تجربی اشاره دارد و برخی از آن‌ها احکام کلی و عمومی‌اند. تا آن‌جا که آقای حکیمی به اهداف وزارت کار و توافق آن با مقابله‌نامه‌های سازمان جهانی کار ناظر بر سازمان‌دهی یکسری از اتحادیه‌های دست ساز بر می‌گردد نمی‌توان با حکم صادره از طرف او مخالف ورزید. تا آنجا که به نظر آقای حکیمی نسبت به تلاش دولت‌ها و احزاب بورژوازی برای حاکم کردن سندیکالیسم و به طور کلی رفرمیسم بر سندیکاها نیز اشاره دارد نمی‌توان با این حکم او نیز موافقت نکرد و بر آن صحنه نگذاشت. اما



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

آقای حکیمی از این واقعیات تجربی یک حکم کلی نظیر " جنبش کارگری یک چیز است و جنبش سندیکایی چیزی کاملاً دیگری، چیز یکسره مغایر و متضاد با ماهیت جنبش کارگری " صادر می‌کند که نمی‌توان با آن موافقت کرد و یا با آن مخالفت نورزید. اتحادیه تشکلی در میان انواع تشکل‌های کارگری است که خصلت پایدار دارد و توده طبقه را در شرایط تسلط سرمایه، در وضعیت سرنگونی آن و حتی در دوران پس از کسب قدرت توسط کارگران سازمان می‌دهد. ضرورت مبارزه سیاسی- اقتصادی با خصلت ضدسرمایه‌داری‌اش تحت هیچ شرایطی نباید ضرورت مبارزه اتحادیه‌ای را منتفی سازد. هر مبارزه‌ای که در تراز بالاتری صورت می‌گیرد اگر نتواند اشکال پائین‌تر مبارزه را در خود جذب کند و در یک کل واحد ادغام نماید از غنا، عمق و گستردگی خود کاسته است. سازمان‌یابی به شکل اتحادیه‌ای محصول ابداع و اختراع این یا آن حزب سیاسی نیست بلکه نتیجه مبارزه خود طبقه کارگر در پهنای کره زمین و در طول زمانی دستکم 200 سال حیات جنبش کارگری است. اگر اشکال تشکل کارگری را گروه‌های سیاسی ابداع نمی‌کنند بلکه آن را کشف می‌نمایند سئوالی که مخالفان اتحادیه از جمله آقای حکیمی باید به آن پاسخ دهند این است که چرا سازمان‌یابی به شکل اتحادیه، از غرب تا شرق از شمال تا جنوب در مسافت زمانی چنین طولانی رایج، عمومی و پایدار بوده است؟

باید به یاد داشته باشیم سندیکاها و اتحادیه‌ها همیشه، در همه زمان‌ها و در همه شرایط مبارزه طبقاتی حامل رفرمیسم نبوده‌اند و تاحدودی به عنوان "مکتب مبارزه طبقاتی" عمل کرده‌اند. آزادی اتحادیه‌ها تا دوران طولانی به عنوان یک حق به

رسمیت شناخته نمی‌شده است. حتی روبسپیر پدر انقلاب کبیر فرانسه اتحادیه‌ها را ممنوع اعلام کرده بود. (8) اتحادیه‌ها تا مدت‌های طولانی از میان آتش و خون عبور کرده تا خود را تثبیت کرده‌اند.

جنبش کارگری صرفاً برای اهداف انقلابی مبارزه نکرده است بلکه علاوه بر آن و بیش‌تر از آن برای بهبود وضعیت خود در چارچوب وضع موجود مبارزه کرده است و ظرف چنین مبارزه‌ای چیزی جز سندیکاها و اتحادیه‌ها نبوده‌اند. مراجعه به فاکت‌ها و واقعیات تجربی تنها این حکم را تأیید نمی‌کند بلکه به شدت حکم آقای حکیمی را مردود اعلام می‌کند. اگر نه بهتر است بیلان کار مبارزات کارگری از آغاز تاکنون را مورد مشاهده قرار دهیم تا حجم و وزن مبارزه برای اصلاحات و مبارزه برای دگرگونی بنیادی سیستم را مورد مقایسه قرار داد تا صحت حکم بالا ثابت شود.

البته در تفسیر از خصلت و جوهر مبارزات اتحادیه‌ای میان مارکسیست‌ها مناقشه وجود دارد و هر یک از گرایش‌ها بر روی نکته‌ای تأکید می‌ورزد. مثلاً ریچارد هایمن در رساله با ارزش خود به نام "مارکسیسم و جامعه‌شناسی اتحادیه‌های کارگری" با دنبال کردن رد پای نظرات مارکس و انگلس در پیوند با اتحادیه معتقد است یک تفسیر خوش‌بینانه در آثار آن‌ها وجود دارد: "از لحاظ تاریخی مارکس و انگلس برجسته‌ترین نمایندگان تفسیر خوش‌بینانه از اتحادیه کارگری بوده‌اند". هایمن نظرات مارکس و انگلس پیرامون اتحادیه را چنین جمع‌بندی می‌کند: "تکامل سرمایه‌داری صنعتی با گردآوری انبوهی شماری از کارگران پیش‌شرط‌های سازمان و تشکیلات جمعی را فراهم می‌آورد و محرومیت‌هایی را موجب می‌شود که کارگران را به اتحاد بر

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

می‌انگیزد. این وحدت با فرارویی از رقابت در بازار کار، خود به خود ثبات سرمایه‌داری را به خطر می‌اندازد، آگاهی کارگران را رشد می‌دهد و شیوه‌های مبارزه را به آن‌ها آموزش می‌دهد. دست آوردهای محدود اتحادیه‌ها، کارگران را به آغاز شکل‌های سیاسی فعالیت و سرانجام به چالش مستقیم با کل ساختار سلطه طبقاتی سوق می‌دهد." (9) هایمن با مطالعه نظرات افرادی نظیر لنین یا تروتسکی معتقد است "از زمان فوت مارکس و انگلس به بعد رشد اتحادیه‌گرایی در جامعه سرمایه‌داری صحت تز ساده‌ای را که آن‌ها در نوشته‌های اولیه خود مطرح کرده بودند بیش‌تر زیر سؤال برد. و بدین طریق "تفسیر بدبینانه" میدان بیش‌تری پیدا کرده است. این امر در مرزبندی با اتحادیه‌ها پیرامون 3 نکته که در مکاتبات مارکس و انگلس وجود دارد قابل فهم است. این 3 نکته عبارت‌اند از این که:

- 1- اتحادیه‌های کارگری موجود نماینده کل طبقه کارگر نبودند
  - 2- رهبری طبقه کارگر انگلیس کاملاً به دست رهبران فاسد اتحادیه کارگری و مروجین آن افتاده است.
  - 3- بورژوا شدن طبقه کارگر بریتانیا که حاصل موقعیت انحصاری سرمایه‌داری بریتانیا در اقتصاد جهان است.
- هایمن اما معتقد است تجارب منفی عملکرد اتحادیه‌ها بعداً در نظرات مارکس و انگلس تغییریاتی به وجود آورد اما آن‌ها این تجارب منفی را "پوششی که استثناات تحت اوضاع و احوال معین و ویژه و به اصطلاح "محلی" پیش می‌آید" تلقی می‌کردند.

جان کلی نظرات مختلف مارکس و انگلس را با صورت‌بندی دیگری ارائه می‌کند و فراز و فرودهای نظری آن‌ها را ناشی از "عدم موشکافی نظری" و توقف در سطح پدیداری و "نمودهای ظاهری" رویدادها و مبارزات جاری می‌داند. او می‌گوید: "مطالعه دقیق نوشته‌های مارکس و انگلس نشان می‌دهد که تجزیه و تحلیل آن‌ها از اتحادیه‌گرایی مسیر ساده و مشخص خوش‌بینی انقلابی دهه چهل تا تجزیه و تحلیل انتقادی و حتی بدبینانه دهه هشتاد (دریبر 1978) را طی نکرد یعنی آن چه را که هایمن در سال 1971 تز "خوش‌بینانه" نامید". (10)

جان کلی معتقد است مارکس و انگلس "هرگز تئوری واحد و منسجمی در باره اتحادیه‌گرایی نداشته‌اند تا بتوانند در تجزیه و تحلیل خود طی فراز و نشیب مبارزه طبقاتی نظریه مشخصی را بسط دهند". او معتقد است "اگر مارکس و انگلس دارای چنین تئوری‌ای بودند انتظار نداشتیم که تجزیه و تحلیل آن‌ها از عملکردها و مبارزات اتحادیه‌کارگری طی دوران رزمندگی و سکون چنین فراز و فرود چشم‌گیری داشته باشد." او علت این امر را در این جا جستجو می‌کند که "مارکس و انگلس در بررسی اتحادیه‌گرایی" فاقد موشکافی نظری" بوده‌اند و در عوض این "نمودهای ظاهری" رویدادها و مبارزات جاری است که در نوشته‌های آن‌ها جایگاه ویژه‌ای" اشغال کرده است.

تونی کلیف در بررسی اتحادیه‌ها از زاویه دیگری به مساله می‌پردازد. او معتقد است که هایمن تفاوت نظرات مارکس دهه چهل و شصت یا عقاید لنین را "خوب توضیح نداده" است. او در نقد نظر هایمن می‌گوید: "هایمن نگرش‌های مارکسیست‌هایی چون

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

مارکس و لنین و تروتسکی را یا "خوش‌بینانه" یا "بدبینانه" می‌داند. اما به توضیح مربوط به تفاوت مارکس در 1848 یا دهه شصت که به تحول خود مبارزه طبقاتی مربوط است نمی‌پردازد. در سال 1848 اتحادیه‌های کارگری بریتانیا بقای نظام سرمایه‌داری را تهدید می‌کردند. این امر اما در دهه شصت صادق نبود. این دگرگونی به خصلت اساسی یا روشنفکرانه مارکس مربوط نمی‌شد، بلکه ریشه در خودآگاهی و توان‌مندی مبارزاتی طبقه داشت. همین مساله است که به ماهیت اتحادیه‌های کارگری را تعیین می‌کند". (11) چنان‌که مشاهده می‌کنیم در مورد نقش، وظایف و خصلت‌بندی اتحادیه‌های کارگری نظرات متنوعی در میان مارکسیست‌ها وجود دارد. اگر این صورت‌بندی‌های متنوع بخش قابل توجهی از واقعیت اتحادیه‌های کارگری را نشان می‌دهند سؤال این است که این درک از اتحادیه که برای آن وظایف و عملکرد ثابتی قائل است و در واقع به آن هم‌چون ارگانی فراتاریخی می‌نگرد از کجا آمده و معضل این روایت از اتحادیه کجا نهفته است؟

به نظر من اشکال اساسی این نگاه و روایت از اتحادیه در پیش فرض آن نهفته است. در این روایت از مساله، مضمون فعالیت اتحادیه در هر شرایط و لحظه از مبارزه طبقاتی یک امر ثابت و تغییرناپذیر است و عوامل موثر در هر موقعیت مشخص از مبارزه طبقاتی نقشی در آن ایفا نمی‌کند. نگاهی به جایگاه و سیر حرکت اتحادیه‌ها در مقاطع و در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که ما نه با یک روایت، نقش و کارکرد از اتحادیه مواجه‌ایم، بلکه بر عکس با تنوع اتحادیه‌ها و کارکردهای گوناگون آن روبه‌رو

هستیم. ریچارد هایمن در بررسی عمومی از مختصات اتحادیه‌ها در کشورهای مختلف 3 نگاه و روایت را صورت‌بندی می‌کند که بسیار روشنگر است.

نگاه اول اتحادیه را ارگانی تلقی می‌کند که برای بهبود فروش نیروی کار مبارزه می‌کند. مدافعان این نگاه از اتحادیه مارکس، سیدنی وب و لنین هستند.

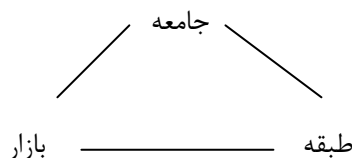
نگاه دوم اتحادیه را ارگانی تلقی کرده که در پیشبرد مبارزه طبقاتی نقش ایفا می‌کند. در این نگاه افزایش دستمزد و یا کاهش ساعات کار اهمیت اساسی ندارد، بلکه اهمیت اتحادیه در آن است که به مثابه "مکتب مبارزه طبقاتی" به امر خودرہانی کارگران یاری می‌رساند و بنابراین اهمیت سیاسی- اخلاقی آن مد نظر قرار می‌گیرد. روایت انگلس در مقاطعی به این نگاه از اتحادیه نزدیک است و تجربه اتحادیه‌های کارگری انگلیس در اوان پیدایش آن بیشتر مد نظر است.

نگاه سوم اتحادیه را نهادی در جامعه می‌انگارد که هدف اساسی آن ادغام و انترگره کردن کارگران در سیستم است.

هایمن پس از بر شماری این روایت‌ها از اتحادیه بر این نکته نغز و مهم تاکید می‌کند که این سه کارکرد جدا از هم نیستند و در تجربه واقعی مولفه‌های مزبور به یکدیگر نیز تبدیل می‌گردند. او معتقد است این امر که کدامیک از مولفه‌های بالا یعنی اتحادیه به مثابه ارگانی که کارگران را در جامعه ادغام می‌کند، یا ارگانی که برای بهبود فروش نیروی کار در بازار مبارزه می‌کند؛ و یا به مثابه ارگانی در خدمت مبارزه طبقاتی عمل می‌کند به تاریخ، شرایط مبارزه و فاکتورهای دیگر آن جامعه بستگی دارد. مثلاً اتحادیه‌های کارگری آلمان بین ارگانی در بازار کار برای بهبود فروش نیروی کار عمل

### نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

می‌کند و به عنوان ارگانی که در جامعه مدنی نقش ایفا می‌کند و هدف ادغام کارگران در سیستم را دنبال می‌کند در حرکت است. اتحادیه‌های کارگری ایتالیا بین ارگانی که از جامعه برآمده و به عنوان ارگانی که در راستای مبارزه طبقاتی عمل می‌کنند بیشتر مشاهده می‌شود. اتحادی‌های کارگری انگلیس در اوان پیدایش خود بین ارگانی برای بهبود فروش نیروی کار در بازار و ارگانی که در خدمت مبارزه طبقاتی است غالباً ایفای نقش کرده است. اما از سال‌های 70 به سمت مدل آلمانی حرکت کرده است. مدل‌های هایمن نشان می‌دهد که ما نه با یک مدل از اتحادیه بلکه با مدل‌های متعددی از اتحادیه مواجه هستیم. او با ترسیم مخروط زیر این مساله را نشان می‌دهد. (11)



مخروط هایمن چند نکته را روشن می‌سازد. با هر تفسیر از مساله که موافق باشیم نمی‌توانیم تحول و دگرگونی در نقش و کارکرد اتحادیه‌ها را مورد انکار قرار دهیم. اتحادیه‌ها ظرف ثابتی نیستند. در این یا آن کشور، در این یا آن مرحله از مبارزه طبقاتی ... با هم فرق دارند. بنابراین:

الف : تعریف یک کارکرد معین برای اتحادیه و تلقی آن هم چون امری فراتاریخی و خارج از زمان و مکان با تجربه واقعی و عینی خود اتحادیه‌ها ناسازگار است.

ب- اتحادیه‌ها بنا به ضرورتی که در میدان مبارزه پیدا می‌شود بین سه کارکرد اصلی خود یعنی ارگانی برای بهبود فروش نیروی کار، به عنوان ارگانی در خدمت مبارزه طبقاتی و به مثابه نهادی از جامعه مدنی، نقش ایفا می‌کنند. به علاوه منطق مبارزه آن‌ها را وادار می‌کند که گاهی اوقات با جنبش زنان یا جنبش رنگین پوستان ائتلاف کنند.

ج- در کشورهایی که دارای رژیم‌های استبدادی‌اند عملکرد اتحادیه‌ها نشان می‌دهد که مبارزه کارگران از خواست‌های اقتصادی به سمت خواست‌های سیاسی گذر می‌کند، اما هر چه نظام دموکراتیک گسترش پیدا می‌کند اتحادیه‌ها در سیستم بیش‌تر ادغام می‌شوند.

د- اتحادیه‌ها کارگران را به مثابه "فروشنده نیروی کار" یا به قول گرامشی "اتحادیه، کارگران را نه به عنوان تولیدکنندگان بلکه به عنوان مزدبگیران متشکل می‌کند" (12) این خصلت اساسی اتحادیه است، اما همین امر در کوران مبارزه طبقاتی می‌تواند سرمایه را مورد چالش قرار دهد. این خصلت از اتحادیه را ارنست مندل به درستی چنین صورت‌بندی کرده است "اتحادیه‌ها در اصل خواهان لغو استثمار و براندازی سیستم سرمایه‌داری نیستند، بلکه تنها استثمار را برای توده مزدبگیر، قابل تحمل می‌سازند. آن‌ها خواهان الغای کارمزدی نیستند، بلکه برای افزایش دستمزد و حقوق کارگران مبارزه می‌کنند. اما در عین حال، اتحادیه‌ها با نظام سرمایه‌داری همساز هم



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

نیستند. آن‌ها از کاهش دستمزدهای واقعی جلوگیری می‌کنند و از نوسانات مساعد عرضه تقاضای نیروی کار در بازار کار برای افزایش قیمت بازاری این کالا حداقل به طور دوره‌ای و تحت شرایط معینی استفاده می‌کنند، تا برای توده متشکل طبقه کارگر این امکان را فراهم می‌سازند که از مصرف و نیازهای حداقل فراتر رفته و بدین ترتیب سازمان طبقاتی، آگاهی طبقاتی و رشد اعتماد به نفس در سطح وسیع‌تری به وجود آید و پیش‌شرط‌های مبارزه برای براندازی نظام مهیا شود" (13) به نظر می‌رسد فرمول مندل حق مطلب را به خوبی ادا کرده باشد. ذ- در کشوری که بر پائی یک اتحادیه مستقل از میان آتش و خون می‌گذرد برجسته کردن ادغام آن در سیستم سرمایه‌داری و استنتاج رفورمیسم آن چقدر می‌تواند محلی از اعراب داشته باشد.

به طور کلی فلسفه وجودی اتحادیه‌های کارگری را در چند محور می‌توان خلاصه کرد:

الف: اتحادیه‌ها تلاش می‌کنند که از رقابت میان کارگران برای فروش نیروی کار خود در برابر سرمایه‌داران جلوگیری به عمل آورند.

ب: اتحادیه‌ها کارگران را در مبارزه برای افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار متحد می‌سازد.

ج: اتحادیه‌ها تلاش می‌کند کارگران را به مثابه فروشندگان نیروی کار سازمان دهد و زیربنای اولیه اتحاد طبقاتی را در میان کارگران فراهم سازد.

## حشمت محسنی

د: سازمان‌یابی به شکل اتحادیه مساوی با خودرہانی طبقه کارگر نیست اما بدون مبارزه در سطح اقتصادی امر خودرہانی کارگران ناممکن است بنابراین اتحاد طبقاتی بدون مبارزه روزمره، بی‌واسطه با سرمایه در عرصه اقتصادی اصلا شکل نمی‌گیرد.

نکته دیگری که باید توجه داشته باشیم این است که در نگاه آقای حکیمی مبارزه سندیکایی با سندیکالیسم مترادف و یکی انگاشته شده است. سندیکالیسم به گرایشی اطلاق می‌شود که مبارزه سندیکایی را برای بهبود جزئی، موقت، و در چارچوب نظم موجود ایده‌آلیزه می‌کند و از هرگونه درگیری با مناسبات موجود تن می‌زند در حالی که سازمان‌یابی سندیکایی توان مبارزاتی کارگران را افزایش می‌دهد و در برابر سرمایه آن‌ها را متحد می‌سازد.

و بالاخره باید به نگاه آقای حکیمی به اتحادیه کارگری در کشورهای دیگر هر چند کوتاه اشاره کرد. آقای حکیمی در باره اتحادیه‌های کارگری اروپا می‌گوید "با استناد به موضع‌گیری اتحادیه‌های کارگری اروپا به این نتیجه رسیدم که اکثر اتحادیه‌های کارگری موجود ابزارهای مناسبی برای مبارزه با جنگ و سرمایه‌داری نیستند". واقعیت این است که در پیوند با مساله جنگ و مساله مشخص عراق اگر اتحادیه‌ها نیروی اصلی مخالفت در مبارزه علیه سیاست‌های بوش نبودند دستکم یکی از نیروهای اصلی مخالفت با آن به شمار می‌رفتند. به علاوه هم اکنون 4 اتحادیه بزرگ اروپا یعنی TUC انگلستان، DGB آلمان، CGL ایتالیا و CGT فرانسه در برابر جهت‌گیری ضد اجتماعی تونی بلر، شرودر، شیراک و برلسکونی دارند مقاومت می‌کنند. ممکن است کارگران در

این جا یا آن جا حرکات رادیکالی صورت دهند اما با قاطعیت می‌توان گفت که کارگران غیر سندیکالیزه ناتوان‌ترند و به خاکریزهای آخر عقب رانده می‌شوند.

### درک آقای حکیمی از استقلال تشکل کارگری

آقای حکیمی در پیوند با مساله استقلال تشکل کارگری می‌گوید " یک ویژگی مهم این تشکل آن است که تقسیم‌بندی غیر طبقاتی تشکل‌های کارگری به "مستقل" و "وابسته" را منتفی می‌کند. در این تقسیم‌بندی، مفهوم "استقلال" به معنی عدم وابستگی تشکل کارگری به طبقه سرمایه‌دار و دولت حامی آن نیست، بلکه فقط عدم وابستگی به دولت را شامل می‌شود. به سخن دیگر، در این تقسیم‌بندی آن چه مردود قلمداد می‌شود صرفاً وابستگی به دولت و وابستگی به احزاب طبقه سرمایه‌داری مردود نیست. حال آن که از قضا ضعف اساس اکثر تشکل‌های کارگری موجود به ویژه در دنیای سرمایه‌داری پیشرفته وابستگی آن‌ها به احزاب مدافع سرمایه‌داری است. خصلت سرمایه‌ستیز تشکل کارگری ضدسرمایه‌داری علاوه بر وابستگی به دولت این وابستگی را نیز منتفی می‌کند."

در نگاه و روایت آقای حکیمی از استقلال تشکل کارگری و مرزبندی با درک‌های معینی از استقلال یک حلقه مفقوده وجود دارد که در آن معلوم نیست مخاطب بحث چه کسانی هستند. معهدا در این جا دو نکته طرح شده است. اول اینکه معیار "مستقل" و "وابسته" بودن تشکل کارگری به عنوان یک معیار غیرطبقاتی مورد نقد

قرار گرفته است. دوم اینکه به نظر آقای حکیمی خصلت طبقاتی تشکل کارگری در گرو استقلال آن از احزاب مدافع سرمایه‌داری است. بگذارید از نکته اول شروع کنیم.

یک تشکل کارگری با خصلت استقلال از دولت و احزاب چرا یک تشکل طبقاتی نیست؟ چرا صفت‌های "مستقل" و "وابسته" یک معیار غیر طبقاتی‌اند؟ اگر یک اتحادیه مستقل از منافع صرفاً بی واسطه، روزمره و آنی اقتصادی کارگران دفاع کند چرا یک تشکل غیرطبقاتی محسوب می‌شود؟ به چه دلیل این اتحادیه یکی از نهادهای طبقه کارگر نیست؟ چرا باید در اساسنامه این اتحادیه فعالیت کارگران مدافع احزاب بورژوایی در میان کارگران ممنوع اعلام شود تا آنگاه به یک تشکل طبقاتی تبدیل شود؟ به کدامین دلیل تشکل وابسته به یک حزب چپ لزوماً سیاست ضدسرمایه‌داری اتخاذ می‌کند؟ مثلاً CGT فرانسه که زیر نفوذ حزب کمونیست فرانسه قرار دارد و به احزاب بورژوایی وابسته نیست آیا لزوماً سیاست طبقاتی مخالف طبقه بورژوا اتخاذ می‌کند. به علاوه با ممنوع کردن فعالیت احزاب بورژوایی در میان تشکل کارگری چه تضمینی وجود دارد که کارگران غیرحزبی و منفرد در برابر افکار بورژوایی واکنش نباشند. چگونه می‌توان کارگران دارای افکار غیربورژوایی را از کارگران دارای افکار بورژوایی تفکیک کرد؟ به علاوه هر فردکارگر نیز در حوزه‌هائی افکار بورژوایی دارد و در حوزه‌های دیگر ضد آن. به نظر می‌رسد آقای حکیمی تشکلی را مستقل می‌داند که طرفداران احزاب بورژوایی در آن نباشند و از وابستگی به احزاب مدافع سرمایه‌داری برحذر باشد. تردیدی نیست که یک تشکل مستقل کارگری نمی‌تواند از احزاب بورژوایی مستقل نباشد و هر نوع وابستگی به احزاب بورژوایی قبل از هر چیز

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

استقلال تشکل کارگری را نقض می‌کند. اما سؤال این است چرا آقای حکیمی در بحث استقلال تشکل کارگری نسبت به احزاب غیر بورژوازی چیزی نمی‌گوید؟ آیا این سکوت به معنای این است که آقای حکیمی وابستگی تشکل‌های کارگری به احزاب چپ را می‌پذیرد؟ اگر پاسخ آقای حکیمی به سؤال فوق مثبت باشد آنگاه معنای استقلال تشکل کارگری کدام است؟

به نظر من استقلال تشکل کارگری قبل از هر چیز به معنای این است که این تشکل وابسته به هیچ دولتی نباشد و به "تسمه نقاله" هیچ حزب سیاسی از جمله احزاب چپ نیز بدل نشود، هر چند با فعالیت کارگران طرفدار احزاب سیاسی در درون تشکل مخالفتی نباید وجود داشته باشد. تشکل مستقل، تشکلی است که به توده‌های تشکیل دهنده آن حساب پس می‌دهد و در برابر آن‌ها پاسخ‌گو است. تشکل مستقل، تشکلی است که اساساً به توده‌های کارگر تکیه می‌کند و اقتدار خود را نه از احزاب بلکه از توده‌های تشکیل دهنده آن کسب می‌کند. تشکل مستقل تشکلی است که نه احزاب بلکه کارگران آن را به وجود می‌آورند و آن را هدایت و رهبری می‌کنند و برای تداوم فعالیت آن تصمیم می‌گیرند. تشکل مستقل، تشکلی است که مکانیزم درونی فعالیت آن از اتوریته سیاسی - حقوقی دولت‌ها و احزاب آزاد است و تنها اراده کارگران را نمایندگی و بیان می‌کند.

به درجه‌ای که یک تشکل از مختصات بالا برخوردار می‌شود بیشتر استقلال طبقاتی خود را به نمایش می‌گذارد. باید به یاد داشته باشیم که انگلس حتی استقلال طبقه کارگر در برابر نمایندگان و کارمندان ویژه خود را نیز مورد تأکید قرار می‌داد. به این

دلیل ساده که اگر وکیل از طرف موکل خود قابل عزل نباشد کم کم به ارباب موکل خود تبدیل می‌شود. او در این باره می‌گوید: "طبقه کارگر می‌باید ... در مقابل نمایندگان و کارمندان ویژه خود مصونیت داشته باشد، می‌باید آن‌ها را بدون استثناء در هر زمان قابل انفصال اعلام کند." (14) اگر این تاکیدات را بپذیریم باید قبول کنیم که استقلال شکل کارگری از دولت، از احزاب، از طبقه بورژوا در یک سطح قرار ندارند و به عبارت بهتر در طول هم قرار دارند. هر چه یک تشکل در سطح سیاسی خود را از اتوریته دولت و احزاب سیاسی مستقل نگه دارد زمینه عینی مساعدی پیدا می‌کند که در سطح اقتصادی از سلطه طبقاتی بورژوازی مستقل گردد.

به علاوه استقلال تشکل کارگری از احزاب بورژوایی و "وابسته" بودن آن به احزاب چپ سطوح مختلف سازمان‌یابی کارگران را مختل می‌سازد. اعضای تشکل کارگری از اعضای احزاب چپ متفاوت‌اند، دامنه اعضای تشکل‌های کارگری از اعضای احزاب به مراتب گسترده‌ترند و منطبق و انگیزه فعالیت و مبارزه آن‌ها نیز با هم فرق دارند. (15)

سئوالی که مطرح است این است که از نظر آقای حکیمی ارگان‌های درون تشکل کارگری چگونه تعیین می‌شود، نقش احزاب چپ در پیوند با این مساله کدام است؟ آیا نهادهای رهبری این تشکل را کارگران انتخاب می‌کنند یا حزبی که مدافع این تشکل است؟ مالیه و حق عضویت آن را چه نهادی کنترل می‌کند؟ کارگران عضو تشکل یا احزاب چپ؟ به طور کلی نسبت و رابطه احزاب غیربورژوایی با تشکل کارگری چه مختصاتی دارد؟ نفوذ احزاب بیشتر خصلت معنوی، اخلاقی و با ارائه راهبردهای صحیح مشخص می‌شود یا با مکانیزم اداری - حقوقی تامین می‌گردد؟

### نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

در طرح آقای حکیمی ابهام، سوء تفاهم و ناگفتنی‌های معینی وجود دارد که این سئوالات را ایجاد می‌کند. بی‌تردید پاسخ به این سئوالات و سئوالات دیگر زمینه مساعدی برای بحث بیش‌تر و زمینه تفاهم را فراهم می‌آورد.

منابع:

- 1- محسن حکیمی - سخنرانی در پالتاک ، اتاق شبکه همبستگی کارگری.
- 2- محسن حکیمی- سندیکا بی بدیل نیست - روزنامه شرق.
- 3- میلتون ملترز- نان و گل‌های سرخ- کیومرث پریانی - ص 84.
- 4- الگزاندر ایروان - دستمزدهای واقعی و مبارزه طبقاتی در کره جنوبی- نگاه نو، شماره 3، ص 122.
- 5- هو چول سون - شکوفایی دیرآمد جنبش کارگری کره جنوبی- راه کارگر، شماره 165، ص 46.
- 6- ناصر پایدار - " م. رازی و نقد نظرات محسن حکیمی" - ص 1.
- 7- کارل مارکس - فردریک انگلس- مانیفست حزب کمونیست- ترجمه شهاب برهان، ص 3-52.
- 8- در فرانسه با " قانون لوشاپلیه که در چهاردهم ژوئن سال 1791 تنها دو سال پس از انقلاب کبیر فرانسه - به تصویب رسانید، هر نوع تجمع کارگری را ممنوع کرد و بر طبق مواد 414 تا 614 قوانین جزائی هر نوع تصمیم‌گیری و نیز انتخاب رئیس و منشی توسط تشکل‌های کارگری قدغن شد و ماموران حکومتی نیز اجازه نداشتند شکایات تشکل‌های کارگری را بپذیرند. این قانون ضد اتحادیه‌ای با قانون دهم آپریل سال 1834 بیش از پیش تقویت شد. فرانتس نویمان، اتحادیه، دمکراسی، دیکتاتوری، ج. ریاحی نشر بیدار ص. 12.



## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

- 9- ریچارد هایمن، مارکسیسم و جامعه‌شناسی اتحادیه‌های کارگری "ح. ریاحی، بیدار شماره 7، ص 13 و 14.
- 10- جان کلی، "مارکس و انگلس: اتحادیه کارگری به مثابه عامل انقلابی"، ح. ریاحی، بیدار شماره 7، ص 87.
- 11- تونی کلیف، مارکسیسم، بوروکراسی و اتحادیه کارگری، مترجم ح. ریاحی، بیدار شماره 7، ص 116.
- 12- آنتونیو گرامشی، شوراها، کارگری، مترجم رهرو، ص 63.
- 13- ارنست مندل، "آیا اتحادیه‌ها با سیستم سرمایه داری هم سازند؟" مترجم م. آرین، بیدار شماره 7، ص 140. پری اندرسن نیز مانند ارنست مندل رابطه دیالکتیکی اتحادیه و جامعه سرمایه‌داری را به نحو احسن تشریح کرده است "اتحادیه‌های کارگری هم اپوزیسیون سرمایه‌داری و هم جزئی از آن‌اند چرا که با درخواست‌های مربوط به دستمزد، هم در مقابل توزیع نابرابر درآمد تعیین شده در جامعه مقاومت می‌کنند و هم با موجودیت خود، اصل توزیع نابرابر را صحنه می‌گذارند که این خود مخالفت مدیریت را به مثابه عنصری مکمل در برابر خود دارد... درجه تشریک مساعی رهبران اتحادیه کارگری هر چه باشد، وجود اتحادیه عملاً نشان‌دهنده اختلاف غیر قابل حل بین سرمایه و کار در جامعه مبتنی بر بازار است. اتحادیه کارگری نشان‌دهنده امتناع طبقه کارگر از یکی شدن جامعه سرمایه‌داری و عمل کردن بر طبق شرایط آن است. اتحادیه‌های کارگری به این ترتیب همه جا موجب آگاهی طبقه کارگر می‌شوند یعنی توجه به هویت مجزای پرولتاریا به مثابه یک نیروی اجتماعی با منافع مشترک خود در

## حشمت محسنی

جامعه. این امر البته مانند آگاهی سوسیالیستی نیست یعنی قصور و اراده هژمونیک ایجاد نظم اجتماعی جدید که تنها یک حزب انقلابی می‌تواند به وجود آورد. اما این امر یک مرحله ضروری در راستای رسیدن به این هدف است". از مقاله "محدودیت‌ها و امکانات فعالیت اتحادیه کارگری" پری اندرسن به نقل از بیدار شماره 7، صص 41 و 42.

14- انگس، مقدمه بر جنگ داخلی در فرانسه.

15- برای توضیح مفصل این مساله و رابطه سه سطح از مبارزه اقتصادی سیاسی و نظری خواننده علاقه‌مند می‌تواند به مقاله من به نام دفاع از تشکل مستقل کارگری در نشریه راه کارگر مراجعه کند.

### در باره منطق مبارزه کارگران در سه عرصه نظری، سیاسی و اقتصادی

گرایش اقلیت تشکیلات ما قطعنامه‌ای درباره مسایل کارگری انتشار داده است که در آن با مواضع اکثریت سازمان مرزهای معینی دارد، تبیین متمایزی از مساله به دست می‌دهد و نتایج متفاوتی را استنتاج می‌کند. من در این نوشته در پیوند با این قطعنامه به نکاتی اشاره می‌کنم. اما قبل از این که به جنبه‌های اصلی مساله بپردازم در مقدمه به توضیح یک نکته درباره منطق بحث اشاره می‌کنم.

#### برای بحث بین گرایش‌ها به چه منطقی نیاز داریم؟

با قاطعیت می‌توان گفت که سازمان ما از بدو تولد خود چند گرایشی بوده است. این گرایشها پیدا و پنهان، فعال و یا خاموش در کنار هم در حالت بزخو قرار داشتند. باز هم با قاطعیت می‌توان گفت هر وقت که بحث در بین گرایش‌ها فعال می‌شد گرایشی با پرچم "اختلاف بر سر چیست" سر بر می‌آورد و به جای دامن زدن به بحث راه جداسری پیشه می‌کرد. این گرایش پیش‌نویسی برای

بحث ارائه نمی‌کرد، بلکه بیانیه انشعاب را تقریر و صادر می‌کرد. انشعاب‌های حقیر با درون‌مایه فرقه‌ای سازمان ما را که از همان مرحله تکوین خود جثه‌ای نداشت روزبه‌روز لاغرتر و ضعیف‌تر ساخت. وارونه همین گرایش اکنون در سازمان ما سر برآورده است که از مدافعان همان خط قبلی بودند، اما به تدریج از کائنات آن‌ها از حیث سیاسی نظری فاصله گرفته و گسست کرده‌اند، اما در منش تشکیلاتی همان رویکرد را نسبت به بحث سیاسی نظری نمایندگی می‌کنند. این گرایش جدید سراسر است و پیگیر با بحث‌ها روبه‌رو نمی‌شود، مانور می‌کند، فرار به جلو یا بدتر از هم مساله را مسکوت گذاشته یا تعویق به محال می‌کند بدین‌سان هر نوع بحث خلاق و اصولی را که برای چپ از نان شب واجب‌تر است بی‌معنا می‌سازد.

پرسش محوری در این جا این است که بحث در درون یک تشکیلات اساسا برای چه صورت می‌گیرد؟ به نظر من در پاسخ به این پرسش می‌توان به چند محور اشاره کرد.

1- بحث در درون یک تشکیلات اساسا برای ترسیم خطوط فکری و سیاسی می‌تواند سازمان یابد.

2- بحث در درون یک سازمان برای نقد مواضع یک دیگر و نشان دادن حفره‌ها و کاستی هر یک از گرایش‌ها می‌تواند پا بگیرد و به آن خدمت کند.

3- بحث در درون یک تشکیلات می‌تواند به تصحیح مواضع یک جانبه هر یک از گرایش‌ها خدمت کند.

4- بحث در درون یک تشکیلات می‌تواند دامنه موضع را انکشاف دهد و از مبدا اولیه خود بسیار فراتر رود.

5- بحث در درون یک تشکیلات می‌تواند به ترکیب و سنتزی منجر شود که از موضع اولیه هر گرایش کامل‌تر و پخته‌تر شود.

به این محورها باز هم می‌توان اضافه کرد اما به نظر می‌رسد که همین قدر کافی باشد که چه مزایا و امتیازاتی یک بحث درون تشکیلاتی می‌تواند در برداشته باشد. آن‌هایی که گاه و بیگاه در درون سازمان ما خود را پرچمدار "چندصدایی" معرفی می‌کنند در عمل گوش شنوایی برای شنیدن صدای دیگران ندارند.

### منطق سطوح مختلف مبارزه کارگران

گرایش اقلیت سازمان در باره سطوح مختلف مبارزه کارگران دیدگاهی دارد که من عین عبارت آن‌ها را برای یادآوری نقل می‌کنم تا با حضور ذهن بهتری بحث دنبال شود. قطعنامه گرایش اقلیت در این باره می‌گوید:

"مبارزه توده‌ای از بطن زندگی جاری بر سر خواست‌های مستقیم و روزمره و یعنی از درون مناسبات سرمایه‌داری آغاز می‌شود. این مبارزه اما هم چون یک روند(پروسه) جریان دارد؛ در این روند بخش‌های مختلف طبقه بزرگ ما، طبقه کارگر، یعنی نیروی مبارزه علیه سرمایه‌داری، بسته به وضعیت و شرایط مبارزاتی خود در هر لحظه هم درگیر مبارزه بر علیه این مناسبات می‌شوند و هم

می‌توانند برای رهایی و پشت سر گذاشتن این مناسبات آدمی خوار بجنگند. ما که از همین امروز برای سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه می‌کنیم تلاش می‌کنیم تا جریان این پروسه روان و مداوم باشد؛ تا جنبه‌های مختلف آن بر بستر مبارزه علیه مناسبات سرمایه‌داری گسترش یابد واز آن فراتر رود. برخلاف رفرمیست‌ها با بهانه "مراحل"، "دوره‌بندی" و هر توجیه دیگری آن را در چهارچوب مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری محدود نمی‌کنیم. نه این پروسه را تقطیع می‌کنیم و نه نیروهای آن را منفک و متمایز می‌کنیم.

این منطق مبارزه، یعنی درهم تنیدن وجوه گوناگون اقتصادی و سیاسی و نظری و اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی، در هر لحظه از روند سازمانیابی کارگران نیز حاکم است. سازمان‌یابی کارگران زمانی بر منطق مبارزه طبقاتی برای رهایی کارگران استوار است که وجوه گوناگون مبارزه طبقه بزرگ کارگر را تجزیه نکرده و برای هر کدام ریل جداگانه و تشکل خاص و جداگانه اختراع نکند. دقیقاً بر مبنای همین درهم تنیدگی است که استقلال واقعی و طبقاتی کارگران از بورژوازی و سیاست‌های آن معنا می‌یابد.

نگاهی به این بند از قطعنامه گرایش اقلیت نشان می‌دهد که آشفتگی عجیبی در باره سطوح مختلف مبارزه، بین مبارزه در چارچوب و مبارزه علیه چارچوب نظام، عدم تمایز منطق مبارزه اقتصادی از سیاسی و نظری و در نتیجه نفی ضرورت تحزب کمونیستی دیده می‌شود. قطعنامه پیوند بین سطوح مختلف مبارزه را می‌بیند، اما به تمایز آن‌ها اشاره نمی‌کند. به مبارزه در چارچوب و

"درون سرمایه" اذعان دارد، اما ناگهان به جای کار طاقت‌فرسا عبور از مبارزه تدافعی کارگران علیه سرمایه وظیفه کمونیست‌ها را یادآوری می‌کند که برای فراتر رفتن از مبارزه در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری تلاش می‌کنند. یا به مبارزه همچون فرآیند اشاره می‌کند، اما از بازشناسی لحظه‌ها و مرحله‌های آن باز می‌ماند. قطعنامه از رویکردی در سازمان‌یابی دفاع می‌کنند که در آن هم مبارزه نظری، سیاسی و اقتصادی توأمان جریان دارد. یعنی ریل‌های مستقل اما در پیوند با هم نیستند، بلکه صخره یک پارچه‌ای را تشکیل می‌دهند که تخلخل و شکاف درونی چه از حیث سیاسی و چه به لحاظ عینی نظیر تفاوت نژادی، جنسی و مذهبی در آن نه تنها نادیده گرفته می‌شود، بلکه بدتر از آن انکار می‌گردد. من در این باره به چند نکته اشاره می‌کنم تا به روشن شدن مطلب شاید کمک کند.

نخست: ایده‌ی مبارزه در سه عرصه ایده‌ی جدیدی نیست و مراد از طرح آن تجدیدنظر در رویکرد مارکسیستی به مبارزه طبقاتی نیست؛ بلکه برعکس تاکید بر درستی آن و در نظر داشتن آن هم‌چون راهنمایی جهت‌گیری‌ها و اقدام‌های عملی ماست. کسی که این ایده را طراحی کرد و آن را شاخص پیشرفت جنبش کارگری معرفی کرد انگلس بود. او این معیار را برای جنبش کارگری آلمان در نظر گرفت و برای اولین بار در مقدمه جنگ دهقانی در آلمان مطرح کرد؛ و از همین رو در ربع پایانی قرن نوزده که با تبلور این سه قلمرو مبارزه مشخص می‌شد جنبش کارگری آلمان را پیشرفته ارزیابی کرد. لنین نیز در چه باید

کرد؟ این ایده را مورد تاکید قرار داد و تلاش می‌کرد به جنبش کارگری روسیه در این سه عرصه یاری رساند. او در جای دیگر در جدال با یک بلشویک در تنظیم یک قطعنامه کارگری، تعیین بیش‌تری بر موضوع بخشید و وجه مشخصه-ی هر عرصه را از حالت عام به شکل خاص‌تر ارائه کرد. او می‌نویسد:

دوست عزیز، قطعنامه کمیته اودسا... در مبارزه اتحادیه‌ای به نظرم کاملا اشتباه آمیز می‌آید. برانگیخته شدن مبارزه علیه منشویک‌ها طبعاً این را توضیح می‌دهد، اما نباید به افراط از طرف دیگر غلطید، و این دقیقاً همان چیزی است که این قطعنامه انجام داده است... بخش اول (پارگراف اول مقدمه) کاملاً خوب است: "به عهده گرفتن رهبری تمام تجلیات مبارزه طبقاتی پرولتاریا"، و هرگز فراموش نکردن رهبری مبارزه اتحادیه‌ای، عالی است. نکته دوم این که وظیفه تدارک برای قیام مسلحانه "تقدم پیدا می‌کند" و (سومین یا آخرین نکته مقدمه): "در نتیجه آن، وظیفه مبارزه اتحادیه‌ای پرولتاریا به ناگزیر جنبه فرعی پیدا می‌کند". این به نظر من از لحاظ نظری غلط و از نقطه نظر تاکتیک نادرست است. از لحاظ نظری غلط است که دو وظیفه را معادل بدانیم، گویی که آن‌ها از سطح واحدی هستند: "وظیفه تدارک برای قیام" و "وظیفه هدایت مبارزه اتحادیه‌ای". گفته می‌شود یک وظیفه تقدم یافته و دیگری جنبه فرعی پیدا کرده است". این نوع سخن گفتن به معنای مقایسه و مقابله مسایلی است از رده‌های مختلف. مبارزه مسلحانه عبارت است از یک شیوه از مبارزه سیاسی در یک لحظه‌ی معین. مبارزه اتحادیه‌ای یکی از اشکال پایدار کل جنبش



کارگران است. شکلی که همیشه در سرمایه‌داری لازم است و در تمام دوره‌ها ضروری است. در پارگرافی که من در "چه باید کرد" نقل کرده‌ام، انگلس سه شکل اساس مبارزه پرولتری را متمایز می‌کند: اقتصادی، سیاسی، تئوریک... چگونه می‌تواند یکی از اشکال اصلی مبارزه (اتحادیه‌ای) با شیوه‌ای از شکل اصلی دیگری از مبارزه در لحظه‌ای معین در یک سطح قرار گیرد؟ چگونه کل مبارزه اتحادیه‌ای، به عنوان یک وظیفه، با شیوه کنونی و به هیچ وجه نه تنها شیوه مبارزه سیاسی، می‌تواند در یک سطح گذاشته شود؟.. از لحاظ تاکتیکی قیام مسلحانه عالی‌ترین شیوه مبارزه سیاسی است. موفقیت آن از نقطه نظر پرولتاریا یعنی موفقیت یک قیام پرولتاریا تحت رهبری سوسیال دموکراتیک- و نه انواع دیگر قیام- مستلزم توسعه گسترده تمام جنبه‌های جنبش کارگران است. از این رو ایده مقابل هم قرار دادن وظیفه قیام و وظیفه هدایت مبارزه اتحادیه‌ای کاملاً نادرست است."

در این جا لنین- جدا از برخی صورتبندی‌های زمخت آن- به خوبی تمایز این سه سطح را از یک دیگر نشان می‌دهد و بر مساله روشنایی می‌افکند. معضل رفقای گرایش اقلیت سازمان ما البته از نوع قطعنامه‌نویسان بلشویک نیست، که بین سه سطح تقابل ایجاد می‌کردند، بلکه مبهم کردن یک سطح با سطح دیگر و مخلوط کردن هر سطح با سطح دیگر است. در این نگاه آدمی در نمی‌یابد که تجزیه نکردن این سه سطح به چه معنا است، و انکار شکل و منطبق هر سطح چگونه امکان‌پذیر است. آن‌ها تمایز سه سطح مبارزه و در عین حال پیوند بین

آن‌ها را نمایندگی نمی‌کنند بلکه آش در هم جوشی را بیان می‌کنند که مشخص نیست که هر سطح به چه کار می‌آید.

دوم: از استدلال نقلی که بگذریم ضروری است در ابتدا رویکردمان را در این باره بیان کنیم و ببینیم که متمایز کردن این سه سطح چه منطقی دارد. از منظر ما

1- جنبش کارگری برای درهم شکستن ساختار سلطه‌ی سرمایه‌داری باید در در سه عرصه‌ی نظری، سیاسی و اقتصادی دست به مبارزه زند. در حوزه‌ی نظری باید یک گفتمان بدیل یا "خرده فرهنگ" را در برابر فرهنگ مسلط بنیان نهد. در قلمروی سیاسی باید موانع مداخله و مشارکت در عرصه‌ی قدرت دولتی را درهم بشکند. و در حوزه‌ی اقتصادی برای بهبود شرایط زندگی و علیه بنیاد کارمزدی مبارزه کند.

2- این سه حوزه‌ی مبارزه باید هم زمان و به طور موازی به پیش رود و سیاست الویت یا تئوری "آسیاب به نوبت" سم مهلکی است که جنبش کارگری را در برابر سرمایه به زانو در می‌آورد و شرایط فرودستی آن را هر دم تولید و بازتولید می‌کند.

3- این سه سطح از مبارزه را دیوار چین یا مرز عبورناپذیری از یک دیگر جدا نمی‌کند و مبارزه در یک سطح در مرحله‌ی معینی می‌تواند به سطح دیگر فرا برود یا در آن واحد به نحو ترکیبی به پیش رود. معهذاً هر سطح از این سه

سطح مبارزه از استقلال معینی برخوردار است که نادیده گرفتن منطق آن می-تواند ضربات جبران ناپذیری بر جنبش کارگری وارد کند.

4- وانگهی ما بر این باوریم که بدون اتحاد و تشکل طبقاتی، نه می‌توان سرمایه‌داری را برانداخت و نه می‌شود به سوسیالیسم دست یافت. از این رو بدون شالوده‌ریزی اتحاد در سطح اعماق یعنی کارگر به مثابه‌ی کارگر نمی‌توان سخنی از رهایی کارگران گفت. اتحاد و تشکل اقتصادی کارگران- که البته فقط یکی از عرصه‌های اتحاد و تشکل طبقاتی آن‌هاست و نه بیش‌تر- آسان‌تر از تشکل‌های فرهنگی و سیاسی ناظر بر کل طبقه می‌توانند شکل بگیرد و نسبت به تشکل سیاسی یا فرهنگی دوام و بقا داشته باشد. بدون این سطح، کارکرد سطح‌های دیگر در میدان بزرگ جامعه اصلاً نیرویی محسوب نمی‌شوند و به بازیگوشی بچگانه شباهت دارند.

از این رو از منظر ما شاخص قدرت و پیشرفت جنبش کارگری، در این است که مبارزه کارگری در عرصه‌های نظری، سیاسی و اقتصادی نه در تضاد با یک دیگر، بلکه در وحدت با هم، نه جدا از هم، بلکه در پیوند با هم به حمله متمرکز علیه جبهه سرمایه دست بزنند. چرا که هر یک از این عرصه‌ها از مضمونی خاص خود برخوردار است و ویژگی‌های در بر دارد که سطح و عرصه دیگر فاقد آنست. از این رو هر سطح از مبارزه آرایش معینی به خود می‌گیرد که عیناً در سطح دیگر دیده نمی‌شود. به عنوان نمونه کسانی که برای افزایش دستمزد مبارزه می‌کنند و در عرصه اقتصادی متحد اند می‌توانند به احزاب سیاسی مختلفی

تعلق داشته باشند یا به لحاظ فرهنگی تبیین‌های گوناگونی از مساله به دست دهند. همین واقعیت است که نشان می‌دهد هر چه از سطح اقتصادی به سطح سیاسی و سپس به سطح نظری عبور می‌کنیم شکاف طبقه بیش‌تر و بیش‌تر می‌گردد و تجزیه صفوف آن و عدم یک پارچگی طبقه افزون‌تر خود را نشان می‌دهد. این سخن ما نباید تحت هیچ عنوان به این معنا فهمیده شود که گویا عرصه اقتصاد میدان گل و بلبل است و اختلاف‌های سیاسی یا نظری در این عرصه نمی‌توانند تکوین اراده واحد کارگران را مختل سازند؛ یا باید در این حوزه با دیگران سازش کرد؛ بلکه با این سخن داریم از امکانات مساعدی حرف می‌زنیم که در دو سطح دیگر دستیاب نیست. و تمایزات آن سراسر بیان می‌شوند و اصلاً بر همین مبنا پا می‌گیرند.

مبارزه اقتصادی کارگران را به هم پیوند می‌دهد اما تعلق سیاسی آن‌ها را از هم جدا می‌کند. کارگران اما از طریق برپایی تجمع بزرگ توده‌ای و طبقاتی خود می‌توانند وارد حریم سیاست شوند و هم‌چون یک نیروی موثر می‌توانند نقش‌آفرینی کنند. یا راساً از طریق طرح مسایل سیاسی وارد نبرد با طبقه سرمایه‌دار و دولت‌های حامی آن‌ها شوند؛ و به مبارزه طبقاتی معنای واقعی ببخشند. کسی که استقلال این سطح از مبارزه را انکار میکند چه آگاه باشد چه ناآگاه از وابستگی تشکلهای توده‌ای از یک حزب سیاسی معین دفاع می‌کند و اگر به قدرت دست یابد دارد نطفه‌ی دولت ایدئولوژیک را تعبیه می‌کند. انکار استقلال تشکلهای کارگران از تشکلهای سیاسی نه به این خدمت می‌کند نه به آن. به

علاوه به تجربه می‌دانیم که در اتحاد شوروی همین‌تر تحت عنوان رابطه بین حزب با طبقه (تسمه نقاله معروف استالین) چه بلایی بر سر نهادهای توده‌ای کارگران آورده است. وانگهی مبارزه سیاسی خود طبقه با مبارزه سیاسی یک حزب سیاسی کارگری یکسان نیست و نیروی یکسانی را نمی‌تواند بسیج کند. نادیده گرفتن تمایز این دو سطح قبل از هر چیز مبارزه سیاسی شکل توده‌ای طبقه را بی‌معنا می‌سازد. مبارزه سیاسی یک حزب کارگری از همان آغاز برای نابودی سرمایه‌داری است و برای برپایی یک بدیل کارگری مبارزه می‌کند اما بخشهای قابل توجهی از طبقه کارگر وجود دارند که افق‌های‌شان را چیزی جز بهبود شرایط کار و اصلاح وضع موجود تشکیل نمی‌دهد. همین واقعیت است که نشان می‌دهد کمیت طبقه به مراتب از اتحادیه‌ها و نهادهای کارگری بزرگ‌تر است و این دومی به مراتب از شکل سیاسی چپ به مفهوم اخص کلمه گسترده‌تر، و گروه‌بندی‌های سیاسی معطوف به سوسیالیسم نسبت به آن دو بسیار لاغرتر.

سوم: در این بحث تصور روشنی بین مبارزه برای رفم با مبارزه علیه رفرمیسم وجود ندارد. گویی اگر مبارزه برای بهبود شرایط زندگی کارگران در چارچوب سرمایه اگر به مبارزه علیه این نظام فرا نروید خاصیتی ندارد، و خود به خود به دوام و تقویت سیستم منجر می‌گردد. در حالی که به لحاظ نظری می‌دانیم و به تجربه دیده‌ایم که مبارزه برای اصلاحات می‌تواند دستاوردهایی را برای طبقه تثبیت کند که به سهم خود، مبارزه طبقه کارگر را در شرایط بهتری به پیش

راند. کفایست در این باره به مبارزه طبقه کارگر در کشوری که از تشکل برخوردار است با مبارزه طبقه کارگر در کشوری که از این حق برخوردار نیست مقایسه کرد تا اهمیت مبارزه برای رفرم را دریافت. به علاوه جنبش کارگری که از دل پیکارهایی که در مبارزه برای اصلاح آبدیده نشده است بعید است بتواند در طول خط مبارزه در سطح بالاتر را با موفقیت به پیش ببرد. مبارزه در سطح بالاتر ناممکن نیست چنانکه در تجربه جنبش کارگری روسیه و ایران مشاهده کردیم اما باید توجه داشته باشیم که ما در این جا از پایداری و بقا در دراز مدت داریم سخن می‌گوییم نه درخشش خیره‌کننده یک لحظه کوتاه از مبارزه در طی 2 تا 3 سال از تاریخ جنبش کارگری.

چهارم: در قطعنامه‌ی گرایش اقلیت با صراحت مبارزه بین شرایط تدافعی با مبارزه در شرایط تهاجمی انکار شده است؛ قطعنامه می‌گوید "برخلاف رفرمیست‌ها با بهانه "مراحل"، "دوره بندی" و هر توجیه دیگری آن را در چهارچوب مناسبات اجتماعی سرمایه داری محدود نمی‌کنیم. نه این پروسه را تقطیع می‌کنیم و نه نیروهای آن را منفک و متمایز می‌کنیم". این ایده که یکی از ارکان ثابت تفکر آنارشیستی یا به سخن دقیق‌تر آنارکوسندیکالیستی است انکار روشن واقعیت‌های عینی به شمار می‌رود. آن‌ها در واقعیت، مرز مبارزه در چارچوب با مبارز علیه چارچوب سرمایه را مخدوش می‌کنند و تحت رادیکالیسم میان تهی، دشواری راه عبور از این سطح به سطح دیگر را نادیده می‌گیرند. و به جای ترسیم استراتژی عبور از این مراحل و از میان برداشتن

موانع پیشاروی عملی از حیث نظری وجود آن‌ها را انکار می‌کنند گویی حل موانع این راه صعب و ناهموار در ذهن آدمی، حل تضاد موانع واقعی آن به شمار می‌رود. در این جا ما با درک نازلی از رفرمیسم روبه‌رو می‌شویم که بیش از آن که به پلاتفرم و برنامه آنان معطوف باشد به درک آن‌ها از لحظه‌های مبارزه تقلیل داده شده است. فرق یک کمونیست با یک رفرمیست اساسا در این نیست که آن‌ها از سطوح مختلف مبارزه(اقتصادی، سیاسی و نظری) یا لحظه‌های مبارزه(تدافعی یا تهاجمی) درکی دیگری دارند بلکه اساسا در این است که افق و چشم‌انداز مبارزه آن‌ها در چارچوب وضع موجود متوقف می‌شود در حالی که برای یک کمونیست تازه این مبارزه آغاز می‌شود و قصد دارد بنیاد نظم موجود را در هم کوبد.

پنجم: اما کسانی که منطق سه سطح از مبارزه را مخدوش می‌کنند و استقلال نسبی هر سطح را نادیده می‌گیرند نه تنها از حیث نظری به پریشان‌گویی در می‌غلطند، مرزهای مفاهیم را در هم می‌ریزند و به روشنایی تصور و ذهن فعالان کمک نمی‌کنند، بلکه برعکس در عرصه عمل اگر پیگیر باشند و اگر به طور واقعی به یک نیروی موثر تبدیل شوند ناگزیرند ضرورت حزب را نفی کنند، همه کسانی که در عرصه نظری فعال اند را به عناصر حزبی تبدیل کنند و یا همه کسانی که در عرصه اقتصادی فعال اند ناگزیر سازند برای برنامه سیاسی معین یک حزب سینه بزنند و تمایز و استقلال واقعی سه حوزه مبارزه طبقاتی را به امر مهملی تبدیل کنند. در این نگاه، مبارزه نظری با وبر، هایک،

فریدمن، موسی غنی‌نژاد نئولیبرال وطنی در خود و در عرصه نظری محلی از اعراب ندارد چرا که در پیوند با مبارزه اقتصادی همزمان، متداخل قرار ندارد. خودویژگی هر سطح را به بهانه پیوند با سطح دیگر باید انکار کنند. از این نگاه مبارزه نظری همان مبارزه اقتصادی است یا مبارزه سیاسی همان مبارزه نظری. براستی طبق نظریه عدم جدایی ناپذیری این سه سطح از مبارزه، فعالیت حزبی در دیدگاه این گرایش چه معنایی در بردارد؟

### رابطه اتحادیه با سازماندهی افقی و بوروکراسی

برپایی نوعی از سازماندهی، متشکل از افراد بر مدار روابط افقی، از دستاوردهای با ارزش در گنجینه‌ی مبارزاتی مردم به شمار می‌رود. این نوع از سازماندهی، منعطف، سیار و در عین حال ناپایدار است که به خوبی حرکت‌های اعتراضی را شکل می‌دهد و در برابر تعرض مخالفان، مقاومت موثری را بسیج میکند. این نوع سازماندهی دست و پاگیر نیست و انضباط بالایی را طلب نمی‌کند، از این رو خصلت بسیج‌کنندگی آن بسیار برجسته است. یک رویکرد کمونیستی نباید تحت هیچ شرایطی این نوع سازماندهی را تخطئه کند و در مقابل آن گارد بگیرد. معهذاً این نوع سازماندهی نظیر سایر اشکال سازماندهی در حالی که نکات مثبتی دارد، در عین حال از محدودیت‌های نیز برخوردار است. از این رو یک رویکرد درست، نباید امکانات آن را در مبارزه نفی کند، و در عین حال نباید به محدودیت‌های آن چشم فرو بندد. متأسفانه در جنبش ما به طور عام و



در سازمان ما به طور ویژه گرایشی دیده می‌شود که یک رویکرد ایدئولوژیک به سازماندهی افقی را نمایندگی می‌کند. مراد از برخورد ایدئولوژیک این است که کارایی این شکل از سازماندهی در پیکارهای سیاسی در این یا آن لحظه سیاسی مدنظر نیست، بلکه اساساً خود روابط افقی و خود این شکل سازماندهی، مرکز عالم و کلید حل همه رخدادهای به شمار می‌رود و سایر اشکال سازماندهی نفی می‌شود و از برخورد و رویکرد سیاسی به مساله سازماندهی باز می‌ماند.

من در باره سازماندهی افقی و عمودی در سه نوشته قبلی<sup>۱</sup> نکاتی در باره سازماندهی افقی و عمودی<sup>۲</sup>، "بازهم در باره سازماندهی افقی و عمودی"<sup>۳</sup> و [سازماندهی افقی در برابر عمودی یا هم افقی هم عمودی](#)<sup>۴</sup> در همین سایت مطالبی را مطرح کردم. در این نوشته‌ها در پیوند با منطق سازماندهی به طور عام و سازماندهی افقی و عمودی به طور مشخص نکاتی را توضیح دادم، رویکردهای نادرست را نقد کردم، محدودیت‌ها و تناقضات برخورد ایدئولوژیک را نشان دادم؛ و سپس تلاش کردم به سطح تجربی حرکت کنم و استحکام آن را در بوته آزمایش واریسی کنم. در این سطح به تجربه آنارشیست‌ها در اسپانیا مراجعه کردم و سرنوشت تراژیک آن‌ها را به سبب پایبندی به سازماندهی افقی در هر شرایط و عدم انعطاف در تشکیل ستاد فرماندهی مقاومت مشترک در شهرهای تحت نفوذ آنارشیست‌ها را در اسپانیا نشان دادم. متأسفانه بنا به عادت مالوف گرایش اقلیت تشکیلات ما، پاسخی از طرف آن‌ها به این نکات دریافت

نکردم و بحث در همان مراحل اول در جا زده است. آدمی نمی‌فهمد که تناقضات، محدودیت اندیشه و نگاه یک بُعدی به مساله در کجا قرار دارد تا موضع خود را تصحیح کند.

در این نوشته من یک برخورد اصولی کسی را مطرح می‌کنم که یکی از مدافعان آتشین این مدل از سازماندهی است و در جنبش ضد جهانی سازی نقش موثری ایفا می‌کند؛ شاید برای ذهن‌های جستجوگر و جوینده‌ی حقیقت محملی فراهم سازد. این فرد کسی جز نوامی کلاین نیست. همه می‌دانند که او در پیوند با جنبش اشغال وال استریت یک سخنرانی ایراد کرده که در آن به مساله مهمی اشاره کرد که به نوبه‌ی خود حایز اهمیت است. او می‌گوید:

"اینکه جنبش ما افقی و عمیقا دموکراتیک است خیلی مهم و شگفت‌انگیز است. اما این اصول باید خود را با کار سخت برای بنای زیرساخت‌های سازگار کنند و آن قدر تنومند شود که در موقع وزیدن طوفان توان مقاومت و ایستادن داشته باشد و به جلو گام بر دارد. من امید و باور دارم که این اتفاق خواهد افتاد".

پرسش این است که " کار سخت برای ساختن زیرساخت‌ها" از کدام تجربه عملی ضرورت خود را مطرح ساخته است؟

پل بلک لچ که سیر تحول فکری او را دنبال کرده می‌گوید: نوامی کلاین در عین حالی که پافشاری می‌کند "لنینیسم" به "چگونگی روند تحقق

ساختارهای لازم پاسخ نمی‌دهد". اما او نمونه‌ای درخشانی است از کسی که ضرورت "رهبری" را طرح می‌کند و از جنبش واقعی درس می‌گیرد. پل بلک لچ آنگاه ردپای این موضوع را در تظاهرات ضد بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ردیابی می‌کند و مساله را چنین تشریح می‌کند:

"اما مساله ساختار و سازمان‌دهی در درون جنبش ضدسرمایه‌داری نه در واکنش به اظهارات جزمی "لنینیست‌ها"، بلکه بیش‌تر به طور خودبه‌خودی در جریان مبارزه مطرح شد. نوامی کلاین همان‌طور که شناخته شده است در یک لحظه‌ی مهم از تظاهرات ضدبانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در واشنگتن به نکته‌ای اشاره دارد. بعد از انسداد تعدادی از راه‌ها که به مرکز اجلاس بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول منتهی می‌شد، تظاهرکنندگان متوجه شدند که تعدادی از نمایندگان که برای شرکت در جلسه انتخاب شده بودند از رفتن به اجلاس باز مانده‌اند. با ناکامی در استراتژی اولیه، تظاهرکنندگان به بحث درباره اقدام بعدی پرداختند. بعضی استدلال می‌کردند که تظاهرات باید به راه خود ادامه دهد و مانع رفتن نمایندگان به اجلاس شوند، عده‌ای دیگر مخالف این تصمیم بودند. در این لحظه کوین دانا هر اعلام کرد که تظاهرکنندگان در هر نقطه مسدود شده‌ای می‌توانند مستقلاً تصمیم بگیرند. کلاین اظهار می‌کند "در حالی که این استراتژی بی‌عیب و نقص، عادلانه و دموکراتیک است... اما مشکلی باقی می‌ماند- این شیوه‌ی عمل کل ماجرا را بی‌معنا می‌سازد". کلاین از این ناکامی ناشی از آشفتگی به این نتیجه می‌رسد که گرچه اینترنت پیدایش

جنبش را ساده کرده است، اما زمینه‌ای لازم برای سازماندهی ارائه نمی‌دهد که قادر به مدیریت روند تصمیم‌گیری لازم باشد؛ او در پایان اضافه می‌کند که جنبش به اشکال عمیق‌تری از سازمان‌دهی نیاز دارد.

برخورد نوام کلاین یک نمونه از رویکرد اصولی و سیاسی به مساله سازماندهی است. او در عین حال که کماکان ارزش سازماندهی افقی را برسمیت می‌شناسد و آن را یک امر "اصولی" می‌پندارد، به علاوه با لنینیسم نیز مرزبندی روشنی دارد و آن را پاسخگوی شرایط کنونی نمی‌داند؛ معهدا وجدان عملی و مبارزاتی او، او را وادار می‌دارد که به اشکال دیگر سازماندهی نیز اندیشه کند. این یک نمونه روشن از تکامل نظر و در عین حال یک رویکرد غیر ایدئولوژیک به مساله سازمانیابی است. گرایش اقلیت سازمان ما در باره تحول رو به تکامل اندیشه کلاین چه فکر می‌کند؟

### اتحادیه و مساله بوروکراسی

محور دیگر بحث با گرایش اقلیت رابطه‌ی اتحادیه و بوروکراسی است. قطعنامه آن‌ها در این باره چنین می‌گوید:

"اتحادیه‌های متعارف و رایج کارگری، همیشه خود را در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری و قوانین موجود آن تعریف کرده و مبارزه را به رفرم محدود می‌کنند. حتا آن‌ها هم که عنوان "سرخ" گرفته‌اند گستره مبارزه‌شان به بیش از مبارزه با استبداد و آپارتاید و غیره کشیده نشده و اساسا متوجه شکستن این

دیواره بوده است. اتحادیه‌ها و سندیکاهای رایج به لحاظ سازماندهی و ساختار با منطق سازماندهی جامعه سرمایه‌داری منطبق اند. از این رو آن‌ها بر پایه تداوم سیستم کارگر به مثابه فروشنده نیروی کار و نه نفی این سیستم برای رهایی کار سازمان می‌یابند و بهمین دلیل در ساختار عمومی این جوامع جذب و حل می‌شوند. البته این رویکرد به مواضع حاکم، رسمی و تعریف شده آن‌ها برمی‌گردد و به معنی نادیده گرفتن زمینه‌های مبارزه توده‌ای رادیکال و از پائین علیه سیستم حاکم و نیز ساختارها و سیاست‌های رسمی این اتحادیه‌ها توسط بخش‌هایی از توده‌های کارگر موجود در این نوع تشکلهای که به ویژه در مواقع تشدید بحران سرمایه‌داری صورت می‌گیرد نیست.

علاوه بر این‌ها اتحادیه‌ها خود را اساسن به مبارزه در محل کار محدود می‌کنند. حالا سال‌هاست که با واکنش سرمایه در برابر مبارزات کارگری و تغییرات در ساختار کار و تولید، محل کار علی‌رغم اهمیت آن دیگر آن نقش محوری سابق را ندارد."

در این جا چند ادعا وجود دارد که ضروری است از نزدیک مورد بررسی قرار گیرد. نخست این که قطعنامه گرایش اقلیت مدعی است که مبارزه اتحادیه‌ها ضرورتاً در چارچوب سرمایه‌داری باقی می‌مانند. و با منطق سازماندهی جامعه سرمایه‌داری منطبق اند. من در بخش اول این نوشته به جنبه‌های از این مساله پرداخته‌ام در این جا به نکاتی دیگری اشاره می‌کنم. تردیدی نیست که نقطه عزیمت مبارزه اتحادیه‌ها، بهبود شرایط کار یا به سخن مشخص برای کاهش

ساعات کار و افزایش دستمزد مبارزه می‌کنند. و این هنوز بنیاد سرمایه را مورد چالش قرار نمی‌دهد، اما این نقطه عزیمت در متن پیکارهای سیاسی و طبقاتی ثابت نمی‌ماند و می‌تواند از مرزهای مجاز و کادر موجود فراتر رود. این که این یا آن اتحادیه، مبارزه خود را در چارچوب موجود محدود می‌کند از ذات تشکل اتحادیه‌ای در نمی‌آید، بلکه از شرایط عمومی - سیاسی، فرادستی گرایش‌های سیاسی راست در درون اتحادیه و ضعف چپ رادیکال و از همه مهم‌تر عدم فعال بودن خود توده طبقه در درون اتحادیه نتیجه می‌شود. بنابراین برقراری یک رابطه ماهوی بین اتحادیه و مبارزه در چارچوب سرمایه‌داری یک تز نادرست و نسنجیده به شمار می‌رود، چرا که مضمون مبارزه در همه لحظه‌های مبارزه طبقاتی ثابت نمی‌ماند. همین واقعیت است که مارکس را وا میدارد در باره پیدایش و ظرفیت اتحادیه بگوید:

"ابتدا اتحادیه‌های کارگری از تلاش خود به خودی کارگران برای از بین بردن یا حداقل محدود کردن رقابت بین خودشان تشکیل شدند تا در (عقد) قرارداد (میان کارگران و سرمایه داران) به شرایطی دست یابند که آنها را حداقل در وضعیتی فراتر از بردگان قرار دهد. از این رو هدف فوری اتحادیه‌های کارگری دست یابی به نیازهای روزمره بود، تا چون ابزار مسدود کردن راه دست اندازی های بی امان سرمایه عمل کند: در یک کلام مسایل دستمزد و زمان کار. این (نوع) فعالیت اتحادیه‌های کارگری نه تنها مشروع که لازمند. تا زمانی که نظام تولیدی حاضر ادامه دارد، نمی‌توان این فعالیت‌ها را کنار گذاشت. برعکس، لازم

است تا از طریق ایجاد و ادغام اتحادیه های کارگران در کشورهای مختلف این فعالیت ها فراگیر شود. از سوی دیگر، بدون این که کارگران خود به خود متوجه باشند، اتحادیه های کارگری مراکزی برای تشکل طبقه کارگر به وجود آورده اند، همان گونه که انجمن های شهر و کمون های قرون وسطی (به عنوان مراکز تشکل) برای طبقه متوسط عمل کردند. اگر به اتحادیه های کارگری در جنگ و گریز مابین کار و سرمایه احتیاج است، وجود آنها به عنوان عاملین تشکل برای فراسوی رفتن از نظام کارمزدی و حکومت سرمایه پر اهمیت تر است."

معهدا مارکس چشم خود را بر روی اتحادیه های معینی که در کادر مبارزات محلی بیتوته می کنند نمی بندد. او می گوید:

"اتحادیه های کارگری به دلیل توجه مفرط به مبارزات محلی و مقطعی با سرمایه، هنوز کاملا به قدرت شان در مقابله با تمامیت نظام بردگی مزدی پی نبرده اند. از همین رو آنها از جنبش های اجتماعی و سیاسی فاصله گرفته اند. اخیرا به نظر می رسد که آنها تا حدی به نقش تاریخی خود پی برده اند. به عنوان نمونه می توان از شرکت آنها در جنبش سیاسی اخیر انگلیس، مواضع جامع تر در ایالات متحده، و مصوبه زیر که در کنفرانس بزرگ اخیر نمایندگان اتحادیه کارگری در شهر شیفیلد (انگلیس) به تصویب رسید، یاد کرد."

اما او از واقعیت تجربی اتحادیه های معینی به نفی ظرفیت اتحادیه ها به طور عام در نمی غلطد و حتی توجه آنها را به توان رهایی توده های میلیونی جلب می کند. مارکس می گوید:

"جدا از اهداف اولیه‌شان، اتحادیه‌های کارگری باید بیاموزند که آگاهانه به عنوان مراکز تشکیلاتی طبقه کارگر در جهت منافع وسیع‌تر و آزادی او عمل کنند. آن‌ها باید به هر جنبش اجتماعی و سیاسی که در این جهت عمل می‌کند، یاری برسانند. خودشان را مدافعان و نمایندگان کل طبقه کارگر دانسته و این چنین هم عمل کنند و از تلاش برای پیوستن کارگران غیر متشکل به صفوف خود کوتاهی نورزند. آن‌ها باید به دقت حافظ منافع کم درآمدترین حرفه‌ها، چون کارگران کشاورزی، و آنان که به خاطر شرایط استثنایی از قدرت تهی هستند، باشند. آن‌ها باید جهانیان را قانع کنند که تلاش‌های‌شان تنگ نظرانه و خودخواهانه نیست و با هدف رهایی توده‌های میلیونی ستم دیده انجام می‌شود".

تا این جا مشاهده کردیم که نوع نگاه گرایش اقلیت، ربطی به نوع نگاه مارکس به اتحادیه ندارد. و یک تجدید نظر آشکار از تبیین مارکسیستی به شمار می‌رود. حالا از منظر دیگری به مساله نگاه کنیم. و ببینیم که آیا تز انطباق ساختار اتحادیه با سرمایه‌داری یا همان بحث معروف بوروکراسی اتحادیه یا سازماندهی عمودی و آمرانه چه چیزی در بر دارد.

واقعیت این است که این سفسطه حامل هیچ نکته‌ی بدیع، اصیل و نوآورانه‌ای نیست؛ چرا که ما پیش‌تر با همین استدلال از سوی حزب کمونیست کارگری مواجه شده بودیم. آن‌ها در انکار ضرورت مبارزه برای اتحادیه از "دور شدن از دموکراسی مستقیم و شکل‌گیری یک بوروکراسی مافوق کارگران" (2) سخن



گفته بودند. و بدین اعتبار گرایش اقلیت دارد همان حرف این جریان را به طور ملال آور تکرار می‌کند. در ادبیات راه کارگر اما بارها به این سفسطه پاسخ داده شده است و روی آوری گرایش اقلیت به سوی این موضع نه تکامل رویکرد راه کارگر، بلکه روند بازگشت و انحطاط را نشان می‌دهد. متاسفانه این پدیده منحصر به تشکیلات ما و به این موضوع مشخص نمی‌شود، بلکه هم اکنون در قلمرو استقلال تشکل کارگری از احزاب نیز این روند بازگشت مشاهده می‌شود. کافیست به نوشته رفقا حمید قربانی و ناصر اصغری در نفی تشکل مستقل از احزاب مراجعه کرد. تا روند برگشت به مواضع انحرافی را مشاهده کرد. موضعی که نظیر این خرافه نادرست که در شرایط سرکوب نمی‌توان تشکل بر پا کرد، مدت‌ها بود خاموش شده بود. متاسفانه در چپ ایران چیزی در سر جای خود قرار ندارد. در پیوند با سازمانیابی توده‌ای به جای بحث پیرامن استراتژی تکوین تشکل کارگری در ایران، ما هنوز در باره برخی مفاهیم اصولی مشکل داریم. و درست در جای که باید به بحث‌های هویت، اصول عام برنامه‌ای، تجدید آرایش چپ، بازسازی روایتی جدید از سوسیالیسم... بعد از 20 سال از فروپاشی شوروی (برخی تازه به این نتیجه رسیده‌اند که باید درباره سوسیالیسم "ترویج" کرد) کوشش می‌کردیم با مبارزه ارزان قیمت ضد رژیم با درون مایه افشاگری دست دو رو به رو هستیم.

اکنون به مساله بوروکراتیسم می‌پردازیم. تردیدی نیست که در سنت مارکسیستی انتقاد از بوروکراتیک شدن اتحادیه‌ها چیزی تازه‌ای محسوب نمی-

شود؛ حتی برعکس ردپای آن را می‌توان در آثار مارکس و انگلس سراغ گرفت که به عنوان نمونه بر برخی از اتحادیه‌ها بوروکراتیک انگلیس انتقاد کرده بودند. یا به روزا لوکزامبورگ مراجعه کرد که چالش با بوروکراسی اتحادیه‌ها یکی از مشغله‌های ذهنی او را تشکیل می‌داد. معهدا برقراری یک رابطه‌ی ذاتی و ماهوی بین بوروکراسی و اتحادیه به سنت مارکسیستی تعلق ندارد و به جریانی ضدمارکسیستی یا غیر مارکسیستی تعلق دارد. کافیسیت در این باره به کتاب "احزاب سیاسی" رابرت میشلز مراجعه کرد تا با تز انحرافی "قانون آهنین الیگارش" او آشنا شد. تزی که از سال 1911 تا کنون بارها توسط مارکسیست-ها مورد نقد و چالش فرار گرفت. یکی از شیواترین نقد بر آرای او به پری اندرسون تعلق دارد که در پیوند با همین بحث مشخص ردیه‌ای بر این تز نگاشت که جا دارد به طور کامل نقل شود. او می‌گوید "مسلمنا درست نیست که قانون جبری‌ای به نام "قانون آهنین الیگارش" وجود دارد که به طور اجتناب-ناپذیری یک بوروکراسی اتحادیه‌ای آمرانه می‌آفریند که در برابر نیازهای اعضای خود بی تفاوت است. این مفهوم صرفا همان چیزی است که الوین گولدنر "عوارض متافیزیکی بوروکراسی" می‌نامد. هیچ دلیل اساسی وجود ندارد که اتحادیه‌های صنفی، هر اندازه بزرگ نتواند از یک دموکراسی با شرکت وسیع اعضا و تکی بر حق پرس و جوی آنان برخوردار باشد: اگر این اتحادیه‌ها چنین دموکراسی را معمولا به دست نمی‌آورند ناشی از ضرورت‌های کور سازمانیابی در مقیاس بزرگ نیست، بلکه ناشی از محیط سیاسی‌ای است که در آن فعالیت

می‌کنند. (3) برخی دیگر از "قانون آهنین دموکراسی" سخن می‌گویند که می‌تواند جایگزین قانون آهنین اولیگارش‌ی قرار گیرد. در این باره ادبیات بسیار خواندنی وجود دارد که مارکسیست‌ها در قبال این خرافه به نگارش در آورده‌اند. به علاوه تکوین بورکراسی منحصر به اتحادیه نیست، بلکه علاوه بر اتحادیه می‌تواند دامن کمیته کارخانه، شورا یا هر نهاد توده‌ای - طبقاتی یا سیاسی را هم در بر بگیرد. هنگامی که توده تشکیل دهنده آن کماکان منفعل باقی بماند. بوروکراسی یک پدیده‌ی عام‌تر است و در نهادهای دیگر قابل نیز مشاهده است. وانگهی تکوین آن مقدم بر وجود اتحادیه بوده است یعنی بورکراسی وجود داشت، اما اتحادیه‌ای وجود خارجی نداشت. بدین اعتبار برقراری پیوند ذاتی بین بورکراسی و اتحادیه سخنی به مراتب نسنجیده و نادرست محسوب می‌شود. چرا که هنگامی ما می‌توانیم از پیوند ذاتی دو عنصر سخن بگوییم که وجود یکی با دیگری در طول زمان با هم رابطه‌ای جدایی ناپذیر داشته باشند. نکته جالب این که، گرایش اقلیت در نفی اتحادیه پیگیر نیست؛ آن چه که در مقدمه گفته در نتیجه خود را نقص می‌کند. طبق مقدمات نظری قطعنامه‌ی اقلیت، اتحادیه‌ها "همیشه خود را در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری و قوانین موجود آن تعریف کرد"، "مبارزه را به رفرم محدود می‌کنند"، اتحادیه‌ها و سندیکا‌های رایج به لحاظ سازماندهی و ساختار با منطق سازماندهی جامعه سرمایه‌داری منطبق اند"، و "در ساختار عمومی این جوامع جذب و حل می‌شوند".

یک مخالف پیگیر اتحادیه بنا به همین دلایل به نفی اتحادیه می‌رسد. اما گرایش اقلیت در منتهای ناباوری می‌پذیرد که: "این رویکرد به مواضع حاکم، رسمی و تعریف شده آن‌ها برمی‌گردد و به معنی نادیده گرفتن زمینه‌های مبارزه توده‌ای رادیکال و از پائین علیه سیستم حاکم و نیز ساختارها و سیاست های رسمی این اتحادیه‌ها توسط بخش‌هایی از توده‌های کارگر موجود در این نوع تشکل‌ها که به ویژه در مواقع تشدید بحران سرمایه‌داری صورت می‌گیرد نیست."

در اینجا ما با رویکردی مواجه ایم که نام آن چیزی جز التقاطی‌گری فکری و سیاسی نیست. این موضع البته با نظر رفیق پیران آزاد از رفقای اقلیت که هر نوع اتحادیه را مردود می‌داند تناقض دارد. این تبصره بر این تزه، بنا به عادت مالوف رفیق تقی روزبه باید دستپخت او باشد که ما پیش‌تر برخوردهای التقاطی (رفیق روزبه یکبار گفته است که من هم مارکسیست هستم و هم آنارشیست!!!) او را به مسایل دیگر مشاهده کرده بودیم.

نکته مهم دیگری که در قطعنامه از آن سخن رفته است و باید به آن توجه کرد مساله محدودیت مبارزه اتحادیه در محل کار است و نتیجه‌ی مهمی که از این گزاره اخذ می‌شود. گرایش اقلیت می‌نویسد:

"علاوه بر این‌ها اتحادیه‌ها خود را اساسن به مبارزه در محل کار محدود می‌کنند. حالا سال‌هاست که با واکنش سرمایه در برابر مبارزات کارگری و تغییرات

در ساختار کار و تولید، محل کار علیرغم اهمیت آن دیگر آن نقش محوری سابق را ندارد."

در پاسخ با این نقد باید گفت اکنون مدت دست کم سه دهه است که بحث نوسازی و احیای اتحادیه و استراتژی فراتر رفتن دامنه سازماندهی و مبارزه از محدوده‌ی محل کار به محل زندگی یکی از بحث‌های اصلی جنبش کارگری به شمار می‌رود. در این باره استراتژی‌های مختلفی پیشنهاد شده که خواننده علاقه‌مند می‌تواند به اثر "بحران اتحادیه‌ها و راههای برون رفت از آن" (4) مخصوصاً به مقدمه‌ی با ارزش ویراستار کتاب مراجعه کند تا ابعاد و دامنه بحث‌ها را مشاهده کند که تا چه مرحله پیش رفته است. اما عدم اشاره قطعنامه نویسان ما یا بی اطلاعی آن‌ها به این مباحث، کمترین انتقادی است که می‌توان به قطعنامه ایراد کرد. مساله مهم‌تر نتیجه‌گیری است که به تاسی از اثر "توده‌ی گونه‌گون" مایکل هارت و تونی نگری در این جا طرح شده است. این تز از یک خاستگاه نظری معینی برخوردار است که بدون وارسی مختصات آن نمی‌توان به خوبی آن را مورد نقد قرار داد. ریشه‌ی این تز به آتونومیست‌های ایتالیا بر می‌گردد که از تجدیدنظرهایی پی در پی درباره سوژه تاریخی به صورت کنونی در آمده است که من امیدوارم در نوشته دیگری به آن بپردازم

نکته آخر این که گرایش اقلیت برای سازماندهی توده‌ای طرحی اثباتی ندارند. آن‌ها در بهترین حالت به برخی خصوصیات یک تشکل اشاره می‌کنند. آن‌ها فاقد طرحی برای سازمانیابی توده‌ای اند. نوع تشکل مورد دفاع آن‌ها نام ندارد.

رفیق عزیز من شهاب برهان تعریف می کرد که از یک نفر پرسیده اند که شما به بچه شتر چه می گوئید. در جواب گفت "ما نمی گوئیم، نمی گوئیم تا بزرگ شد می گوئیم شتر". حالا حکایت رفقای اقلیت سازمان ماست. تشکل پیشنهادی آن ها معلوم نیست چه هست و چه نامی دارد. و آن جا که می گویند "ما بدون آنکه عناوین و نامها را عمده کنیم" دارند فقدان بدیل روشن در باره تشکل توده ای را می پوشانند. بحث بر سر این نیست که فرم سازمانی تشکل چه باشد افقی یا عمودی، بحث بر سر نوع تشکل است که این رفقا از دید روشنی در این باره برخوردار نیستند. به نظر من در ایران مشخص ما در شرایط سرکوب و در دوره تکوین اتحادیه، بهتر است حتی سازماندهی اتحادیه بر مدار روابط افقی، سیال، شُل و بدون دفتر و دستک باشد تا شبکه های اولیه سریعاً ضربه نخورند و بتواند به ادامه کاری خود ادامه دهد و نشو و نما پیدا کند. بدین معنا سازماندهی به شکل افقی می تواند هم چون تدبیری مناسب و موثر در این مرحله از حیات جنبش کارگری نقش مفیدی ایفا کند، اما تعمیم این مدل از سازماندهی برای همه ی دوره ها در همه توازن قوا نمی تواند تدبیر سنجیده ای به شمار رود.

نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

یادداشت‌ها:

- 1- گذشته و حال و آینده اتحادیه های کارگری کارل مارکس برگردان و یادداشت ها از: کامران نیری.
- 2- انترناسیونال شماره 1.
- 3- امکانات و محدودیت‌های اتحادیه‌های کارگری، پری اندرسون، برگردان شاپور اعتماد.
- 4- "بحران اتحادیه‌ها و راه‌های برون رفت از آن" از انتشارات بیدار. من نیز در مقاله "اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی پاسخی مناسب به سازمانیابی کارگران" به برخی از این مولفه‌ها اشاره کرده‌ام.



## ضرورت مبارزه با انحرافات در جنبش کارگری

جنبش کارگری کشور ما در شرایطی قرار دارد که به یک معنا می‌توان آن را یک نقطه عطف تلقی کرد. نقطه عطف بدین معنا که جنبش کارگری دارد از یک تندپیچ دشوار گذر می‌کند. عبور از این معبر دشوار، نه خودبه‌خودی رخ می‌دهد و نه امر ساده‌ای است که با خواندن یک ورد بتوان به راحتی از آن گذشت. هر آینه اگر یک رشته عوامل دست به دست هم ندهند و شرایط را برای گذار به سازمان‌یابی کارگران فراهم نسازند، پراکندگی کارگران در مقیاس سراسری می‌تواند تداوم داشته باشد. واقعیت این است که فرآیند سازمان‌یابی کارگران در ایران در مسیری مستقیم، خطی و همواره رو به جلو پیش نمی‌رود، بلکه با زیکزاک‌ها، عقب‌نشینی‌ها و پیش‌روی‌ها همراه است.

حالا همه می‌دانند که برای سازمان‌یابی کارگران عوامل متعدد باید دست به دست هم دهد تا این مهم به واقعیت بپیوندد. تا آن جا که به جنبش کارگری بر

می‌گردد یک رشته عوامل نظیر شرایط عینی، برانگیختگی هویت جمعی، شبکه‌های ارتباطی، فرصت‌های مناسب برای نطفه‌بندی تشکل توده‌ای وجود دارد. این واقعیت نیازی به استدلال و احتیاجی به ورود در هزارتوی بحث‌های بی و سر و ته فرقه‌ای ندارد. تنها کافی‌ست به تلاش پهلوانانه کارگران شرکت واحد، هفت تپه، کیان تایر... مراجعه کرد تا گرایش و کنش کارگران را در راستای سازمان‌یابی مشاهده کرد. آن چه که از حیث واقعی وجود دارد همین سرمایه اصلی برای سازمان‌یابی است. اما به سادگی می‌دانیم برای تکوین تشکل‌های توده‌ای این امری لازم‌ست اما کافی نیست. باید توجه داشته باشیم که برای سازمان‌یابی کارگران یک عامل، آن هم اراده خود کارگران کافی نیست؛ بلکه علاوه بر آن خنثی کردن سیاست رژیم، ابتکار فعالان سیاسی کارگری و به علاوه شرایط سیاسی - عمومی جامعه نیز هر یک به سهم خود نقش معینی ایفا می‌کنند. در پیوند با این موضوع می‌توان گفت اگر در شرایط فرضی و در زمینه‌ی معینی یا به طور مشخص‌تر در شرایط برانگیختگی هویت جمعی کارگران، عامل‌های دیگر نقش مخرب بازی کنند و یا در جهتی معکوس فعالیت کارگران حرکت کنند سازمان‌یابی کارگران اگر نگوییم ناممکن، سخت دشوار می‌شود.

برای این که زمینه‌ی عینی سازمان‌یابی از قوه به عمل در آید ما نیاز داریم که یک استراتژی سازمان‌یابی کارآ، منطبق با شرایط اتخاذ کنیم. بدون استراتژی

راهنما، تکوین تشکل توده‌ای دشوار می‌نماید. حتی خودانگیخته‌ترین فعالیت‌های کارگری به تعبیر گرامشی عناصر معینی از آگاهی متناسب با خود را نشان می‌دهد. و به تجربه می‌دانیم آن جاها که این دو عامل دست به دست هم می‌دهند میزان موفقیت تا چه حد بالا می‌رود. اتخاذ استراتژی برای سازمان‌یابی امری ضروری است اما برای تکوین آن کافی نیست. این امر باید با کاربرست تجربه‌ی جنبش‌های کارگری چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی گره خورد تا خود را غنا بخشد و افق‌های بزرگی را منعکس کند تا از طریق برداشتن گام‌های موثر، با عنایت به همین چشم‌انداز بزرگ به طور سنجیده و استوار قدم بر دارد. برخوردار شدن از این عامل‌ها هنوز به معنای تکوین تشکل توده‌ای در یک کشور معین نیست. بدون استفاده از ضعف دشمن و ایجاد شکاف در صفوف آن و خنثی و درهم شکستن تاکتیک‌های رژیم استبدادی، سازمان‌یابی کارگران به سختی پا می‌گیرد.

آن چه که تا این جا به آن اشاره شده برشماری عامل‌های مهم و اساسی هستند که نقش قابل ملاحظه‌ای در تکوین تشکل توده‌ای کارگران در مقیاس بزرگ ایفا می‌کنند. هدف این نوشته، نه تشریح استراتژی سازمان‌یابی کارگران است نه شناسایی ارگان‌ها، نه سیاست‌های رژیم اسلامی؛ بلکه در این نوشته به یک عامل دیگر می‌خواهم توجه کنم که در حد خود و به سهم خود نقش

مخربی تا کنون در سازمان‌یابی جنبش کارگری ایفا کرده است. این عامل چیزی جز انحرافات چپ و راست در جنبش کارگری نیست.

نگاهی به اقدامات فعالان جنبش کارگری نشان می‌دهد که از یک سو حرکت‌های امیدبخش و موثر-نظیر تکوین شورای همکاری تشکل‌های کارگری- برای عروج و برآمد جنبش کارگری سازمان داده می‌شود و از سوی دیگر برخوردهای فرقه‌گرایانه کماکان به عنوان مانعی در برابر پیشروی سازمان‌یابی کارگران از خود جان سختی نشان می‌دهد. اکنون پرسش مهم و عاجل در نزد فعالان کارگری این است که چگونه باید بین اتحاد در مبارزه و اختلاف فکری تناسب برقرار کرد؟

بگذارید قبل از این که به طور مستند به گرایش‌های منفی پردازم به عمومی-ترین انحرافات اشاره کنم که در چند دهه‌ی اخیر هم‌چون مانعی در جنبش کارگری عمل کرده است:

- یکی از جان سخت‌ترین انحرافات که جنبش کارگری کشور ما از آن رنج می‌برد این باور نادرست است که در شرایط استبداد و یا دیکتاتوری جنبش کارگری نمی‌تواند خود را سازمان دهد و نیروهایش را متشکل سازد. مطابق این دیدگاه سازمان‌یابی کارگران محصول آزادی سیاسی است و در فضای دموکراتیک است که تشکل‌ها از جمله تشکل کارگری می‌بالند و پا می‌گیرند.

- گرایش انحرافی دیگری که به سهم خود تا کنون مانع سازمان‌یابی مستقل کارگران شده است این است که تکیه یک جانبه بر امکانات قانونی دارد. این گرایش به جای سازمان‌دهی نیروی کارگران در پایین، نگاه به بالا دارد و در بساط بالایی‌ها بازی می‌کند. جوهر فعالیت این گرایش این است که از بالایی‌ها انتظار دارد که حقوق کارگران نظیر حق تشکل را به رسمیت بشناسند و امکانات اجرای آن را فراهم آورد. این نگاه فشار پایینی‌ها را در نزد حکومت منعکس نمی‌کند بلکه نرمش و توافق کارگران با مقامات دولتی را تبلیغ می‌کند.
- انحراف دیگری که جنبش کارگری ما - به مدت طولانی چه از مقطع شهریور بیست تا سال 32 و چه از دوره‌ی انقلاب تاکنون از آن آسیب دیده - این است که استقلال تشکل‌های توده‌ای به رسمیت شناخته نمی‌شود و با توجیهات و سفسطه‌های نادرست اهمیت آن نادیده گرفته می‌شود. هم اکنون استقلال تشکل‌های توده‌ای از دولت، سرمایه‌مورد پذیرش قرار گرفته است، اما استقلال آن از احزاب سیاسی کماکان مردود اعلام می‌شود یا در باره آن سکوت می‌شود.
- گرایش انحرافی دیگری که در جنبش کارگری ما به وفور یافت می‌شود این باور به ظاهر رادیکال است که مبارزه کارگران در عرصه اقتصادی و استقلال این سطح از مبارزه در خود تحقیر می‌شود. در این دیدگاه مبارزه

اقتصادی تا آنجا ارزش دارد که به عرصه سیاسی فراروید و یا به مبارزه علیه سرمایه‌داری ارتقاء یابد.

• انحراف دیگری که در جنبش ما رایج است این است که هر اتحادیه-ای ضرورتاً و ذاتاً به بوروکراتیسم منجر می‌شود. این دیدگاه اگرچه خواهان روابط و مناسبات دموکراتیک در نهادهای توده‌ای است اما خرافه‌ای را تبلیغ می‌کند که ربطی به نظریه‌ی مارکسیستی اتحادیه ندارد. این دیدگاه به ظاهر رادیکال در عمل تسلیم بوروکراسی اتحادیه می‌شود و طرحی برای مقابله با آن ارائه نمی‌دهد. این دیدگاه نگاهی جبرباوارانه و ذات‌گرایانه به بوروکراسی دارد و به نحو ساده‌لوحانه‌ای تشکل‌های کارگری دیگر از جمله شورا را از این عارضه معاف می‌داند.

پس از برشماری عمده‌ترین انحراف‌هایی که در چند دهه‌ی گذشته به سهم خود مانعی در راه سازمان‌یابی کارگران عمل کرده اینک به گرایش‌های انحرافی مشخص‌تری در جنبش کارگری می‌پردازم.

### سیمای گرایش راست جنبش کارگری

سیمای گرایش راست در جنبش کارگری با تبلیغ هم‌کاری خود با دیگران و میل به سازش مشخص می‌شود. آن‌ها تفاوت بین نیروهای سیاسی و طبقاتی را

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

تقلیل می‌دهند و با چشم‌پوشی بر این تمایزات عملاً همکاری بین آن‌ها را تبلیغ می‌کنند.

این روایت را در نوشته‌های هیات موسسان سندیکاها و آقای اکبری به عنوان یکی از مبلغان این گرایش می‌توان سراغ گرفت که مدافع ثابت قدم گرایش راست در جنبش کارگری است و سیمای آن را نمایندگی می‌کند.

برای تشخیص سیمای گرایش راست جنبش کارگری در این نوشته من به چند محور اشاره می‌کنم. این محورها اگرچه همه‌ی سویه‌های گرایش راست را پوشش نمی‌دهد معهذاً به روشن شدن چهره عمومی گرایش راست کمک می‌کند. این محورها به قرار زیر اند:

الف- مدل سندیکا و مضمون فعالیت آن و روش دستیابی به آن

ب- تحلیل از ارگان‌های شبه کارگری و موضع در قبال آن

ج- نحوه‌ی برخورد به گرایش چپ‌روانه در جنبش کارگری

در این جا به تک تک این محورها به طور اجمالی به نکاتی اشاره می‌کنم

الف- مدل سندیکا و مضمون فعالیت آن و روش دستیابی به آن

آن چه که گرایش راست در پیوند با سازمان‌یابی کارگری پیشنهاد و در عمل پیش برده است، سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا است. فعالان و مدافعان گرایش راست، خواهان تشکیلی هستند که قانون کار یا قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا مقاوله‌نامه‌های جهانی آن را تصریح کرده است. در این

مدل از سندیکا، اصل بر قانونیت این نهاد است؛ و تلاش فعالان کارگری مدافع این نوع سندیکا افناع رژیم حاکم، برای پذیرش موادی است که خود رژیم در حقوق و قانون خود به رسمیت شناخته است. اشاره به بندهایی از قانون کار یا قانون اساسی و یا موادی از مقابله‌نامه‌های جهانی ورد زبان این بخش از کارگران است. آن‌ها اساساً در پی فشار از پایین برای ایجاد سندیکا نیستند بلکه اساساً با نگاه به بالا و چانه‌زنی با مقامات می‌کوشند مسیر شکل‌گیری آن را هموار سازند. ساختار سندیکای مطلوب این مدل، ساختاری حقوقی- قانونی است که همه ارگان‌های آن در پیشگاه رژیم باز و قابل دسترس است. مدافعان این نوع مدل تعمد دارند که به رژیم حاکم یادآوری کنند که دقیقاً در چارچوب قانون دارند فعالیت می‌کنند. این ساختار سندیکایی با اصل سه جانبه‌گرایی و "هم‌زیستی مسالمت‌آمیز" کارگران با کارفرمایان و دولت انطباق ذاتی دارد. این سندیکاها تمایز کار از سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند بلکه منافع مشترک آن‌ها را بیان می‌کنند. گرایش راست به رژیم انتقاد می‌کند که گرا "امر سه‌جانبه‌گرایی را از صورت نمایش به جلوه‌ای واقعی تبدیل" نمی‌کنند.

آن‌ها می‌گویند: "ما اعضای هیأت موسسان سندیکاهای کارگری ایمان داریم که جنبش سندیکایی - اتحادیه‌ای در کشور عزیزمان ایران، می‌تواند موجب رشد و شکوفایی اقتصادی ملی، ارتقای سطح کمی و کیفی تولیدات ملی، زحمتکشان و ضامن برقراری روابط سه‌جانبه‌ی اصولی و پایدار شرکای اجتماعی خواهد بود"



روش دستیابی به این مدل از سندیکا رابطه‌ی تنگاتنگی با مضمون فعالیت و اهداف سندیکای مزبور دارد. آن‌ها در انتخاب شیوه‌های مبارزه به اشکال قانونی توجه دارند و مذاکره با مقامات، طومارنویسی، مراجعه به اماکن دولتی... از اشکال رایج و عمومی شیوه‌های مبارزه طرفداران این مدل از سندیکا به شمار می‌رود.

به عنوان نمونه می‌توان به دیدگاه آقای حسین اکبری مراجعه کرد که کمابیش این مدل و روش دستیابی به سندیکا را تبلیغ می‌کند. او می‌گوید: "کارگران باید با تکیه به دانش طبقاتی و تجربیات موجود که در نزد فعالان صنفی کار قدیمی و روشنفکران آگاه به قوانین و مقررات کار و همچنین اندیشمندان علم اقتصاد سیاسی شیوه‌های فریبکارانه‌ی سرمایه‌داری را بازشناسند و با توجه به واقعیات موجود زندگی اجتماعی شیوه‌های مبتنی بر علم و عمل را در جهت مبارزه برای کسب آن چه که قانون اساسی در رابطه با حقوق ملت و قانون کار در رابطه با روابط کار مورد توجه قرار داده‌اند و هم-چنین در راه ایجاد قوانین مترقی و ضروری که قوانین موجود بدان‌ها توجه نداشته است فعالیت نمایند و این مقدر نیست مگر در جریان فراهم آمدن تشکیلات توانمند صنفی و اتحادیه کارگری که اصل 26 قانون اساسی مبادرت به تشکیل آن‌ها را پذیرفته است." (1) یا آن جا که آقای اکبری بی احتیاطی می‌کند و دم از کنترل کارگری می‌زند باز هم این اقدام را در پیوند با

"قراردادهای دوجانبه" طرح می‌کند. او می‌گوید: "ایجاد تشکل‌های سندیکایی و اتحادیه‌ای این توان و استعداد را در شرایط کنونی دارد تا بتواند ضمن دفاع از حقوق صنفی و طبقاتی، زمینه را برای گونه‌ای برقراری کنترل کارگری بر تولید از راه عقد قراردادهای دوجانبه که متضمن منافع کارگران باشد برقرار سازد" (2). یا آقای مازیار گیلانی نژاد عضو هیات موسس سندیکاهای کارگری ایران می‌نویسد: "اصل ۲۶ قانون اساسی دایر به آزادی تشکل و خودداری از هر نوع دخالت در کار آنهاست". آقای گیلانی نژاد عضو هیات موسس سندیکاهای کارگری ایران حتی تا آنجا پیش می‌رود که مرز اتحادیه و دولت را مخدوش می‌کند. او می‌گوید: "سندیکاهای استوار نه تنها معارض حکومت‌ها نیستند بلکه حتی می‌توانند بخشی از وظایف دولت را بر عهده گرفته و بدین‌سان در پیوستگی توسعه جامعه رو به تکامل نقش موثری داشته باشند". (3)

ویژگی دیگری که گرایش راست را متعین می‌کند، خرافه مبارزه‌ی قانونی است. آنها برای دستیابی به تشکل کارگری تعامل با رژیم، شرکت در ارگان‌های حاکمیت را در این یا آن لحظه‌ی سیاسی و از طریق افزایش به اصطلاح نمایندگان جامعه کارگری در مجلس یا شوراهای اسلامی کار توهم تصویب قوانینی به نفع کارگران را تبلیغ می‌کنند. عبارت مورد علاقه این گرایش به رسمیت شناختن "حقوق سندیکایی" توسط رژیم است. آنها از تکرار این

خواست از رژیم خسته نمی‌شوند و مدام دست نیاز به سوی رژیم دراز می‌کنند. آن‌ها می‌گویند:

"از وزارت کار انتظار می‌رود که طی فراخوانی جهت برقراری روابط سه جانبه، از کلیه کارگران و کارفرمایان خواسته شود نسبت به ایجاد سندیکاهای خود اقدام نمایند."

"ما کارگران به دلیل محرومیت از داشتن تشکیلات اتحادیه‌ای مستقل از حضور نمایندگان واقعی خود در پارلمان و دیگر نهاد های مدنی مثل شورای عالی کار، هیئت‌های حل اختلاف و غیره ... محروم می‌باشیم..."

"ما خواهان به رسمیت شناخته شدن کلیه حقوق سندیکایی تصریح شده در منشور جهانی سندیکایی و مقاله‌نامه‌های بین المللی سازمان جهانی کار که دولت جمهوری اسلامی ایران نیز آن را امضا و به رعایت آن متعهد است، می‌باشیم."

...در قوانین اساسی و کار جمهوری اسلامی ایران نیز بخش هایی از آن رسمیت یافته است، بر همین اساس ما خواستار احقاق حقوق حقه و انسانی خود که کرارا در قطعنامه‌ها و همایش‌های کارگری بر آن تاکید شده مجلس خانه ملت است. و کارگران و زحمتکش‌ان، بیش‌ترین جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. ما خواهان ایجاد شرایط مناسب جهت حضور نمایندگان واقعی کارگران به نسبت جمعیت کارگری کشور در مجلس شورای اسلامی هستیم ...

...ما کارگران حق و وظیفه خود می‌دانیم که از طریق تشکل‌های کارگری در ترکیب مدیریت سازمان تامین اجتماعی حضور یافته و در سیاست‌گذاری‌های آن سهیم باشیم ... " (4)

در همه این عبارات، برای ایجاد سندیکا، بالایی‌ها بیش از اراده‌ی مستقل توده‌های کارگر نقش ایفا می‌کنند. آن‌چه که تا این جا گفته شده است خصلت عمومی گرایش راست را مشخص می‌کند، و شاید در این جا یا آن‌جا موضع طرفداران این نوع سندیکا با مدل بیان شده فرقی‌هایی داشته باشد. اما مختصات اصلی این نوع سندیکا را می‌توان در مولفه‌های زیر خصلت‌بندی کرد:

- 1- سندیکای مبتنی بر همکاری طبقاتی و ادغام شده در سیستم نه استوار بر ستیز کار و سرمایه
- 2- سندیکایی که به روش قانونی در چارچوب نظام به دست می‌آید نه در اثر مبارزات کارگران علیه نظام.

#### ب- تحلیل از ارگان‌های شبه کارگری رژیم و موضع در قبال آن

یکی از شاخص‌هایی که می‌توان از آن برای خصلت‌بندی گرایش راست بهره گرفت نحوه‌ی برخورد با نهادها و ارگان‌های رژیم اسلامی است. یک نگاه اجمالی به ادبیات گرایش راست نشان می‌دهد که آن‌ها درکی به غایت راست و صوری از نهادهای رژیم اسلامی دارند. آن‌ها مجلس شورای اسلامی را "خانه

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

ملت" یا "پارلمان" می‌نامند. آن‌ها خواهان شرکت در مدیریت تامین اجتماعی‌اند یعنی نهادی که پول بیمه کارگران را سر کیسه کرده و تاکنون هیچ یک از مدیران آن توسط کارگران انتخاب نشده‌اند. آن‌ها نسبت به وزارت کار توهم می‌پراکنند و در همایش کار آن‌ها شرکت می‌کنند، آن‌ها اقدامات ضد کارگری رژیم را نه از سرشت ارتجاعی آن، بلکه تا حدی از بی اطلاعی کارگران نتیجه می‌گیرند و می‌گویند "در حالی که انبوه کارگران نسبت به روابط و مقررات کار بی اطلاع هستند نمی‌توان انتظار داشت مسوولین روابط کار کشور را به طور عادلانه برقرار کنند و به آن پای بند باشند. امروز بیش از همیشه، کار آگاهگرانه در بین توده وسیع کارگران در محل‌های کار و تولید و خدمات اجتماعی ضرورت جدی و کتمان ناپذیر است. هرگاه کارگران نسبت به مواد قانون اساسی و قانون کار و تامین اجتماعی، آگاهی یابند"

آقای اکبری پیش‌تر در جایی تلاش کرده است مواضع نیروهای مختلف را پیرامون قانون کار دسته‌بندی کند. او ضمن دسته‌بندی به نحوی موضع خود را در قبال ارگان‌های شبه‌کارگری روشن می‌سازد. آقای اکبری در این باره می‌گوید: "مواضع و دیدگاه‌هایی که در ستیز بر سر قانون کار و چگونگی آن به مبارزه پرداختند، عمدتاً در سه دسته خلاصه می‌شوند". او این سه دسته را چنین توصیف می‌کند:

"دسته اول، معتقد بود که روابط مبتنی بر اصل تراضی طرفین است و نیاز به قانون ندارد و اصولاً هر قانونی در این رابطه اصل آزادی اراده را از طرفین سلب می‌کند.

دسته‌ی دوم، روابط و مقررات کار در شکل قانون کار را تنظیم‌کننده‌ی روابط کار و صاحب کار می‌دانست و اعتقاد داشت که باید قانون کار مبتنی بر اصول پذیرفته شده در قانون اساسی و در شان جامعه‌ی ایران انقلابی تصویب گردد.

دسته سوم، معتقد بود که تنظیم روابط و مقررات فی مابین نیروی کار و صاحب کار طی قانون قبل از انقلاب امکان‌پذیر است."

آقای اکبری پس از برشماری دیدگاه‌های مختلف آن‌ها را از نقطه نظر ارزشی خصلت‌بندی می‌کند و می‌گوید: "دیدگاه‌های اول و سوم طی فرآیند مبارزه علیه تصویب قانون کار تدریجاً متحد عمل نموده و در مجموع به عنوان نمایندگان سرمایه‌داری تجاری و لیبرال ایران به کارشکنی در تصویب قانون کار عمل می‌کردند ولی از آن جا که جنبش قانون کار بسیار نیرومند بود کم-کم به عقب‌نشینی در مواردی به نفع حفظ موادی دیگر از آخرین پیش‌نویس قانون کار ناچار گردیدند."

اما در پیوند با دسته دوم اکبری حرف دیگری دارد و می‌گوید: "دیدگاه دوم حاصل نظرات کارگران و مدافعان آنان در درون و بیرون از حاکمیت بود."

پرسش این است که مدافعان کارگران در درون "حاکمیت" چه کسانی اند؟ آقای اکبری در پاسخ می‌گوید: "در این میانه بخش مدافعان حقوق کار وابسته به حاکمیت عمدتاً در خانه کارگر فعلی متمرکز می‌باشند". (5)

آیا خانه کارگر مدافع حقوق کارگران در درون حاکمیت است؟ پاسخ این پرسش را همه‌ی کسانی که در جنبش کارگری فعالیت می‌کنند و برای سازمان‌دهی اراده‌ی مستقل و طبقاتی کارگران تلاش می‌ورزند نه حالا بلکه از دوره‌ی اشغال خانه کارگر توسط باند تبهکار- محجوب، کمالی و ربیعی - به تجربه می‌دانند. خانه کارگر یک ارگان شبه فاشیستی است که منافع کارگران را نزد حاکمیت منعکس نمی‌کند بلکه سیاست حاکمیت را در میان کارگران به پیش می‌برد. بیان کار خانه کارگر در همه‌ی سال‌های بعد از انقلاب شکار فعالان چپ و مستقل کارگری، درهم شکستن نهادهای مستقل کارگری نظیر شوراها و سندیکاها و بیراهه کشانده اعتراضات یا محدود کردن دامنه‌ی آن بوده است. هنوز که هنوز است چکه‌های خون زبان اسانلو توسط قداره‌بندان خانه کارگر - که این سند رسوایی و لکه‌ی ننگی برای محجوب و خانه کارگر به شمار می‌رود- بر سنگ‌فرش خیابان خشک نشده است.

یا آقای حسن اکبری برای ایلنا یکی از ارگان‌های خبری رژیم رسالت اعتلای سطح آگاهی طبقه شریف کارگر قایل است او می‌گوید: "ایلنا با هدف بویژه

اعتلای سطح آگاهی طبقه شریف کارگر فعالیت خود را با حمایت خانه کارگر  
آغاز کرده است". (6)

اگر در چند سال گذشته به ادبیات آقای اکبری مراجعه کنیم یک خط ثابت در آن دیده می‌شود و آن گوشزد کردن خطر چپ‌روی در جنبش کارگری است. آیا این خطر در جنبش کارگری وجود ندارد؟ در این تردیدی وجود ندارد که جنبش کارگری ما صرفاً از راست روی ضربه نخورده بلکه از گرایش نابهنگام با واقعیت برخی از چپ‌ها هم آسیب دیده است. اما مشکل آقای اکبری و زاویه برخورد او با چپ‌ها از یک درونمایه عمیقاً راست برخوردار است. اما حتی تا آنجا پیش می‌رود که مصاحبه یکی از اعضای شرکت واحد با یک رادیوی خبری اپوزیسیون را برنمی‌تابد و آن را تقبیح می‌کند یا این شبه را ایجاد می‌کند که سرگرایش چپ به جاهای خطرناک وصل است. او در باره فعالین جنبش لغو کارمزدی می‌گوید: "آخر این حماقت محض نیست که عده‌ای در این شرایط شعارهای توخالی کنترل کارگری برتولید را دست‌مایه قرار می‌دهند و از فعالیت سندیکایی کارگران برای ایجاد سندیکاها به خیانت آن‌ها علیه طبقه کارگر در راه نابودی نظام سرمایه‌داری سخن می‌گویند که: "در روزهایی که کارگران نیشکر هفت تپه، تمامی شهر شوش و جاده‌های خوزستان را به میدان جنگ و گریزهای پراکنده، علیه اشرار دولتی سرمایه تبدیل کرده بودند، ناگهان لیست مطالبات کارگران دستکاری شد. سایت‌های اینترنتی مهور به چهره‌های



متمایز، اما منشعب از ریشه های طبقاتی واحد، تمامی تلاش خود را به کار گرفتند تا شاید طوفان خشم و قهر ضد سرمایه داری توده های وسیع کارگر هفت تپه را، در شیون و شین بازسازی سندیکا غرق کنند و مطابق دلخواه خود تصویر نمایند" (فعالین جنبش لغو کار مزدی خرداد ماه ۱۳۸۷).

این نمونه ای از کج فهمی هایی است که ریشه در دنباله روی از تئوری های قرون گذشته دارد و تقریباً بیش از دو قرن است که تکامل اجتماعی را در هیچ جای دنیا نفهمیده است - البته با فرض آنکه بی غش باشد". (7)

منظور اکبری جدا از نادرستی اعتقاد فعالین جنبش لغو کار مزدی از واژه ی بی غش کدام است؟ چرا اکبری نقد را از حوزه باور مدافعان این گرایش به انگیزه ی آنها تسری می دهد.

### گرایش انحرافی چپ در جنبش کارگری

در جنبش کارگری ما این تنها گرایش راست نیست که با سیاست های مماشات گرایانه ی خود در فرآیند سازمان یابی اراده ی مستقل کارگران اختلال ایجاد می کند بلکه علاوه بر آنها گرایش چپ هم در حد و سهم خود هم چون مانعی بر سر راه تشکیل یابی آنان عمل می کند. گرایش چپ، با برجسته کردن تفاوت سیاست خود با دیگران، یا تاکید افراطی بر خودویژگی اش، در استراتژی معطوف به سازمان یابی کارگران، این تمایز را چنان به یک اصل هویتی تبدیل

می‌شود که خود فلسفه‌ی وجود این سیاست- که همانا متشکل کردن کارگران است- زیر سؤال می‌رود. در این روایت مرزهای هویت و تاکیدهای سیاسی- نظری چنان پر رنگ است که هیچ اشتراک نظر یا اتحادی در عمل با دیگران دیده نمی‌شود. واقعیت این است که روایت چپ‌روانه مدافعان زیادی در میان برخی از طرفداران جنبش کارگری چه به صورت آشکار و چه به صورت ضمنی دارد. به عنوان نمونه می‌توان برخوردهای فعالان لغو کار مزدی را نام برد که به طور پیگیر و پیوسته و با زبان پرخاش‌گرانه به گرایش‌های دیگر جنبش کارگری حمله می‌کنند. این دسته از رفقا با وجود این که شعارها و اهداف رادیکالی را تبلیغ می‌کنند، اما در برخورد با دیگران مدافعان جنبش کارگری از خود ناشکیبایی، برخوردهای افراطی و خصمانه نشان می‌دهند. آن‌ها بیش از این که خشم خود را به دشمن اصلی در برابر پیش‌روی جنبش کارگری معطوف سازند در برخی موارد به دیگر گرایش‌های جنبش کارگری متمرکز می‌کنند و آن‌ها را مانع اصلی سازمان‌یابی جنبش کارگری قلمداد می‌کنند.

سیمای گرایش چپ‌روانه در جنبش کارگری را در محورهای زیر می‌توان شناسایی کرد:

- 1- مخدوش کردن شرایط تدافعی با شرایط تعرضی مبارزه
- 2- نفی استقلال مبارزه اقتصادی و گذار بی واسطه مبارزه سیاسی در هر شرایط

3- مخدوش کردن مرز مبارزه برای اصلاحات با مبارزه برای انقلاب

4- نفی تشکلهای غیر شورایی

یک خوانش اولیه از ادبیات گرایش چپروانه نشان می‌دهد که آنها مرز شرایط تدافعی با شرایط تعرضی مبارزه را مخدوش می‌کنند. استقلال مبارزه اقتصادی را فی نفسه نمی‌پذیرند و از پیوند مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی درک معینی را تبلیغ می‌کنند. مطابق این روایت از مساله، مبارزه اقتصادی تا آن جا اهمیت دارد که در خدمت مبارزه سیاسی قرار گیرد و یا به آن فرا روید. آنها مرز مبارزه برای اصلاحات با مبارزه برای انقلاب درهم می‌ریزند و سایر اشکال سازمان‌یابی کارگری غیر از شورا را بر نمی‌تابند. در این جا تلاش می‌کنم برخی استدلال‌های آنها را مورد بررسی قرار دهم.

اولین مساله‌ای که در مواضع گرایش چپ برجسته است این نکته است که آنها مرزهای شرایط مختلف مبارزه را در یک چشم‌بندی درهم می‌ریزند. شرایط تدافعی مبارزه نزد گرایش چپ تحت عنوان "اعتلا" مطرح می‌شود، شرایط استیصال و عقب نشینی با مقاومت گسترش‌یابنده مخلوط می‌شود و رشد مقاومت در برابر تعرض دشمن، حمله به دشمن و محاصره آن فهمیده می‌شود. به عنوان نمونه ناصر پایدار در مقاله‌ای "جنبش کارگری ایران: موقعیت کنونی مبارزه و راه‌کارهای روز" مخدوش کردن این دو شرایط را چنین به نمایش می‌گذارد. او از یک طرف می‌گوید:

"شرایط روز مبارزه طبقاتی و موقعیتی که جنبش کارگری ایران در متن این شرایط احراز کرده است، مساله‌ی تسامح در درک این شرایط، هر مقدار مساهله در پاسخ به جا و به موقع به نیازهای حاضر اعتلا و بلوغ مبارزات کارگران... تاثیرات بسیار مهلک... بر سرنوشت سال‌های آتی مبارزات توده‌های این طبقه بر جای می‌گذارد." (8)

اعتلا بنا به تعریف که برخی از مختصات آن را لنین برشمرده با گام گذاشتن تدریجی "به مرحله تعرض"، "گرایش به سوی انقلاب"، "رشد روزافزون روحیات انقلابی توده‌ها"... مشخص می‌شود حالا این مختصات را با این عبارت پایدار مقایسه کنید که به درستی می‌گوید: "محور اساسی خواسته‌ها و جنگ و جدال‌ها را همه جا دستمزدهای معوقه، بیکارسازی‌ها و خطر اخراج تعیین می‌کرده است". یا در جاهای دیگری در همان مقاله از "سطح نازل مطالبات کارگران"، "موقعیت ضعیف جنبش کارگری" ... سخن به میان می‌آورد. پرسش این است که اگر محور اساسی "خواسته‌ها و جنگ و جدال‌ها" در "همه جا" برای بدتر نشدن شرایط یا از دست دادن حقوق است نه حتی ارتقاء مطالبات این امر چگونه با "اعتلا" هم‌خوانی دارد؟ آیا در این جا مرز مبارزه تدافعی با مبارزه تعرضی در هم نریخته است.

مخدوش کردن شرایط تدافعی با تعرضی صرفا مابه‌ازای مفهومی ندارد و به تبلیغ نادرست واقعیت منحصر نمی‌ماند، بلکه اثر مهم آن بیش‌تر در قلمروی

عمل خود را نشان می‌دهد. این امر باعث می‌شود که در شرایط تدافعی از کارگران انتظار داشته باشیم به آن نوع از تاکتیک‌های مبارزاتی روی آورند که از توازن قوای عمومی فراتر باشد؛ این رویکرد می‌تواند جنبش کارگری را در معرض سرکوب دشمن قرار دهد و ضربات مهلکی بر پیکر آن وارد کند. و در شرایط تعرض، نازل‌تر از ظرفیت آن دوره دست به نبرد بزند که خود را از امکان پیش‌روی محروم کند. نتیجه‌ی هر دو رویکرد چیزی جز شکست برای جنبش کارگری به بار نمی‌آورد.

محور دیگری که در ادبیات چپ‌روانه جنبش کارگری مشاهده می‌شود این است که آن‌ها از ضرورت گذار از مبارزه اقتصادی به سیاسی به این نتیجه می‌رسند که در هر شرایطی این مهم قابل تحقق است. آن‌ها بدون در نظر گرفتن شرایط عمومی جنبش، رهنمودی به جنبش کارگری ارائه می‌دهند که درون-مایه آن گذار بی واسطه و بدون تدارک به عرصه‌ی سیاسی است.

برخی این گرایش را زیر پوشش مرزبندی با "تئوری مراحل" تبلیغ می‌کنند بدین معنا که پذیرش شکل اتحادیه‌ای یا تبلیغ مبارزه‌ی اقتصادی به معنای پذیرش "تئوری مراحل" است؛ چرا که مدافعان شکل اتحادیه‌ای بین مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی قایل به مرحله‌بندی هستند. از منظر مخالفان اتحادیه هر نوع جدایی، هر نوع مرحله‌بندی بین مبارزه اقتصادی و سیاسی در غلتیدن به تئوری آسیاب به نوبت است. آیا ایرادی که مخالفان اتحادیه مطرح

می‌کنند در جنبش ما مدافعانی دارد؟ در جنبش کارگری کشور ما کدام نیروی معینی به چنین تزی باور دارد؟ واقعیت این است صدور این حکم از بررسی مشخص گروه‌بندی‌هایی درون جنبش کارگری ایران برخاسته است بلکه اگر به دقت ردپای این مساله را دنبال کنیم شاید بتوان گفت تعمیم نا به جای تئوری مراحل انقلاب به مساله استقلال مبارزه اقتصادی از سیاسی را نشان می‌دهد. در جنبش کارگری ما هیچ نیرویی را نمی‌توان پیدا کرد که مدل اتحادیه‌ی بیزنس را تبلیغ کند؛ حتی گرایش راست جنبش کارگری مبارزه‌ی سیاسی را نفی نمی‌کند. بحث بر سر پیوند مبارزه‌ی اقتصادی با مبارزه سیاسی نیست بلکه بحث بر سر این است که گرایش چپ‌روانه‌ی ما در جنبش کارگری مبارزه‌ی اقتصادی را در خود و فی‌نفسه تحقیر می‌کند و بدون پیش‌شرط‌هایی آن را به رسمیت نمی‌شناسد. پرسش اساسی در برابر گرایش چپ این است آیا مبارزه اقتصادی را بدون پیوند با مبارزه سیاسی، بدون مبارزه علیه کارمزدی به طور مستقل به رسمیت می‌شناسد یا نه؟ این آن خطی است که مرز گرایش اصولی در جنبش کارگری را با گرایش چپ‌روانه مشخص می‌کند. به علاوه از ضرورت پیوند بین مبارزه اقتصادی با سیاسی نمی‌توان به این نتیجه رسید که تحت هر شرایطی بتوان این امر را متحقق کرد. این هدف به شرایط و ابزارهایی نیاز دارد که اگر نخواهیم حرف توخالی و پوچ زده باشیم کاملاً به شرایط عمومی و توازن قوای نیروهای در حال نبرد بستگی دارد. (9) این حرف نباید تحت هیچ شرایطی

به این معنا فهمیده شود که مبارزه اقتصادی نباید به مبارزه سیاسی فرا روید یا در همان سطح در جا زند. بحث من بر سر ضرورت پیوند این دو سطح نیست بلکه بر سر منطق، شرایط و ملزومات آن متمرکز است. بحث بر سر این است که هر حد از دستیابی به مطالبات اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری ارزش دارد که پیرامون آن مبارزه صورت گیرد؛ جدا از این که بتوان آن را ارتقاء داد یا نه. آن چه مسلم است این ادعا یک تز غیر مستند در جنبش کارگری است. مشکل این مخالفان اتحادیه البته بی پایه بودن ادعایشان نیست بلکه مهم‌تر از آن در عدم فهم و درک تمایز بین مرحله‌بندی در جنبش کارگری - بین فراز و فرود آن - با اعتقاد به مرحله‌بندی خطی به مثابه‌ی یک دستگاه نظری یا تئوری مراحل است. انکار مرحله‌های مختلف در سیر حرکت کارگری به بهانه‌ی نفی تئوری مراحل نفهمیدن فرق واقعیت با تئوری است. تئوری مراحل یک نظریه است که واقعیت‌ها را در قالب معینی مفهوم‌بندی می‌کند که توالی منطقی مفاهیم با توالی زمانی رخدادها یک به یک متناظر و جبری است. واقعیت اما درهم جوش و ترکیبی و مارپیچی‌تر از سیر مستقیم، خطی و متوالی حرکت ذهن به شمار می‌رود. بر خلاف باور مدافعان تئوری مراحل در سطح واقعیت شاید در یک دوره‌ی پیشروی، حرکاتی مشاهده شود که خصلت عقب‌گرد و تدافعی دارند یا بر عکس در بطن دوره تدافعی شاید حرکات تعرضی دیده شود.

اما ابطال تئوری مراحل، مرحله‌بندی در واقعیت را -در این جا جنبش کارگری- مردود اعلام نمی‌کند. عدم تمایز بین این دو سطح از مساله چه به لحاظ نظریه مارکسیستی و چه به لحاظ عملی نادرست و خطرناک است. کافی-ست شناخت مراحل مختلف جنبش کارگری را که مارکس مورد بحث قرار داده است به یاد آوریم.

مارکس مراحل معینی را در مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داری تشخیص می‌دهد و نتیجه نهایی مبارزه را با نقطه عزیمت آن مخدوش نمی‌کند. مارکس در مانیفست می‌گوید: "پرولتاریا از مراحل مختلف رشد می‌گذرد. مبارزه او علیه بورژوازی با موجودیت‌اش آغاز می‌شود. در ابتدا کارگران یک کارخانه، سپس کارگران یک شاخه صنعتی در یک منطقه، علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند که مستقیماً استثمارشان می‌کند. آنان نه مناسبات بورژوایی تولید بلکه خود ابزارهای تولیدی را مورد حمله قرار می‌دهند، کالاهای رقابت‌کننده بیگانه را نابود می‌کنند، ماشین‌ها را می‌شکنند، کارخانه را آتش می‌زنند و در حسرت آن‌اند که موقعیت از دست رفته کارگر قرون وسطائی را بازیابند. در این مرحله، کارگران یک توده‌ی پراکنده در سراسر کشور و تکه پاره در نتیجه رقابت را تشکیل می‌دهند... اما با رشد صنعت، فقط شمار پرولتاریا نیست که افزایش می‌یابد، بلکه او در توده‌های بزرگ متراکم می‌شود؛ نیرویش فزونی می‌گیرد و خود نیز آن را بیش از پیش احساس می‌کند منافع و اوضاع معیشتی در درون



پرولتاریا روز به روز همسان تر می‌شود... درگیری‌های کارگران منفرد با سرمایه‌داران منفرد، هر چه بیش‌تر خصلت درگیری‌های دو طبقه را به خود می‌گیرد. چنین است که کارگران شروع می‌کنند ائتلاف‌هایی (اتحادیه‌ها) را علیه سرمایه‌داران به وجود می‌آورند و در دفاع از مزد کارشان متحداً عمل کنند. آنان خودشان انجمن‌هایی دائمی تاسیس می‌کنند تا در خیزش‌های احتمالی، توشه و آذوقه‌ای داشته باشند. این‌جا و آن‌جا هم مبارزه تبدیل به شورش می‌شود." (10)

این‌تر به لحاظ عملی نیز نادرست است مثلاً در این باره می‌توان به بحث آقای حکیمی مراجعه کرد. آقای حکیمی که یک فرد اندیشه‌ورز است، کسی که هگل جوان را ترجمه یا تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکاچ را ویرایش کرده است در این باره حرف‌هایی دارد که ملزومات گذار از مبارزه اقتصادی به سیاسی یا گذار از مرحله تدافعی به مرحله تعرضی را یک‌سر نادیده می‌گیرد. او در این باره می‌گوید:

"چرا سندیکا نتوانست به بیش‌تر خواسته‌های کارگران برسد؟ چرا حدود 30 نفر از همکاران تان هنوز با حکم اخراج، بیکار هستند؟ و چرا دو نفر از اعضای هیئت مدیره روزهای سختی را در زندان می‌گذرانند؟ آیا فکر می‌کنید که علت این ناکامی و شکست فقط سرکوب است؟ بدون شک، سرکوب عامل بسیار مهمی در ناکامی سندیکای شرکت واحد است. اما سندیکا برای مقابله با این سرکوب

چه کار کرد؟ آیا سندیکا توانست توده کارگران شرکت واحد را برای مقابله با این سرکوب بسیج کند؟ انصاف حکم می کند که بپذیریم از زمان اعلام موجودیت سندیکا تا زمان سرکوب آن فاصله و فرصت بسیار کمی بود و درواقع سرکوبگران حتی فرصت مقابله با سرکوب را به کارگران ندادند. اما آیا در همان فاصله اندک چند ماهه، سندیکا به جای هدر دادن وقت و انرژی خود در مذاکره و چانه زنی با نوریان و سردار طلایی و سرهنگ زمانی و... و درواقع به جای دادن آدرس غلط به کارگران نمی توانست درجهت بسیج و متشکل کردن توده کارگران شرکت واحد برای مقابله با سرکوب قدم بردارد؟ آیا فهم این نکته دشوار بود که سرکوبگران در همان زمان مذاکره درواقع داشتند نقشه سرکوب شما را می کشیدند؟ شما نه تنها کارگران شرکت واحد را برای مقابله با سرکوب آماده نکردید بلکه به سرکوبگران فرصت دادید که خود را کاملاً آماده سرکوب کنند. شما نه تنها کارگران را به ادامه اعتصاب تشویق نکردید بلکه گول عوام فریبی شهردار تهران را خوردید و از کارگران خواستید به اعتصابشان پایان دهند. آیا فکر می کنید سندیکا نیروی بسیج کارگران برای مقابله با سرکوب را نداشت؟ اما مگر شما نمی گفتید سندیکا 8000 نفر عضو دارد؟ اگر این ادعا واقعاً صحت داشت و دارد، کجا بودند این 8000 نفر در موقع اعتصاب و سرکوب فعالان سندیکا؟ از دو حال خارج نیست: یا این ادعا صحت نداشت که در این صورت هیئت مدیره سندیکا باید پاسخگو باشد، یا سندیکا واقعاً 8000 نفر عضو

داشت اما برای بسیج متشکل و متحد این 8000 نفر هیچ کاری صورت نگرفت

که بازهم هیئت مدیره باید پاسخگو باشد." (11)

فرض کنیم 8000 هزار کارگر شرکت واحد کاملاً از آمادگی مقابله با سرکوب برخوردار بودند این اعتصاب تا کجا می‌توانست ادامه یابد. اگر رژیم اسلامی سطح مبارزه و نبرد را به فاز بالاتری ارتقا می‌داد که در عمل دیدیم دست به این کار زد آیا این 8000 نفر که آماده اعتصاب بودند از توان مبارزه در فاز بالاتر هم برخوردار بودند؟ تازه اگر آن‌ها دارای چنین ظرفیتی بودند باید وارد این نبرد می‌شدند. در این جا ارتقاء مبارزه کاملاً به شرایط عمومی جنبش مشروط می‌شود. و به تجربه دیدیم حمایت دیگر بخش‌های اردوی کار و زحمت از کارگران شرکت واحد در بهتر حالت از حمایت زبانی فراتر نرفت. بنابراین بدون توجه به شرایط عمومی جنبش به نحو اراده‌گرایانه خارج از توان عمومی کارگران گذار سریع و بی‌میانجی مبارزه به سطح بالاتر نه تنها مبارزه موثری را پیش نمی‌برد بلکه می‌تواند ضربات کاری بر تجربه، اعتماد و توان کارگران وارد آورد. ارنستو چه‌گوارا این انقلابی‌ترین انقلابی‌ها یک بار شبیه این تعبیر گفته بود که کسی هنگام تعرض از آن اجتناب کند یا بی‌هنگام به آن دست زند ضربه جبران ناپذیری بر مبارزه وارد می‌کند.

محور دیگری که در ادبیات گرایش چپ‌روانه به وفور مشاهده می‌شود این است که هر مبارزه‌ای توسط کارگران در جامعه سرمایه‌داری مبارزه‌ای است علیه

نظام سرمایه‌داری. به عنوان نمونه ناصر پایدار در این باره می‌گوید: "جنبش اخیر به تمام و کمال ضد کارمزدی است. ولو که محتوای مطالبه‌ی روزش ممانعت از اخراج چند کارگر باشد". چرا مبارزه علیه اخراج چند کارگر یک مبارزه‌ی ضدکارمزدی است؟ چرا "پرداخت دستمزد به کار خانگی مبارزه علیه سرمایه‌داری" است؟ چرا هر مبارزه در نظام سرمایه‌داری مبارزه‌ای است علیه نظام سرمایه‌داری؟ چرا مبارزه برای اصلاحات و بهبود شرایط طبقه، عصرش سپری شده است؟ پایدار در این باره پیش‌فرض‌ها و تزه‌ای دارد که ضروری است به آن توجه داشته باشیم. از نظر پایدار مبارزه با مضمون اصلاحات به طور کلی و در همه دوره‌ها مردود نبود، بلکه تا نیمه دوم قرن نوزده و با کمی ارفاق تا نیمه اول قرن بیستم کاری با معنا بود. چرا؟

پایدار در این باره می‌گوید: اشاره‌ی مارکس در فرمول‌بندی بالا، دایر بر امکان توسعه‌ی نیروهای مولده جامعه بورژوایی تا آخرین حد فراوانی در چهارچوب مقذور روابط بورژوایی، اشاره‌ای مربوط به دوران گذشته‌ی نظام بردگی مزدی است. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری دیر زمانی است، که در هیچ نقطه‌ای از دنیا چنین امکان و توان و ظرفیتی را با خود به همراه ندارد". او پس از این استدلال می‌گوید: "اولین نتیجه‌ی طبیعی قبول این وضعیت در مورد فاز کنونی انحطاط تاریخی سرمایه‌داری، این است که طرح هر نوع راهبرد، تحلیل و آلترناتیوی برای جنبش کارگری که متناظر با بسیج و سازمان‌یابی بلاواسطه‌ی توده‌های

## نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

این جنبش علیه کارمزدی نباشد، یک راه حل عمیقا کاپیتالیستی برای ماندگارسازی این جنبش در داربست رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار است". پس از نظر او "هر" توصیه‌ی برپایی هر نوع سازمان‌های توده‌ای با هر اسم و رسمی که پروسه‌ی تحقق مطالبات و انتظارات روز طبقه‌ی کارگر را به محور تعرض مستقیم علیه کارمزدی پیوند نزند، معنایش در بهترین حالت این است که نظام سرمایه‌داری و پذیرش مطلوب همه‌ی این مطالبات را با پروسه‌ی بازتولید و خودگستری متعارف خود پیوند بزند؛ چیزی که مطلقا واقعیت ندارد و القای آن به توده‌های کارگر، سوای عوام فریبی عریان، هیچ چیز دیگری نمی-باشد. سرمایه‌داری تاریخا این مرحله را پشت سر نهاده است، که بتواند در چهارچوب شرایطی به نام دوره‌های رونق، هم به ملزومات ارزش‌افزایی و حصول نرخ سود متناظر با توسعه‌ی خودپوی اقتصادی خود جواب گوید و هم وضعیت معیشتی نیروی کار را بهبود بخشد یا حتی همان سطح موجود را تضمین کند". (12)

در این عبارات طولانی می‌توان دست‌کم سه تیز را در این جا مورد بحث قرار داد:

- 1- امکان توسعه‌ی نیروهای مولده در جامعه بورژوایی
- 2- چه نیروی باعث بهبود معیشت نیروی کار می‌شود
- 3- تئوری فقر مطلق

بگذارید هریک از این تزاها را مورد ملاحظه قرار دهیم.

الف- امکان توسعه‌ی نیروهای مولده در جامعه بورژوازی

پایدار مدعی است که امکان توسعه‌ی نیروهای مولده در جامعه بورژوازی به دوران گذشته تعلق دارد. حالا مدتی است که توسعه‌ی نیروهای مولده در جامعه بورژوازی از رشد باز مانده یا ظرفیت آن به پایان رسیده است.

بگذارید در وهله‌ی نخست ببینیم این تز تا چه حد به نظریه مارکسیستی وفادار است؟ می‌دانیم که مارکس در این باره صورت‌بندی معینی دارد که می‌تواند به بحث ما روشنایی ببیناند. او می‌گوید: "در مرحله‌ی معینی از توسعه، نیروهای تولیدی مادی جامعه در تعارض با روابط موجود تولید یا- این فقط همان چیز را به زبان حقوقی بیان می‌کند- در تعارض با روابط مالکیتی قرار می‌گیرند که تاکنون در چارچوب آن عمل می‌کرده‌اند. این روابط از شکل‌های توسعه به غل و زنجیرهای این شکل‌ها بدل می‌شوند. آن گاه عصری از انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود." (13)

چنان‌که مشاهده می‌کنیم مارکس نمی‌گوید که در سرمایه‌داری نیروهای مولده توسعه نمی‌یابد بلکه می‌گوید این مناسبات تولیدی در برابر رشد نیروهای مولده به غل و زنجیر آن تبدیل می‌شود. (14) یا در مانیفست با صراحت بیش‌تری در این باره حرف می‌زند او می‌گوید:

"بورژوازی بدون ایجاد انقلاب دایمی در ابزارهای تولید، و از این رهگذر بدون ایجاد انقلاب در مناسبات تولید، و همراه با آنها کل مناسبات جامعه، نمیتواند به حیات خویش ادامه دهد. برعکس، نخستین شرط هستی تمام طبقات پیشین حفظ شیوههای کهن تولید به شکل ثابت بوده است. ایجاد انقلاب پیاپی در تولید، آشفستگی بیوقفه تمام اوضاع اجتماعی، ناپایداری و بی‌قراری بی‌پایان دوران بورژوازی را از تمام دوران های پیشین متمایز می‌کند. تمام مناسبات تثبیت‌شده و ساخت منجمد، همراه با زنجیره‌ای از پیش‌داوری‌ها و نظرات کهنه و مقدّس، فرو می‌پاشند، و هر آنچه به تازگی شکل گرفته است پیش از آن که قوام گیرد منسوخ می‌شود." (15)

در این جا مارکس به اندازه‌ی کافی صراحت دارد و نیازی به واکاوی آن نداریم. البته در این جا یادآوری نکته‌ای لازم است. این روند خطی، یک دست و دایما فزاینده نیست و مسیری متناقض و متضاد طی می‌کند. آن چه مسلم است عوامل موثری در این روند نقش ایفا می‌کنند که می‌توان از میزان سرمایه استوار، پایین بودن هزینه‌ی به کار گیری ماشین آلات جدید نسبت به هزینه‌ی کار و کاهش قهری نرخ سود نام برد.

دوم: بگذارید این مساله را از نقطه نظر تاریخ سرمایه‌داری مورد ملاحظه قرار دهیم. می‌دانیم که سرمایه‌داری تحولات و دوران‌های معینی را پشت سر گذاشته است مهم‌ترین مشخصات این دوران‌ها را مندل چنین برشمرده است:

## حشمت محسنی

دوره اول از پایان قرن هیجده تا 1847: در این دوره با غلبه‌ی مانوفاکتور مواجه- ایم که در تکامل خود به انقلاب صنعتی می‌انجامد. در این مرحله اما هنوز کاردستی غالب است.

دوره‌ی دوم از 1847 آغاز تا 1890 ادامه می‌یابد. انقلاب اول تکنولوژیک در این زمان رخ می‌دهد. ماشین بخار به وسیله ماشین ساخته می‌شود. کشتی بخار، راه آهن، صنایع آهن و فولاد در این مرحله اختراع و راه‌اندازی می‌شود، و ذغال سنگ ماده‌ی اصلی سوخت این دوره را تشکیل می‌دهد.

دوره سوم از 1890 شروع تا جنگ دوم جهانی ادامه می‌یابد. انقلاب دوم تکنولوژیک در این مقطع اتفاق می‌افتد و موتورهای درون‌سوز، موتورهای الکتریکی کشتی‌های فولادی ساخته می‌شود. نفت ماده اصلی سوخت این دوره به شمار می‌رود.

دوره‌ی چهارم از جنگ دوم جهانی آغاز و تا 1990 ادامه می‌یابد. بر اثر انقلاب سوم تکنولوژیک ماشین‌های الکترونیک، صنایع اتوموبیل، کالاهای مصرفی با دوام، پتروشیمی ساخته می‌شود. انرژی هسته‌ای به عنوان نوع جدیدی از منبع انرژی شناخته می‌شود.

حادثه دیگری که در این دوره اتفاق می‌افتد پیوند مستقیم بین تحقیقات علمی و تولید سرمایه‌داری است، به طوری که نوآوری علمی و فنی به رشته‌ای از واحدهای سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. مارکس به این روند در گرندریسه اشاره



کرده اما از سال‌های چهل قرن بیست، این امر شروع شده و به خصوص از انقلاب سوم تکنولوژیکی به صورت امر واقعی در می‌آید. پیوند بین تحقیقات علمی و نوآوری تکنیکی در صنایع جنگی شکل اصلی به خود گرفت. در این جا شاخص رشد را در حوزه آزمایشگاه، تعداد دانشمندان و هزینه تحقیقات دنبال می‌کنیم:

آزمایشگاه‌های تحقیقاتی تحت کنترل واحد سرمایه‌داری در امریکا در آغاز جنگ اول، کمتر از صد واحد بودند. در 1920، به 220 واحد و در 1960 به 5400 واحد رسیدند. در 1941 تعداد دانشمندانی که مستقیماً در استخدام واحدهای صنعتی بودند 87 هزار نفر بود، در 1961 بیست سال بعد به 387 هزار نفر یعنی 4 برابر می‌شود. سومین آمار هزینه‌ی تحقیقات در تولید سرمایه‌داری به کار گرفته شده است در 1928 این میزان 100 میلیون دلار، در سال 1953، 5 بیلیون دلار؛ در سال 1959، به 12 بیلیون دلار و در سال 1965، 14 بیلیون و در سال 1970، 20 / 7 بیلیون رسیده است.

از اواسط سال‌های 90 به بعد یک سری نوآوری‌های فنی نیز در تولید سرمایه‌داری به کار گرفته شد که در رشد بارآوری تاثیر قابل ملاحظه‌ای از خود برجای گذاشت. اما از این نوآوری نمی‌توان به عنوان یک انقلاب فنی یاد کرد. این‌ها عبارتند از تکنیک اطلاعاتی، نرم افزار، انترنت تله‌کومینیکاسیون، شبکه‌های دیجیتال، ساتلیت رشته‌های اپتیک ربات‌ها و بیوتکنولوژیکی.

آن چه در این محور لازم است گفته شود این است که فرض کنیم گرایش عمومی سرمایه‌داری از حیث نیروهای مولده خصلت انحطاطی دارند چرا هر کشور سرمایه‌داری معین الزاما سیر انحطاط را طی می‌کند به عنوان نمونه رشد هند یا برزیل در این دوره‌ی معین را چگونه باید توضیح داد؟

سوم: اگر تحول سرمایه‌داری انکارنشده‌ی است، چرا سرمایه‌داری بدون ایجاد انقلاب دائمی در ابزارهای تولید نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد؟ مارکس در کاپیتال این نکته را به روشنی تبیین می‌کند و مساله را با فشار رقابت میان سرمایه‌های منفرد توضیح می‌دهد، فشاری که واحدهای سرمایه‌داری را وا می‌دارد که به نوآوری فن‌آورانه دست یازند. تا آن‌ها را توانا سازد که از هزینه‌های کار بکاهند و در رقابت با حریفان خود ورشکست نشوند. اما مارکس در این باره به عامل دیگری هم اشاره می‌کند که همانا مبارزه‌ی کارگران علیه سرمایه است. لیبوویتز در این باره در پیوند با این موضوع به همین نکته اشاره می‌کند و می‌گوید: "اگر [کتاب] سرمایه به مبارزه‌ی کارگران برای برآوردن نیازهای خود به رشد و تکامل بذل توجه نمی‌کند، پس چه نیرویی سرمایه را به پیش می‌راند؟ سکوت حول مقاومت مزدبگیران، سبب پیدایش یک جایگزین نظری شده است که رشد نیروهای مولده در سرمایه‌داری را با تقابل سرمایه‌های منفرد توضیح می‌دهد. این امر در تقابل با دغدغه‌ی مارکس در پیوند با تشریح ورود ماشین‌ها "هم‌چون چیزی ناشی از تعامل با کار زنده، بدون ارجاع به سرمایه‌های دیگر"

است، آن چه در این جا به چشم می خورد توجه به سازوکار رقابت بین سرمایه-داران فردی در ایجاد نوآوری است (مارکس 7-776: 1973). همان که مارکس از به کارگیری آن در جریان نگارش گروندریسه (و پس از آن) در نتیجه یک توضیح بیرونی، اکراه داشته و آن را رد می کرده است، به جای یک بررسی درونی مبتنی بر تقابل بین سرمایه و کارمزدی می نشیند، آن چه در این جا از دست می رود، ارزیابی میزان تاثیر مبارزات کارگران بر روند تحولات و تحمیل ضرورت دائمی ایجاد دگرگونی ها و نوآوری های تعیین کننده در ابزار تولیدی است."

چهارم: نکته ی بعدی که ضروری است به آن اشاره شود این مطلب است که ویژگی این بحث در دوران جدید کدام است. در شرایط کنونی آنچه تردید بردار نیست رشد نیروهای مولده در سرمایه داری است. حالا بحث بر سر رشد یا توقف آن نیست بلکه بحث بیش تر پیرامون "نابینایی عصری روشنگری" و سوبه ی منفی و "ویران گر پیشرفت" متمرکز است. به عنوان نمونه میشل لووی که حول این موضوع حساسیت ویژه ای از خود نشان داده در این باره چنین می گوید: "امروز بشر به خاطر پیشرفت فنی نه تنها خود را در معرض تهدید مداوم جنگ اتمی می بیند، بلکه به سرعت نیز به یک عدم تعادل فاجعه آمیز محیط زیستی سیاره زمین نزدیک می شود" (16)

پنجم: این تز که نیروهای مولده در چارچوب سرمایه‌داری نمی‌تواند رشد کند به طرفداران نظریه‌ی نیمه فئودال نیمه مستمره و "وابستگی" تعلق دارد. ما پیش-تر البته با این تز در کنکره هفت کمینترن آشنا بودیم. در این کنگره تز امپریالیسم مانع پیشرفت کشورهای پیرامون می‌شود علی‌رغم مخالفت مستدل چپ‌های بریتانیا و هند به تصویب می‌رسد (17) و در ایران خود ما سازمان پیکار در اوایل انقلاب از چنین تزی جانبداری می‌کرد. بعد از این سال‌های طولانی پایدار دارد همان حرف‌های نادرست را تحویل جنبش کارگری می‌دهد. اگر بتوان این محورها را جم‌بندی کرد باید گفت باور به گرایش خطی پیشرفت برای همه‌ی کشورها یا عدم پیشرفت کشورهای پیرامونی به یکسان نادرست است و در میدان تجربه نمی‌توان صحت آن را ملاحظه کرد.

ب- چه نیروی باعث بهبود معیشت نیروی کار می‌شود  
پایدار می‌گوید "سرمایه‌داری تاریخا این مرحله را پشت سر نهاده است، که بتواند در چهارچوب شرایطی به نام دوره‌های رونق، هم به ملزومات ارزش‌افزایی و حصول نرخ سود متناظر با توسعه‌ی خودپوی اقتصادی خود جواب گوید و هم وضعیت معیشتی نیروی کار را بهبود بخشد یا حتی همان سطح موجود را تضمین کند". واژه کلیدی در این عبارت "بتواند" است مطابق با این تفسیر آن نیروی که در مرحله‌ی معینی از تاریخ سرمایه‌داری باعث بهبود وضعیت

معیشتی نیروی کار بوده، خود سرمایه‌داری بوده است. در این جا معلوم می‌شود که این طبقه کارگر نبوده است که با مبارزه خود، سرمایه‌داری را مجبور کرده است برخی از حقوق انسانی را بپذیرد بلکه این سرمایه‌داری است که بانی و فاعل بهبود شرایط نیروی کار تلقی می‌شود. این ادعا اما با تجربه و تاریخ جنبش کارگری خوانایی ندارد. تاریخ سرمایه‌داری تا زمان طولانی حق تشکل از جمله اتحادیه کارگری را به رسمیت نشناخته است. حالا همه می‌دانند که بیمه بیکاری و بهداشت پدیده‌ای است که قدمت چندانی ندارد و به دوره‌ی بعد از جنگ دوم جهانی تعلق دارد. این حرف به این معنا نیست که تا پیش از این دوره در برخی از کشورها از این حقوق خبری نبود بلکه منظورم این است که به عنوان پدیده‌ای نسبتاً عمومی بعد از جنگ جهانی دوم- البته در کشورهای پیشرفته به عنوان یک حق جا افتاده- پذیرفته شده است. و پذیرش این حق مرهون نبرد مداوم جنبش کارگری و محرومان جامعه بوده است مثل پذیرش حقوق زنان یا سیاهان.

#### ج- تئوری فقر مطلق

پایدار در همان عبارت نکته‌ی دیگری را هم طرح می‌کند که هر چند با عنوان تئوری معروف فقر مطلق بیان نمی‌شود اما از همان درون مایه برخوردار است او می‌گوید سرمایه‌داری تاریخاً این مرحله را پشت سر نهاده است، که بتواند ... وضعیت معیشتی نیروی کار ... یا حتی همان سطح موجود را تضمین کند". یا

در جای دیگر در پیوند با شرایط نیروی کار می‌گوید "در بخش ناچیزی از جهان سرمایه "کاریکاتور پوسیده‌ای از یک رفاه مستهلاک" وجود دارد. این جا ما با همان تز فقر مطلق رو به رو هستیم که ربطی به نظریه مارکسیستی دستمزد و فروش نیروی کار ندارد. این نه مارکس بلکه مالتوس و لاسال به تاسی از او بود که از "قانون آهنین دستمزدها" صحبت به میان آورد(18). مندل در این باره می‌گوید "این پندار که دستمزدهای حقیقی کارگران مدام گرایشی نزولی دارند با اثر مارکس کاملا بیگانه است؛ این پندار را مالتوس تدوین کرد، و لاسال که از "قانون آهنین دستمزدها" سخن می‌گوید دوباره آن را عنوان کرد.". مندل می‌گوید "رومان روسدولسکی همه قسمت‌هایی از آثار اقتصادی مارکس را که به نظریه دستمزد که مربوط می‌شود گردآوری کرده و فقط یک نکته را یافته است که در مورد امکان افزایش دستمزدهای حقیقی در صورت ازدیاد تعیین‌کننده باروری می‌تواند دستاویزی برای گمراهی به دست دهد".(19)

مندل نکته جالبی را هم در مقاله‌ی دیگری طرح می‌کند و می‌گوید "مارکس به طور قطعی این امر که در شیوه تولید سرمایه‌داری وضعیت کارگران در راستای یک خط مستقیم بهبود می‌یابد را رد کرده است" (20). اگر شرایط کارگران مدام گرایش نزولی نشان نمی‌دهد و یا در راستای یک خط مستقیم بهبود نمی‌یابد پس کدام صورت‌بندی از این مساله حق مطلب را ادا می‌کند؟

مارکس می‌گوید: "انسان به علت خصلت نامحدود و منعطف نیازهایش از همه‌ی حیوانات دیگر متمایز است... میزان و سطح نیازهای زندگی انسان که ارزش کامل و کلی آن‌ها تشکیل‌دهنده‌ی ارزش نیروی کار او است خود در معرض صعود و سقوط قرار دارد". اما نیروی کار مگر یک کالا نظیر کالاهای دیگر نیست؟

مایکل لبوویتز کسی که به نحو درخشانی نظریه کارمزدی مارکس را تبیین کرده است می‌گوید:

نیروی کار به دلیل خصلت متغیر درک انسان‌ها از ضرورت، یک کالای "ویژه" است - کالایی متفاوت از همه کالاهای دیگر، ارزش این کالا شامل چیزی است که مارکس آن را "عنصر تاریخی - اجتماعی" نامید: "این عنصر تاریخی - اجتماعی مستتر در ارزش کار می‌تواند گسترش یافته یا محدود گردد یا آن که به کلی از میان برخاسته و منهدم شود و در نتیجه چیزی جز حد و مرز جسمانی صرف به جای نماند".

او می‌گوید: کارگران "برای برآوردن نیازهای رفع نشده اجتماعی خویش و برای "دستیابی به یک سهم کمی معین در ثروت عمومی رو به رشد مبارزه می‌کنند" (مارکس 312: 1971). آن‌ها برای افزایش سطح دستمزدها در جهت مخالف سرمایه فشار می‌آورند. پس روشن است که مبارزه طبقاتی برای تعیین سطح دستمزدها بسیار مهم است." (21)

اگر این تاکیدات درست را در کنار هم قرار دهیم یگ گرایش رازآلود و ناشناخته در سرمایه‌داری وجود ندارد که سطح زندگی کارگران را مدام کاهش دهد. این امر نتیجه‌ی درجه نازل مبارزه طبقاتی در یک دوره‌ی معین است- نظیر دوره‌ی ما- و با گسترش مبارزه طبقاتی دستمزد و سطح زندگی کارگران می‌تواند رو به افزایش بگذارد.

این تز به لحاظ تاریخی نیز نادرست است همه می‌دانند که در دوره‌ی بعد از جنگ دوم و با تکوین دولت رفاه حقوق کارگران نه تنها نسبت به دوره‌های تاریخی دیگر کمتر نبوده است بلکه بیش‌تر هم شده است. دستیابی به این حقوق را به پای لطف و مرحمت طبقه سرمایه‌دار واریز کردن همان قدر اشتباه است که انکار واقعیت آن. مندل در باره این دوره می‌گوید:

"چرخه‌ی طولانی دیگری که با جنگ جهانی دوم شروع شد و هنوز ادامه دارد، اجازه بدهید آن را چرخه‌ی 1940-1965 یا 1940-1970 بنامیم- برخلاف چرخه-ی [1913-1940] نه با رکود اقتصادی، بلکه با رونق اقتصادی مشخص می‌شود و به دلیل این رونق اقتصادی فضای مذاکره و گفتگو بین طبقه سرمایه‌داری گسترش یافته است. بنابراین در نتیجه این امر امکان تقویت نظام بر پایه سازش با کارگران به وجود می‌آید، این سیاست در مقیاس بین‌المللی در اروپای غربی و امریکای شمالی عمل می‌کند و ممکن است در آینده‌ای نزدیک به چندین کشور در اردوپای شرقی نیز گسترش یابد. این سیاست سرمایه‌داری جدید بر



پایه همکاری نزدیک بین بورژوازی توسعه طلب و نیروهای محافظه کار جنبش کارگری استوار است و اساسا با فرایند بالا بردن معیارهای زندگی کارگران تداوم می یابد." (22)

اما این بحث به لحاظ عملی چه نتایجی در بر دارد؟ اولاً مبارزه و کشاکش بر سر سهم در توزیع سود به بهانه مبارزه علیه سود ناچیز شمرده نمی شود. ثانیاً مبارزه برای برپایی اتحادیه انکار نمی شود ثالثاً مبارزه ی اتحادیه لازم است اما کافی نیست رابعاً تکوین عامل تاریخی بر بستر همین مبارزه محدود و اقتصادی است که پا می گیرد و اعتماد به نفس کارگران شکل می گیرد. اینها نکاتی است که الکس کالینیکوس به خوبی آنها را بر شمرده است او می گوید:

"برخلاف افسانه ی رایج، مارکس "قانون آهنین دستمزدها" ی مالتوس را نمی پذیرد، قانونی که بر طبق آن درآمدهای کارگران به حداقل بخور و نمیر معیشت جسمانی گرایش دارد... برعکس، شاید بتوان سهم سودها را (ولذا دستمزدها را) در هر جایی در محدوده هایی که این حداقل جسمانی ایجاد می کند و ارزش خالصی که کارگران پدید می آورند، تعیین کرد: "تثبیت درجه ی واقعی سود را فقط مبارزه ی مداوم میان سرمایه و کار محرز می سازد... قضیه خود را در مسئله ی نیروهای رزمنده ی مورد نظر حل می کند".

این تحلیل... مارکس را به این جا می رساند که در اتحادیه های کارگری به دیده ی مثبت می نگرد، زیرا هر قدر کارگران بهتر سازمان یافته باشند، در مبارزه

بر سر توزیع، بهتر نتیجه می‌گیرند. با این همه، اتحادیه‌های کارگری به جای برانداختن تمامی استثمار سرمایه‌داری فقط با پی‌آمدهای آن می‌جنگند؛ تسلط سرمایه‌داران بر سرمایه‌گذاری، و قدرت حاصل از آن برای افزایش نرخ بیکاری و بدین‌سان تضعیف موقعیت چانه‌زنی کارگران، به سرمایه‌داران درهم‌سیتزی‌های صرفاً توزیعی امتیازی بنیادی می‌بخشد".

کالینکوس صرفاً نقشی بازدارنده برای این سطح از مبارزه و تشکل متناسب با آن قایل نیست، بلکه برای آن جنبه‌ی اثباتی و سویه‌ی نفی‌کنندگی هم قایل است. او در ادامه می‌گوید:

"از دیدگاه مارکس مهم‌ترین کارکرد اتحادیه‌های کارگری نقش آن‌ها در افزودن به اعتماد به نفس کارگران و تحکیم تشکیلات آن‌هاست. تجربه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، حتی بر سر موضوع‌های اقتصادی نسبتاً محدود، به کارگران یاری می‌رساند تا خود را از صورت قربانیان محض استثمار به فاعل‌های خودآگاهی دیگرگون کنند که به نحو دم‌افزون خواهان به عهده گرفتن وظیفه‌ی دگرگونی اجتماعی‌اند-بدین‌سان، فرآیند اخیر را باید به عنوان "تطابق دگرگونی در اوضاع و احوال و فعالیت انسانی یا خود-دگرگونی دریافت". (23)

نفی تشکل‌های غیر شورایی

یکی دیگر از جلوه‌های سیمای گرایش چپ‌روانه در جنبش کارگری کشور ما ضدیت با هر نوع تشکل غیرشورایی است. آن‌ها از شورا البته درک معینی دارند که می‌توان آن را روش تصمیم‌گیری نامید. از نظر آن‌ها ساختار دموکراتیکی که نمایندگان خود را تعیین می‌کند شورا نامیده می‌شود یا تصمیماتی که در مجمع عمومی اتخاذ می‌شود شورا اطلاق می‌گردد. در حالی که هر شورای واقعی به مجمع عمومی اتکا می‌کند اما هر مجمع عمومی شورا نیست. یا شورا بنا به تعریف بر اراده‌ی فعال کارگران استوار است و از ساختار دموکراتیک برخوردار است اما هر ساختار دموکراتیکی شورا نیست. شورا قبل از هر چیز و پیش از هر چیز بر کنترل کارگران بر روند تولید استوار است. فروکاستن این وظیفه به موازین اداری قبل از هر چیز ضدیت با شورا را نشان می‌دهد و مفهومی کژدیده و ابتر را در میان کارگران تبلیغ می‌کند. متأسفانه ما در جنبش کارگری با تبلیغ ایده شورا و نمایش برتری آن نسبت با سایر اشکال تجمع کارگری روبه‌رو نیستیم بلکه با ضدیت طرفداران شورا با تشکل‌های دیگر مواجه هستیم. یک خط اصولی بنا بر تعریف تشکل‌های کارگری را در برابر هم قرار نمی‌دهد بلکه همه‌ی آن‌ها را در تکوین اراده مستقل طبقه کارگر ضروری می‌داند. تیم ورزشی خاصیتی دارد که کارکرد صندوق هم‌یاری را مختل نمی‌کند، بلکه آن را تکمیل می‌کند. تعاونی کارگری تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند جایگزین اتحادیه شود؛ و به طریق اولی اتحادیه نباید در برابر شورا قرار گیرد

جهان چون خط و خال و چشم و ابرو ست که هر چیزی به جای خویش نیکوست. هریک از این سطوح سازمان‌دهی وظیفه‌ی معینی دارد که در مسیر خود اراده‌های پراکنده کارگران را گرد می‌آورد و به تجمع تاریخی طبقه کارگر یاری می‌رساند. گرایش‌های مختلف کارگری تحت هیچ شرایطی نباید مبارزه‌ی نظری خود را معلق کنند بلکه آن‌ها باید استوارتر و منسجم‌تر از هر زمانی، بحث و تبادل نظر و جدل فکری را سازمان دهند و بر مسیر راهپیمایی جنبش کارگری روشنایی بیافکنند. اما آن‌ها نباید جایگاه مبارزه نظری یا حتی پی‌ریزی تشکل‌های حزبی را با همکاری طبقاتی در سطح اقتصادی مخدوش کنند. این توقع البته برای چپ ایرانی که مادرزاد و تا مغز استخوان فرقه است انتظار عبثی است. بی سبب نیست در باره ما چپ‌ها گفته می‌شود که با یک نفر حزب می‌سازیم و با دو نفر انشعاب. به راستی این حرف سرگذشت ما را روایت نمی‌کند؟ متأسفانه گرایش راست و چپ‌روانه در کشور ما با این تئوری‌های نادرست نه تنها به این فرآیند سازمان‌یابی یاری نمی‌رسانند بلکه بار خاطر آن را فراهم می‌سازند.

نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

1- اتاق بازرگانی و کارگران، حسین اکبری، اندیشه جامعه شماره 16، ص 15.

2- سندیکا گذشته، حال، آینده، حسین اکبری

3- سندیکا مردمی‌ترین نهاد مدنی، مازیار گیلانی نژاد، عضو هیات موسس سندیکاهای کارگری ایران.

4- درباره هیات موسسان سندیکاهای کارگری، هیات اجراییه هیات موسسان سندیکاهای کارگری.

5- (آیا: انجمن صنفی " همان "سندیکا" است؟) اندیشه و جامعه شماره 23 ص 22)

6- به نقل از "هیئت موسسان سندیکاهای کارگری کجا ایستاده است؟" امیر پیام.

7- سندیکا گذشته، حال، آینده، حسین اکبری.

8- جنبش کارگری ایران: موقعیت کنونی مبارزه و راه کارهای روز، ناصر پایدار، نگاه شماره 22.

9- یک نمونه از نادیده گرفتن این منطق و اثرات منفی آن را می‌توان در جنبش اخیر الکفایه در مصر مشاهده کرد. یکی از رهبران این جنبش به خوبی بر این انحراف انگشت گذاشته و می‌گوید: "تامار وجویه هم‌چنین دلیل دیگر بحران در جنبش کفایه را در این می‌داند که این جنبش هرگز نتوانست به یک جنبش اعتراضی توده‌ای تبدیل شود، زیرا که جنبش کفایه، به جای این‌که خواسته‌های خود را به حوزه اجتماعی و اقتصادی یعنی حوزه‌هایی گسترش دهد که توده‌ها در زندگی روزمره خود با آن سر و کار دارند، خواسته خود را حول مسائل سیاسی مربوط به انتخابات ریاست جمهوری و تغییراتی در قانون اساسی معطوف داشت و این را تامار، دلیل عدم موفقیت این جنبش در تبدیل شدن این حرکت به جنبش توده‌ها می‌داند." چپ مصر به میدان مبارزه باز می‌گردد. برگردان: حیدر جهانگیری.

10- مانیفست حزب کمونیست، مارکس و انگلس، مترجم حسن مرتضوی.

11- سندیکا: از این جا مانده و از آن جا رانده محسن حکیمی .

12- جنبش کارگری ایران: موقعیت کنونی مبارزه و راه کارهای روز، ناصر پایدار، نگاه شماره 22.

13- درآمدی تاریخی بر نظریه ی اجتماعی، الکس کالینیکوس، اکبر معصوم بیگی، ص 172.

14- سام گیندین در این باره عبارتی دارد که به این موضوع به نحو طنزآمیز پاسخ می‌دهد: "موضوع

این است که اگر منتظر آن هستیم که سرمایه‌داری به این علت که مناسبات اجتماعی‌اش مانع رشد

نیروهای تولید می‌شود، به بحران نهایی خود برسد، احتمالاً باید همیشه منتظر بمانیم". سوسیالیسم" با

دیدگانی هشیار": پیشرفت توانایی‌های کارگران، سام گیندین، ص 119.

15- مانیفست کمونیست، ترجمه حسن مرتضوی و محمود عبادیان، در مجموعه مقالات مانیفست،

پس از 150 سال، ص 280، نشر آگه 1380.

16- میشل لووی تغییر جهان، میشل لووی، حسن مرتضوی، ص 33.

17- بررسی نظریه‌های مربوط به امپریالیسم، محمد رضا سوداگر ص 71.

18- درآمدی به نخستین مجلد سرمایه، ارنست مندل، بابک احمدی، ص 62،

19- علم اقتصاد، ارنست مندل، هوشنگ وزیری، ص 163.

20- سیاست، اقتصاد، فلسفه صد سال پس از مارکس، سعید دوستی ص 20.

21- فراسوی سرمایه، مایکل لیوویتز، فروغ اسدپور، ص 190. نشر بیدار.

22- اقتصاد سیاسی، ارنست مندل، کمال خالق‌پناه، ص 98.

23- درآمدی تاریخی بر نظریه ی اجتماعی، الکس کالینیکوس، اکبر معصوبیگی، ص 177-178.

نقدی بر چند دیدگاه در باره جنبش کارگری

